

انتشارات دانشگاه تربیت معلم

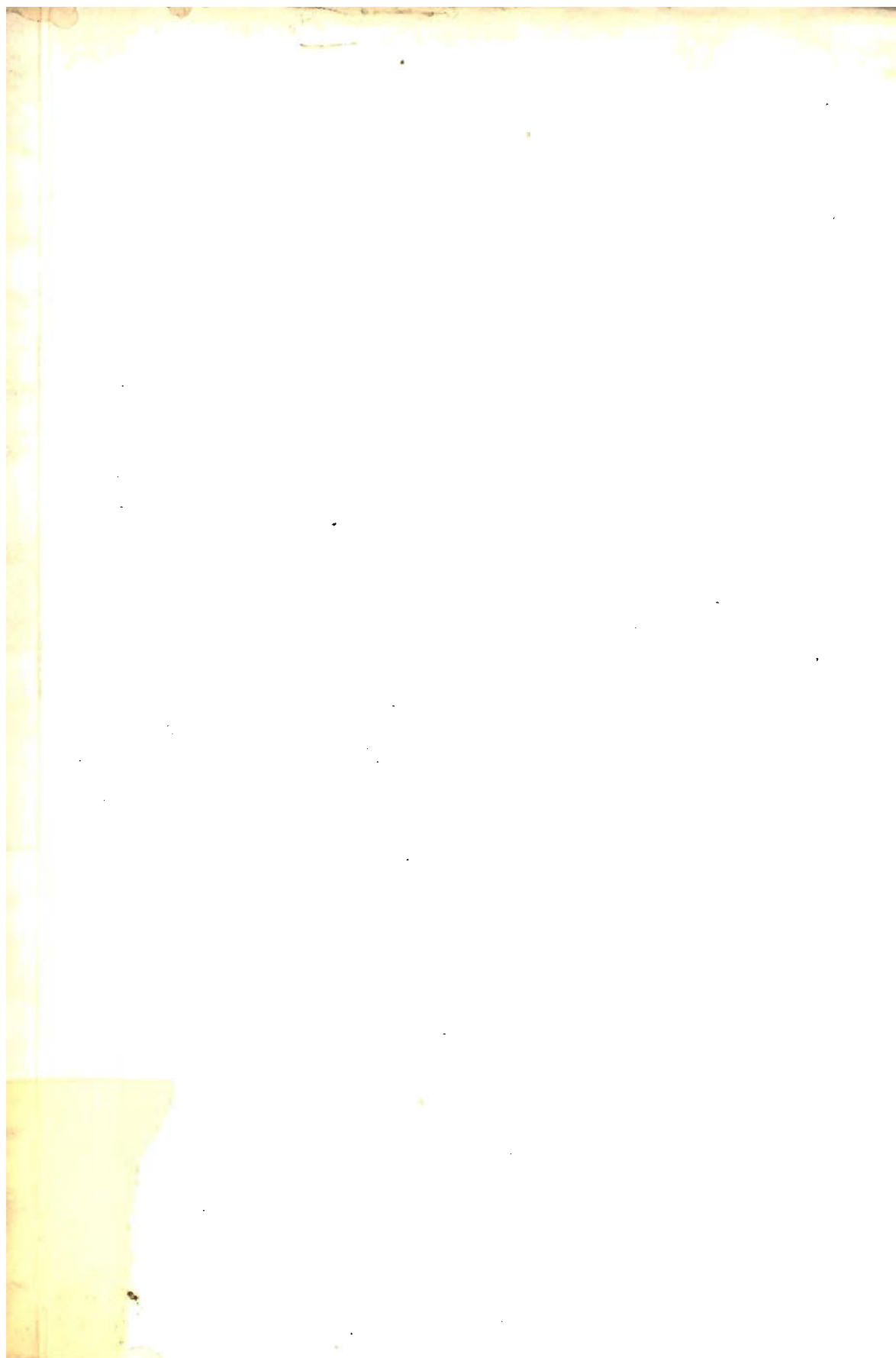
۷۸

شعر و ادب فارسی در کشورهای همسایه
(آسیای صغیر)

تا
سده دهم هجری

تألیف
دکتر رضا خسرو شاهی

چاپ دوم



انتشارات دانشگاه تربیت معلم

۷۱

شعروادب فارسی در کشور های همسایه (آسیای صغیر)

تا
سده دهم هجری

تألیف
دکتر رضا خسرو شاهی

چاپ دوم

چاپخانه دانشگاه تربیت معلم

مهر ماه ۱۳۵۴

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۸-۱	پیشگفتار
	بخش نخست :
۱۰-۹	فصل اول - کیفیت روی کار آمدن سلاجقه
۱۸-۱۱	فصل دوم - وضع دربار سلاجوقیان آسیای صغیر
۵۶-۱۹	فصل سوم - وضع اجتماعی و آداب و رسوم این دربارها
۶۷-۵۷	فصل چهارم - وضع سیاسی و اجتماعی و آداب و رسوم دربار عثمانی
۷۳-۶۸	فصل پنجم - وضع شعر و ادب فارسی در ایران در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری)
	فصل ششم - علت تشویق پادشاهان آسیای صغیر از شعر ا و گویندگان پارسی زبان ۷۷-۷۴
۸۶-۷۸	فصل هفتم - رقابت بین زبان فارسی و زبان ترکی در این دربارها
	بخش دوم :
۹۳-۸۹	فصل اول - کلیاتی درباره شعر و شاعری در قرنهای نهم و دهم در آسیای صغیر
۹۹-۹۴	فصل دوم - سلاطینی که از آل عثمان شاعر دوست بوده و خود به فارسی شعر گفته اند
۱۴۵-۱۰۰	فصل سوم - شاعرانی که در آسیای صغیر در قرنهای نهم و دهم شعر فارسی گفته اند

صفحه

عنوان

۱۸۰-۱۴۶

فصل چهارم-لاحقه (شاعران درجه دوم)

۱۹۲-۱۸۱

نامهای اشخاص

۲۰۴-۱۹۳

نامهای مکانها وقومها ودینها

۲۰۷-۲۰۵

فهرست منابع وماخذ

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

پیشگفتار

کتاب حاضر که اینک با مقدمه و تعلیقات نگارنده به زیور انتشار آویخته می‌گردد، تحقیقی است در باب بیان کیفیت شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده دهم هجری.

برای وارد شدن در این باب و استقصا در این مقوله نخست باید به اجمال در کیفیت روی کار آمدن سلاجوقیان آسیای صغیر و وضع فرهنگی و اجتماعی آن دیار بحث کنم. و لذا نفوذ زبان و ادب فارسی در دوره زمامداری سلاجقه روم که از سال ۴۶۴ هجری شروع می‌شود سخن بگویم و محیط دستگاه آنان را که در واقع يك دويله تربیت یافته ایرانی بود تشریح نمایم، و نیز باید روشن کنم که عروس فکری روی شعر در این زمانی بدین سرزمین پای نهاد و چگونه در آنجا نفوذ پیدا کرد و به چه عللی سخن فارسی در آن سرزمین رواج یافت.

آننگاه به تحقیق در باب کیفیت شعر و ادب فارسی در قرون مختلف پرداخته به همین سبب ناگزیر باید این بحث را به اختصار از آغاز تشکیل دولت سلاجوقی آسیای صغیر و از اوایل سال ۴۶۴ هجری آغاز کنم. تاریخ ادبی ایران حاکی است که در این عصر زبان فارسی خاصه شعر آن در کشورهای خارج و ممالک همسایه مانند کشور آسیای صغیر رونق و رواج یافت و کتابهای بی شماری در علوم مختلف آن زمان به رشته تحریر درآمد. اما از روزگاری که پای اقوام مهاجم بیگانه مانند ترکان غز و پس از آن لشکریان خون آشام مغول و تیمور از سمت شرق به کشور ایران باز شد

اغلب شاعران و نویسندگان و دانشمندان از کشور ایران رخت عزیمت بر بسته به نقاط دور افتاده ایران یا کشورهای دیگر که آرامش و امنیت در آنجا حکمفرما بود پناه بردند و به وسیله هنر خویش امیران و وزیران و پادشاهان وقت را تحت تأثیر قرار دادند، نظر بر اینکه آسیای صغیر نیز نسبت به مهاجمان در آن روزگار نقطه دور افتاده بود ناچار نویسندگان و شاعران و دانشمندان به سوی آن کشور روی آوردند و با فراغ خاطر به نشر زبان و ادب فارسی و کارهای علمی خویش ادامه دادند.

در این روزگار در عین حالی که دارالعلمهای شهرهای پر جمعیت و آباد ایران با خاك یکسان می شد گروهی از دانشمندان و سخنوران و رجالی که از دم شمشیر مهاجمان نیمه جانی به در برده بودند از شهرهای بلخ و نیشابور و بغداد و آذربایجان و دیاربکر دهسپار آسیای صغیر شدند و بقایای فرهنگ عظیم ایران را در این خطه نگاهداری کردند.

تا حدی که زبان فارسی در آن کشور مقام شایسته ای به دست آورد و بر زبانهای ترکی و عربی که به آنها تکلم می کردند پیشی و برتری گرفت و پادشاهان و وزیران برای نشان دادن فضل و دانش خویش به فارسی نامه ها نوشتند و حتی شعر سرودند. چنانکه این پیشرفت در شعر و ادب فارسی در روزگار سلطنت سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی به اوج عظمت خود رسید و صفحات تاریخ ابن بی بی بهترین شاهد این مدعا است.

در قصر قبادآباد پایتخت علاءالدین کیقباد که در صد کیلومتری قونیه واقع است و اخیراً به وسیله محمد اندر باستان شناس مشهور ترك از زیر خاك بیرون آمده دیوارهای تالار کاخ با تصاویر داستانهایی شاهنامه مزین شده است، درباره شعر فارسی هم باید اذعان کرد که دربار آنان محل اجتماع شاعران و نویسندگان و اهل ادب بود.^۱ گفتم غم زلف تو دگر نتوان خورد

وزمشك تو بیش از این جگر نتوان خورد

۱- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره ۷۵ دوره ۱۸ شماره ۱ فروردین

۱۳۵۰ به قلم آقای دکتر محمد امین ریاحی.

گفتا غم چشم و لب من نیز مخدور

کآخر همه بادام و شکر نتوان خورد.^۱

نظر بر اینکه مردم هر دیار آیین پادشاهان خویش را اختیار می کنند در کشور آسیای صغیر در اندک زمانی کتابهای نفیس شعر و ادب فارسی و تذکره و ترجمه احوال به زبان فارسی نوشته شد و هر کدام به نام پادشاهی یا وزیری یا امیری موسوم گشت، چنانکه راوندی کتاب راحة الصدور را به نام غیاث الدین کیخسرو اول نوشته و نجم الدین رازی کتاب مرصاد العباد را به نام علاء الدین کیقباد اول کرده و مردی به نام ابو حنیفه عبدالکریم بن ابی بکر منتخبانی به اسم (مجمع الرباعیات) تنظیم کرده و به محی الدین مسعود حاکم آنکارا اهداء نموده است، یکی از مهمترین عامل رواج زبان فارسی در آسیای صغیر این بود که در هجوم مغول گروهی از شاعران و نویسندگان و دانشمندان مانند خاندان مولوی، فخر الدین عراقی، ابن بی بی، نجم الدین رازی و غیره به آن دیار مهاجرت کردند.

و آثار گرانبهای از خود به یادگار گذاردند که اینک قسمتی از آن آثار را در اینجا نقل می کنم:

۱- نظامی کتاب مخزن الاسرار را به نام فخر الدین بهرامشاه بن داود که امیر ارزنجان بوده سروده است.

۲- شهاب الدین سهروردی مقتول رساله پر تو نامه را به نام ملک ناصر الدین برکیارق امیر نیکسار اهداء کرده است.

۳- کتاب روضة العقول را محمد بن غازی ملطیوی به نام رکن الدین سلیمان دوم و برید السعاده را به نام کیکاووس بن کیخسرو تألیف نموده است.

۴- از صدر الدین قونوی متوفی به (۶۷۳) کتاب «تبصرة المبتدی» به جای مانده.

۵- از نظام الدین یحیی بن صاعد بن احمد سلجوقی کتاب «حدائق السیر فی آداب الملوك» که به علاء الدین کیقباد هدیه کرده به جا مانده است.

۶- کتاب «روضة الکتاب و حديقة الالباب» مجموعه منشآت از ابوبکر رکنی

۱- کتاب اخبار سلاجقة روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور، صفحه (۲۷-۲۸).

قونیوی در سال ۶۷۷ تألیف یافته است.

۷- یوسفی اردبجانی کتاب خاموش نامه را نوشته است سال (۶۹۹).

۸- بزم و رزم عزیز بن اردشیر استرآبادی تألیف در ۷۹۶ در تاریخ قاضی برهان الدین سیواسی.

و مهمتر از همه آنها از عارف شهیر مولوی است که از سر چشمه فیاض دانش و عرفان خود مردم آن دیار را سیراب می ساخت و از مواعظ و ارشاد او همه مردم آسیای صغیر بر خوردار و محظوظ می شدند.

سلسله مولویه از نظر نثر زبان فارسی در ممالک روم سهم به سزایی داشته اند، شعرها و عبارتهای فارسی بر در و دیوار آرامگاه مولوی در شهر قونیه نظر بینندگان را به خود جلب می کند و انسان در يك عالم ملکوتی سیر می نماید.

در روزگار حکمرانی عثمانیان نیز این رسم ادامه پیدا کرد، چنانکه در سال ۸۵۶ هجری با گشودن استانبول به وسیله سلطان محمد دوم مشهور به فاتح دوره امپراطوری عظیم عثمانی آغاز شد در نیمه اول این دوره با زهم زبان فارسی زبان رسمی، و زبان رایج مکاتبه و شعر و ادب بود.

برابر حکایت نوشته های تاریخی عثمانی سلطان محمد در روز فتح، که در کاخ امپراطوری بیزانس پای نهاد این بیت را خواند:

بوم نوبت می زند بر طارم افراسیاب
پرده داری می کنند در قصر قیصر عنکبوت.

در این هنگام دبیران زبردست دربار عثمانی به فارسی نامه ها نوشتند و به تدوین رساله ها و دیوانها پرداختند چنانکه از پادشاهان این سلسله سلطان سلیم

۱- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره پیاپی ۷۵ دوره ۱۸ شماره ۱

فروردین ۱۳۵۰ به قلم دکتر محمد امین ریاحی.

۲- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به قلم دکتر محمد امین ریاحی شماره

پی دپی ۷۵ دوره ۱۸ شماره فروردین ۱۳۵۰ صفحه ۹۵

عثمانی و سلطان سلیمان خان قانونی به فارسی دیوان شعر دارند.
در این دوره کتابهای پرارزشی در علوم مختلف به فارسی نوشته شد، که هشت
بهشت بدلیسی، و بهجة التواریخ شکر الله رومی، و وسیلة المقاصد خطیب رستم مولوی،
و غزائمه روم کاشفی، و فرهنگ لسان العجم شعوری، و فرهنگ قاضی لطف الله حلیمی،
و فرهنگ نعمت الله از آن جمله می باشند.

در این دوره شعر و ادب و زبان و فرهنگ ایرانی در تمام قلمرو عثمانی بسط
و توسعه یافت تا جایی که ۷۵ درصد واژه های مصطلح اداری و اجتماعی دربار عثمانی
فارسی بود، به طوری که اولیاء چلبی در (نیمه قرن پانزدهم) در سفرنامه خود هنگام
ذکر طبقات مختلف مردم استانبول همه الفاظ و واژه ها را به فارسی بیان می کند، مانند:
بی زنان - نکته شناسان - شعبده بازان - خوانندگان و سازندگان، جانبازان
و پهلوانان - زردوزان - سکه زنان - مهر کنان و غیره، اکنون هم که مادر گفتگوهای
روزمره بعضی از واژه های بیگانه را به کار می بریم در آن دیار واژه های شیرین و
اصیل فارسی زبان نزد مردم آن کشور است. مانند:

استره	به جای تیغ سلمانی
آوین	به جای لوستن
بند	به جای سر آب
شاهانه	به جای عالی

و همچنین نامهای دختران و زنان نیز بیشتر به فارسی نامگذاری شده اند
مانند غنچه - نهال - نرگس - مرغان - جانان - گلرخ و امثال اینها. و در اصطلاحات
موسیقی هم واژه های فارسی مانند سه گاه - چهارگاه - اصفهان - بیات اصفهان -
ساقی نامه - پردم - مقام و غیر اینها به کار می روند.

با توسعه قابل ملاحظه ای که زبان و ادب و فارسی در کشور آسیای صغیر در
دوران حکمرانی آل عثمان داشت تعداد بیشتری از متنی های ادبی و دیوانهای شعر

۱ - مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره پیاپی ۷۵، دوره ۱۸، شماره ۱
فروردین ماه ۱۳۵۰ به قلم دکتر محمد امین ریاحی صفحه (۹۷)

شاعران ایرانی در استانبول به زیور طبع آراسته شد و روزنامه و مجله های فارسی نیز منتشر گردید چنانکه از پندنامه منسوب به عطار تنها در کتابخانه دانشگاه استانبول پانزده چاپ مختلف موجود است .

درمذارس جدید هم زبان فارسی جزو برنامه رسمی به شمار میرفته است ، از همه مهمتر وجود گنجینه های پر ارزش نسخه های خطی فارسی است که قریب ۲۰۰ تابه ۳۰۰ هزار نسخه خطی در کتابخانه های دولتی استانبول آنکارا - قونیه - بورسا - ازمیر - فیضیه - آدرنه - قسطنطنیه بایگانی و موجود است که يك سوم آنها فارسی و تعداد زیادی به دوره های پیش از مغول منسوب است ، و این خود گواه زنده بر وراج زبان فارسی در آسیای صغیر در دوره های مختلف میباشد .^۱

متأسفانه در آن روزگار که زبان فارسی در آسیای صغیر راه رشد و تکامل را می پیمود ، فارسی زبانان و ایرانیان در اسب راه انحطاط راسپری می کردند ، هجومها و حمله های ترکان و اقوام ازبك از سمت مشرق و تشکیل دولت جوان و کشورستان عثمانی (۱۴۷۱) از سمت غرب استقلال ایران را تهدید می کرد .

در داخل خاك ایران نیز هر گوشه در دست سرداری بود و در هر شهری گردنکشی لوی استقلال و طغیان را بر می افراشت و آن آتش خائمانسوز را دامن می زد و بیم آن می رفت که از ایران عزیز جز نامی در صفحه های تاریخ برجای نماند .

در این هنگام که کشور ایران بر لب پرنگاه انقراض رسیده بود نهضتی به دست جوانی رشید و بلا یمن به نام شاه اسماعیل صفوی برای نجات ایران به وقوع پیوست ، این پادشاه دلیر و میهن پرست در اندك مدتی مخالفان و گردنکشان را مغلوب و مطیع ساخته و خدمتی در داخل کشور به وجود آورده در مبرز تاج شاهی بر سر نهاد و پس از آنکه يك حکومت مستقل و نیرومند را پایه گذاری کرد و به کار دشمنان خارجی که هوس افروندن سرزمین زرخیز ایران را به قلمرو مستملکات خویش داشتند پرداخت ، نخست بابر قزاقی دشمنی مذهب تشیع در ایران وحدت ملی را در قلوب ایرانیان بنیان

۱ - مجله دانشگاه ادبیات دانشگاه تهران شماره پی در پی ۷۵ دوره ۱۸ شماره ۱
فروردین ۱۳۵۰ به قلم دکتر محمد امین ریاحی .

نهاد و آنگاه سپاهی مقتدر و منظم و مؤمن و مسلح با وسایل جدید پدید آورد و توانست در برابر مقتدرترین امپراطوری جهان آن روز که اروپائیان را نگران و مضطرب ساخته بود مقاومت نماید.

در این دوران نیز مهاجرت ارباب ذوق و ادب و شاعران و هنرمندان از کشور ایران به قرار سابق ادامه یافت، زیرا اروج تعصب مذهبی و سختگیری فقیهان و از باب شرع عرصه را بر کسانی که بهره‌ای از ذوق و حال داشتند تنگ کرده بود، به همین سبب سیل شاعران و سخنوران به عزم مهاجرت به سوی هندوستان و آسیای صغیر روان گردید و گرچه در این روزگار در دربار دهلی از مهاجران با ذوق ایرانی استقبال شایسته‌تر صورت می‌گرفت و رونق و رواج شعر و ادب فارسی در آن دیار بیش از سایر نقاط بود، در آسیای صغیر نیز ایرانیان ادیب و فاضل و شاعر مورد توجه خاص بودند، زیرا این سنت از زمان پادشاهان سلاجقه همچنان برقرار مانده بود، حتی بعضی از پادشاهان عثمانی خود به فارسی شعر گفتند و در تشویق شاعران فارسی زبان بی‌نهایت کوشیدند و صلوات فراوان دادند، چنانکه مذکور خواهد افتاد برای شاعران و بزرگان و عارفان ایرانی که در ایران اقامت داشتند با تعظیم و بزرگداشت نامه‌ها نوشتند و آنان را به دربار خویش خواندند و برای بعضی از آنان مستمری تعیین کردند، بدین ترتیب بود که در آن گوشه دور افتاده از مهد زبان فارسی مشعل فروزان شعر و ادب فارسی روشنی‌بخش گشت و فصلی تازه بر تاریخ درخشان ادب ایران بیفزود. این کتاب شامل دو بخش است:

در بخش نخست که مشتمل بر هفت فصل است از کیفیت روی کار آمدن سلاجقه و وضع دربار سلجوقیان آسیای صغیر و آشنایی پادشاهان آن سلسله به آداب و رسوم دربار ایرانی و احوال اجتماعی این دربارها، و اوضاع سیاسی و اجتماعی و آداب و رسوم دربار عثمانی و چگونگی شعر و ادب فارسی در ایران در قرن نهم هجری و علت تشویق پادشاهان آسیای صغیر از شاعران و نویسندگان پارسی زبان و همچنین کیفیت رقابت میان زبان فارسی و زبان ترکی با اشاره به مکاتبات و اشعار تاریخی بحث خواهد

شد. بخش دوم که دارای چهار فصل است شامل کلیاتی در باب شعر و شاعری در قرنهای
نهم و دهم هجری در آسیای صغیر و سلاطینی که از آل عثمان شاعران و نویسندگان
را تشویق کرده و خود به فارسی شعر گفته‌اند و همچنین شرح حال شاعران درجه دوم
که به صورت لاحق‌های مندرج است خواهد بود. .
از خداوند توانا مسألت دارم که توفیق ادامه تحقیق در این باب را بر بنده
عنایت فرماید تا این کاری که به منظور تحقیق و روشن کردن شعر و ادب فارسی در
ممالک همسایه و در ایران شناسی آغاز کرده‌ام به پایان برسانم و حق ادب فارسی را
اداء نمایم. دکتر سید رضا خیر و شاهی .
تیر ماه ۱۳۵۰

بخش نخست

فصل اول

کیفیت روی کار آمدن سلاجقه

مؤسس سلسله سلجوقیان، سلجوق پسر دقاق از ترکان غز بود که به اجازه غزنویان در نواحی بخارا مسکن گزیدند، پدر سلجوق دقاق از جمله امرای بیغو بود و بیغو حکومت اترک را داشت و دقاق را از غایت شجاعتی که از خود نشان میداد، مردم آن دیار «تالینگ» یعنی «سخت کمان» لقب داده بودند. بعد از فوت او پسرش سلجوق مقدم الحیش و مقرب دربار سلطان شد، چنانکه روزی به حرم سلطان آمد، و بر خوانین و اولاد شاه مقدم نشست، و این گستاخی در نظر یکی از عورات بیغوناپسند آمد، و به تأذیب او اقدام کرد، سلجوق چون حال بدین گونه دید، با عده ای سوار به سمرقند فرار کرد، و در چند مسلمان شد، و قو آن خواندن پیاموختد و از آنجا به جنگ کفار رفت، و بر آنان استیلا یافت، و شهرت پیدا کرد.

سلجوق چهار پسر داشت، که به میکائیل و اسرائیل و موسی و بیغو که اسیران لقب داشت موسوم بودند، میکائیل در جوانی به زخم تیری در گذشت، و دو پسر از خود به یادگار گذاشت، که نام یکی طغرل بیگ و دیگری چغری بیگ بود، پس از مرگ سلجوق این دو برادر شهرت تمام یافتند، و قدرت فوق العاده پیدا کردند، تا اینکه به خراسان آمدند، و غزنویان را مغلوب کردند، یکی در مرو و دیگری در نیشابور حکومت راندند، و خطبه به نامشان خوانده شد، طغرل در اندک مدتی پیشرفت قابل توجهی نمود، و مقر خود را به ری انتقال داد، و به فتوحات و جهانگیری

پرداخت، و تا بغداد پیش رفت، خلیفه او را به اکرام و اعزاز تمام پذیرفت. و با این کیفیت حکومت سلجوقی بر پایه های محکمی استوار گردید، و روزه روزی نفوذ و قدرت و وسعت قلمروشان افزوده گشت.^۱

سلطنت سلاجقه در ایران دو دوره متمایز داشت، یکی دوره اقتدار که عصر سه پادشاه نخستین آنان یعنی طغرل و الب ارسلان و ملکشاه را شامل است و دیگر دوره ضعف و انحطاط که پس از مرگ ملکشاه آغاز میگردد، سلطنت سلاجقه بزرگ که مقرشان خراسان بود، تا سال پانصد و پنجاه و دو برقرار بود، و بعدها در نتیجه بروز اختلافات بر سر جانشینی میان شاهزادگان اقتدار مرکزی از میان میرود، و در نتیجه سلطنت آنان به چند قسمت تجزیه و تقسیم میگردد: بدین ترتیب سلاجقه سوریه تا اوایل قرن ششم و سلاجقه عراق و کرمان و کردستان تا اواخر قرن ششم و سلاجقه آسیای صغیر تا اواخر قرن هفتم در قلمرو خود حکمرانی داشتند.^۲

سلاجقه چون به آداب و رسوم دربار ایرانی آشنائی داشتند علیهذا نسبت به رواج زبان و ادب فارسی خدمات شایسته ای کردند، و شاعران مشهور و فضایل نامی در دوران سلطنت آنان ظهور کردند، و آثار گرانبهای از خود به یادگار گذاشتند، وجود وزیران لایق و دانش پروران در ترویج زبان و ادب فارسی بی اثر نبود، چنانکه نظام الملك خود از فضایل نامی بود، و از فضل و ادب بهره کافی داشت، و غلغله را به اکرام و اعزاز به حضور می پذیرفت، و عمید الملك کندی گویندگان فارسی را تشویق میکرد، مدرسه نظامیه بغداد که به دستور و همت نظام الملك بنا شده بود، مجمع مدرسین و محصلین آن عصر بود، مراکز حکومت های مختلف سلاجقه بعد از تجزیه وضع حکومت مرکزی نیز محل اجتماع شعرا و فضلا و نویسندگان بوده است.^۳

۱- تاریخ حبیب السیر جلد دوم صفحه ۱۷۴ و تاریخ ادبیات دکتر شفق صفحه ۱۰۵

۲- تاریخ حبیب السیر جلد دوم صفحه ۱۷۵ و تاریخ ادبیات دکتر شفق صفحه ۱۰۵

۳- تاریخ ادبیات دکتر شفق صفحه ۱۰۶.

فصل دوم

وضع دربار سلجوقیان آسیای صغیر

۱- وضع سیاسی

سلاجقه آسیای صغیر از اعقاب ابوالقوارس قتلش بن اسر ایل بن سلجوق بوده اند، که در سالهای اول فتوحات سلاجقه به قسمتهای موصل و دیار بکر و شام مأموریت یافت، و آن نواحی را مستخلص گردانید، و در مقابل به حکومت مازندران منصوب شد، پس از وفات طغرل بیگ در سال (۴۵۵) هجری و آغاز سلطنت الب ارسلان، قتلش را مبعیده در فوق بر الب ارسلان خروج کرد، و در اسغراین میان ایشان جنگی سخت در گرفت. قتلش در این جنگ مقتول شد. الب ارسلان خانواده او را به سوی شام روانه کرد. فرزند قتلش سلیمان در اسرع اوقات بر اثر فتوحاتی که در بعضی از قلاع آسیای صغیر و شام به دست آورد، معروفیت و شهرت یافت. و در سال (۴۷۰) هجری از طرف ملکشاه به حکومت بلاد و ممالک مفتوحه انتخاب شد، سلیمان بر اثر اختلافی که میان او و تش بن ارسلان به وقوع پیوست کشته شد. (۴۷۹) پس از چندی ملکشاه فرزند او قلیج ارسلان را به جانشینی پدر تعیین کرد، و حکومت آسیای صغیر را بدو واگذار کرد. قلیج ارسلان کم کم بر دامنه متصرفات خویش در آسیای صغیر بیفزود، به نحوی که متصرفات امرای دانشمندیه را نیز در قیصریه و سیواس به تصرف خود درآورد. بدین ترتیب قلیج ارسلان و اعقابش مستقل شدند، اگر چه بر اثر اختلاف سلاطین و شاهزادگان سلجوقی آسیای صغیر در حکومت آنان به زودی آوارضع پیدا شد، لیکن حکومت در این خاندان از دیگر خاندانهای سلجوقی دیرتر پایید چنانکه تا سال (۷۰۰) هجری که عهد سلطنت سلطان علاءالدین کیقباد ثانی و چهار سال بعد از آن که دوره

تجدید حکومت غیاث الدین مسعود ثانی بود، این سلسله بر قسمتی از بلاد آسیای صغیر سلطنت و حکومت داشتند.^۱

یکی از علل عمده بقای حکومت درخاندان سلاجقه آسیای صغیر آن بود که جز در حملات بایجو، در غالب مواقع دیگر از سرداران و ایلخانان مغول اطاعت میکردند، و هنگامیکه هلاکو خان در ایران بنیاد حکومت ایلخانی را بنهاده، سلاجقه روم در سال (۶۷۵) به خدمت رفتند، و قبول ایللی کردند، و مأموران آنان را در کشور خویش پذیرفتند. و در اواخر عهد سلاجقه روم، و خاتمه مغولان در امور داخلی آنان به جایی رسیده بود، که سلاطین روم را چون حکام و امراء عزلی و نصب میکردند، چنانکه در روزگاری که رکن الدین و عزالدین مشتی کما سلطنت میآوردند، در سال (۶۵۷) سلطان عزالدین به جانب عراق رفت و به هلاکو رسید، و از سوی دیگر نیز سلطان رکن الدین با معیت معین الدین پروانه بدآن دیار عزیمت نمود، و به دربار خیان مغول راه یافتند، سلطان مغول هر دو شاه را اکرام و اغراض نمود. سپس معین الدین پروانه پس از تمهید مقدمه راجع به سلطنت و مقتضای شریعت اسلامی در این باب فصلی مشیخ ایراد کرد، و گفت: مطابق قانون شریعت اسلامی باید ماترک پدر بالمناصفه بین فرزندان قسمت شود، و سلطنت روم که از سلطان غیاث الدین بازمانده نباید از آن يك پسر باشد، باید پسر دیگر نیز ارث ببرد، و سهم خود را دریافت. سپس معین الدین پروانه هلاکو را مخاطب قرار داده چنین گفت: «اگر پادشاه عدل را کار بندد و ملك روم را بوی هر دو برادر، بالمناصفه مقور دارد حکمی باشد بر وفق شریعت مسلمانی متضمن مصالح بسیار، سبب آنکه چون ملك در تصرف يك سلطان باشد بی شریك و همارض در تقسیم خدمات و ترتیب مال اعمال نماید، اما چون هر دو متضمن امور مملکت باشند، و در وقوع اعلا و مکافات و ترفع منزلت و تقرب نمودن به حضرت پادشاه علی رغم هم دیگر به خیمت پشندیده قیام نمایند.»^۲

۱- تاریخ حبیب السیر جلد دوم (صفحه ۱۹۴) و تاریخ ادبیات دکتر مصفا جلد دوم (صفحه ۲۱) و سبک شناسی بهار جلد دوم (صفحه ۴۰۴)
۲- مسامرة الاخبار تألیف کریم آفرایی (صفحه ۶۱-۶۰) و احسن التواریخ صفحه ۱۰
۳- به نقل از مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار کریم آفرایی (صفحه ۶۰-۶۱).

هلاکود را این تقریرات معین الدین پسند افتاد و دستور داده فرمانهای قبلی را باطل کردند، و احکام سلطنت را به نام هر دو بر آذربایجان صادر نمودند، و محدودیت تصرفات هر یک را در فرمانها نام بردند. بنا به قول صاحب کتاب «بلدان الخلافة الشرقية» کفو و آسیای صغیر میان نصاری و مسلمانیان همواره مورد نزاع و کشمکش بود، تا اینکه باقیام اترک سلاجقه آسیای صغیر تغییرات کلی در تمام امور آنجا حاصل گردید، و قوینیه و قیصریه و سیواس و ملطیه و بونوسه و امثال اینها در آن روزگار حائز اهمیت بوده و از مرکز مهم به شمار میرفتند. بعد از مرگ سلطان اول پسر قشلمش دوره فترت شروع میشود، تا اینکه دو مصر قلج ارسلان از میانوس پادشاه روم بایکصد و بیست هزار مرد با وسایل و عدت تمام به بلاد اسلام حمله میکنند و با ملک دانشمند از شاهان ممالک همسایه جنگ مینمایند و او از قلج ارسلان استمداد میطلبد و بدین وسیله از میانوس مغلوب و منهزم میگردد، بعدها دولتش بر وزن اختلافاتی میان قلج ارسلان و ملک دانشمند نزاع در میگردد و قلج ارسلان از جنگ منصرف شده برمیگردد، در این اثنا برای مرتبه دوم از میانوس هجوم می آورد و کنکری و انگوریه را میگیرد. سلاطین اطراف باز به قلج ارسلان ملتجی میشوند، و قلج ارسلان در این جنگ فاتح میگردد و با قوینیه پیش می رود، و بر تخت سلطنت می نشیند. در این موقع سلاجقه عراق روبرو ضعف نهاده بودند میان برادران اختلاف ظاهر شده بود، خلیفه بغداد از این فرصت استفاده کرده پیش قلج ارسلان کس فرستاد و او را به بغداد طلبید، قلج ارسلان پسرش مسعود را به جانشینی خود انتخاب کرد و به سمت ولیعهدی در قوینیه مستقرش ساخت. آنگاه سوی بغداد رهسپار شد اما در راه او را بایکی از دشمنانش جنگ اتفاق افتاد و در رودخانه خابور غرق گردید، و در میافارقین مدفونش ساختند، سپس به محض استماع خبر مرگ پدر مسعود بر تخت سلطنت تکیه زد، و از دار الخلافه برای او تشریف و لوا فرستادند، مسعود پادشاهی عاقل بود و بر خلاف پدرش بایسر ملک دانشمند آشتی کرد. بعد از مسعود

۱ - بلدان الخلافة الشرقية (صفحة ۱۶۰)

۲ - مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار (صفحة ۲۹) و تاریخ ابن بی فصل (صفحة ۱۳).

عزالدين قلیج ارسلان ثانی مدت چهل سال سلطنت کرد، قلیج ارسلان بن مسعود یازده پسر داشت که هر یک به نوبه خود لیاقت پادشاهی داشتند و قلیج ارسلان بعد از اینکه قلمرو دایمندی و سایر ممالک را جزو متصرفات خود کرد، بر دامنه پادشاهی افزوده شد و کشورش بسطت و توسعه کلی یافت، در این موقع هر یک از فرزندان را به حکومت یکی از این شهرهای متصرفی فرستاد و پسر کوچکترش غیاث الدین کیخسرو را که بسیار دوست میداشت به ولیعهدی خویش برگزید، و غیاث الدین کیخسرو در دارالملک قونیه بر تخت نشست در این حال پسر بزرگتر رکن الدین مخالفت آغاز نهاد و از برادران عده ای با او موافقت کردند و به دورش جمع گشته وعده ای نیز در نتیجه عدم همکاری کشته شدند، آنگاه بالشکر بسیار به قونیه حمله آورد و شهر را محاصره کرد.

اهل قونیه چون سلطان غیاث الدین کیخسرو را دوست میداشتند مدت یکماه تمام مقاومت کردند و در حفاظت شهر فداکاری نمودند تا اینکه میان دو برابر صلح افتاد و شرط کردند که غیاث الدین کیخسرو با دو فرزندش عزالدین کیکلاس و علاء الدین کیقباد به آبلستان اقامت کنند و رکن الدین به سلطنت نشست، اما غیاث الدین از رکن الدین دل مشغول بود تا اینکه به شام رفت و از آنجا به آمد، آمد و بعد به جانب رفت و از آنجا به سوی استانبول عازم گشت، از استانبول به سوی مغرب رفت دوباره به استانبول برگشت و نزد ملک فرنگ رفت تا به روم باز آید آنجا در جزیره ای به سر میرد، در این ایام سلطان طغرل سوم در عراق کشته شد و خوارزمشاهیان عراق و خراسان را تصرف کردند.^۱ سلطان رکن الدین را سه مرتبه از دار الخلافه بغداد پیتر و لوا دادند و کارش رونق تمام گرفت و در جنگ با گرجیان در اثر بی احتیاطی شکست خورد و به رحمت حق پیوست.^۲ بعد از رکن الدین عزالدین قلیج ارسلان ثالث را بر تخت نشاندند، ولی در خفیه عده ای نیز به سراغ غیاث الدین کیخسرو رفتند و او را

۱ - تاریخ ابن بی بی عکسی (صفحه ۳۲) و مسامرة الاخبار و مسامرة الاخیار (صفحه ۳۲-۳۰)

۲ - مسامرة الاخبار و مسامرة الاخیار (صفحه ۳۱) و تاریخ ابن بی بی عکسی (صفحه ۱۲۱)

آورده به تخت سلطنت جای دادند، غیاث الدین فتوحات بسیار کرد و آخر الامر به دست کفار کشته شد. تا اینکه نوبت سلطنت به عزالدین کیکاوس رسید او را نیز با برادرش علاءالدین کیقباد اول اختلاف افتاد، و منجر به صلح گردید ولی علاءالدین را هفت سال در قلعه منشار مجبوس گردانید تا عاقبت عزالدین وفات یافت و او خلاص گردید.^۱

سلطان علاءالدین کیقباد مدت هفده سال در آسیای صغیر پادشاهی کرد و صاحب رأی و تدبیر و حسن سیرت بود، در عصر او مملکت امن و آرام بود و عدالت در سراسر کشور حکمفرما شد، پادشاهان شام و دیار بکر همه مطیع او شدند و سلطان جلال الدین خوارزمشاه را نیز در «یاسی چمن» از نجان شکست داد و مملکت خود را توسعه قابل ملاحظه‌ای بخشید.^۲ سلطان علاءالدین کیقباد یکی از بزرگترین سلاطین سلجوقی آسیای صغیر به شمار میرود و در شهامت و اقدام بر جهانگیری و حسن تدبیر و همت بلند سرآمد اقران روزگار خود بود، او مالک روم را از تجاوز و تاخت و تاز دشمنان و بیگانگان و متعدیان محفوظ نگه داشت و قلمرو سلطنتش روز به روز وسیعتر میشد، علاءالدین از شاهان به سلطان محمود غزنوی و قابوس بن وشمگیر، علاقه‌مند بود، از اخلاق و صفات آنان تبعیت میکرد، کتاب کیمیای سعادت غزالی و سیرالملوک خواجه نظام الملک را بیشتر مطالعه میکرد، در تمام صناعات متداول آن روز مانند معماری و نجاری و سراجی مهارت و اطلاعاتی داشت، علاءالدین کیقباد به پاکدامنی و دیانت مشهور شده بود و به طبقه صوفیه نیز دل بستگی داشت. گویند موقعیکه شیخ شهاب الدین سهروردی از طرف خلیفه الناصر لدین الله منشور سلطنت برای او آورد سلطان او را پیشوا زرت و به احترام تمام به دارالملک قوییه بیاورد و پیوسته به زیارت و دست بوسی او میرفت و از نصایح و مواعظ حکیمانه او استفاده میکرد، جلال الدین قراطای که از عرفای آن عصر به شمار میرفت روایت میکند که مدت هیجده سال در سفر و حضر ملازم و همسفر سلطان بودم و بر من معلوم

۱ - تاریخ ابن بی‌بی عکسی (صفحه ۳۶) و مسامرة الاخبار (صفحه ۳۲)

۲ - تاریخ ابن بی‌بی عکسی (صفحه ۱۳۳) و مسامرة الاخبار (صفحه ۳۳)

نشده که در حالت صعوبت سکریش از يك پاس خوانیده باشد. علاءالدین در آخر کار به امر پسرش کیخسرو و عسکرموم گردید. بعد از آن غیاث الدین کیخسرو ثانی بر سرین سلطنت نمیکه زد و در این موقع او از لشکر امرای مغول شکست خورد و در گذشت، و چون رکن الدین سلیمان بن کیخسرو به پادشاهی رسید برادرش علاءالدین کیقباد را به خدمت قآن فرستاد و اطاعت و انقیاد را گردن نهاد، و او این مأموریت را به نحو احسن انجام داد. ولی رکن الدین اذ او بیعت نکند شد و او را به وسیله فخر ازین برادر کیخسرو بن سلیمان در سن طفولیت به جای پدر نشست و به موجب حکم آبا قان خان معین الدین پروانه رفیق امور مملکت را به عهده داشت. بعد از مرگ او غیاث الدین مسعود بن کیکلوس به سلطنت رسید و موقعی بود که هرج و مرج و اختلال در کشور راه یافته بود. بعد از غیاث الدین مسعود کیقباد بن فرامرز برادرزاده او به حکم غازان خان به حکومت منصوب شد. بعد از اینکه مدتی سلطنت نمود غرور و نفوذ بنده مستولی شده نسبت به غازان خان سرکشی و طغیان نمود. تا اینکه غازان خان به روم لشکر کشید و آن ستم را به کلی منقرض کرد. بطور کلی چهارده نفر از سلاجقه آسیای صغیر به سلطنت نشستند و مدت دو بیست و بیست سال حکومت کردند. بعد از انقراض سلجوقیان آسیای صغیر حمالک آلمان به ده ناحیه تقسیم گردید که هر ناحیه به دست امیر یا خطابی اداره میشد. این نواحی حکومت کشین نامهای رؤسا و امرای سابق خود را محفوظ داشته بودند. ناحیه آخر که اوطغرل نام داشت به رئیس فکی از قبایل اغوز که در قرن هفتم هجری از خراسان آمده به خدمت سلاجقه آسیای صغیر راه یافته بودند و اگذار شده اوطغرل در نتیجه این از شجاعت و دلایریها مقرب دربار علاءالدین اول بوده است و در ائز فتوحات قلمرو خود را وسعت داده است. پس از وفات اوطغرل پسرش عثمان جانشین پدر شده سلطنت عثمانیان را تأسیس کرده است. مرگ علاءالدین آخرین پادشاه سلجوقی و مجریه شاهنشاهی سلجوقیان آسیای

۲ - زندگانی جلال الدین محمد تألیف استاد فروزانفر (صفحه ۲۴) و ابن بی بی عکسی

(صفحه ۲۱۰) و احسن التواریخ صفحه ۱۳ (۷۰) و تاریخ سلجوقیان و سلاجقه

۲ - تاریخ حبیب السیر جلد دوم (صفحه ۱۹۴) و تاریخ سلجوقیان و سلاجقه

صغیر شد که عثمان مؤسس دولت عثمانی در سلطنت و حکومت صاحب اختیارات گردید، تالیس که دستور داد تلمیح و ایراد خطبه‌ها بخوانند و ظاهر آن اختیار و سکه زدن نیز در عصر سلطنت اورخان چاتقش عثمان به وقوع پیوسته است.^۱

وضع حکومت آسیای صغیر در دربار عثمانیان یک حکومت استبدادی بود و چون ملت مسلمان و دارای مذهب سنت و جماعت بودند، قرآن قانون عالی شمرده شده و پیش آنکه بسیار محترم بود. وضع صاحب منصبان از وزیر اعظم به بعد خالی از خطر نبود زیرا اغلب اتفاق می افتاد که مورد خشم سلطان واقع میشدند و به قیمت جان شان تمام میکشتند. چه اگر وزیر یا صاحب منصبی حسن تدبیر و لیاقت نشان میداد مورد رشک سلطان قرار میگرفت و هر گاه احتمال و مستی در کارها میوزید بر غضب سلطان میافزود، حکام و عمال نیز با وزیر دستار خویش این معامله را نمیکردند. ترکان عثمانی بعد از اسم شاه لفظ خان را می آوردند مانند سلطان سلیمان خان، در اسناد رسمی مانند مقدمه عهدنامه‌ها و کاپیتولاسیون‌ها پادشاهان عثمانی خود را یا عناوین فوق العاده مجلل و غرور آمیز نام میبردند.^۲ سلاطین به قدرت در ملأ عام ظاهر میشدند که آنهم توأم با تشریفات مخصوص بود و بعضی اوقات با تغییر لباس و حالت ناشیسی پایتخت را با زرسی میکردند و چند صاحب منصب همراهشان بود در صورت مشاهده خلاف و نافرمانی از کسی هماندم دستور تنبیه صادر میشدند.^۳

بعد از سلطنت پرافتخار محمد دوم و سلیمان قانونی که اوج قدرت دولت عثمانی را تشکیل میدهد سلاطین اغلب مطیع و تحت تأثیر ملدران و ندیمه‌ها و خواجه سرایان خویش بوده‌اند، و انتصاب اشخاص به مقامات عالی بسته به میل و اراده آنان بوده است، با وجود قدرت فوق العاده سلاطین قدرت و نفوذ واقعی اغلب در حیطة اختیار وزیر اعظم بود که مهر دولت نیز در اختیارش قرار گرفته بود.^۴ از نظر تشکیلات

۱ - تاریخ ترکیه سرهنگ لاموش ترجمه استاد سعید نفیسی (صفحه ۱۸ - ۱۷)

۲ - برای کسب اطلاع از این عناوین غرور آمیز به (صفحه ۱۸۰) تاریخ ترکیه

مراجعه کنید. (۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ - ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ - ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴ - ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰ - ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲ - ۱۱۸۳ - ۱۱۸۴ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۸ - ۱۱۸۹ - ۱۱۹۰ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲ - ۱۱۹۳ - ۱۱۹۴ - ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸ - ۱۱۹۹ - ۱۲۰۰ - ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴ - ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰ - ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲ - ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶ - ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸ - ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ - ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ - ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰ - ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵ - ۱۲۳۶ - ۱۲۳۷ - ۱۲۳۸ - ۱۲۳۹ - ۱۲۴۰ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ - ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ - ۱۲۴۷ - ۱۲۴۸ - ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ - ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸ - ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ - ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴ - ۱۲۶۵ - ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷ - ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹ - ۱۲۷۰ - ۱۲۷۱ - ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ - ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶ - ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸ - ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴ - ۱۲۸۵ - ۱۲۸۶ - ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ - ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ - ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ - ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ - ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ - ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴ - ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ - ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰ - ۱۴۱۱ - ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳ - ۱۴۱۴ - ۱۴۱۵ - ۱۴۱۶ - ۱۴۱۷ - ۱۴۱۸ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۰ - ۱۴۲۱ - ۱۴۲۲ - ۱۴۲۳ - ۱۴۲۴ - ۱۴۲۵ - ۱۴۲۶ - ۱۴۲۷ - ۱۴۲۸ - ۱۴۲۹ - ۱۴۳۰ - ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ - ۱۴۳۳ - ۱۴۳۴ - ۱۴۳۵ - ۱۴۳۶ - ۱۴۳۷ - ۱۴۳۸ - ۱۴۳۹ - ۱۴۴۰ - ۱۴۴۱ - ۱۴۴۲ - ۱۴۴۳ - ۱۴۴۴ - ۱۴۴۵ - ۱۴۴۶ - ۱۴۴۷ - ۱۴۴۸ - ۱۴۴۹ - ۱۴۵۰ - ۱۴۵۱ - ۱۴۵۲ - ۱۴۵۳ - ۱۴۵۴ - ۱۴۵۵ - ۱۴۵۶ - ۱۴۵۷ - ۱۴۵۸ - ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰ - ۱۴۶۱ - ۱۴۶۲ - ۱۴۶۳ - ۱۴۶۴ - ۱۴۶۵ - ۱۴۶۶ - ۱۴۶۷ - ۱۴۶۸ - ۱۴۶۹ - ۱۴۷۰ - ۱۴۷۱ - ۱۴۷۲ - ۱۴۷۳ - ۱۴۷۴ - ۱۴۷۵ - ۱۴۷۶ - ۱۴۷۷ - ۱۴۷۸ - ۱۴۷۹ - ۱۴۸۰ - ۱۴۸۱ - ۱۴۸۲ - ۱۴۸۳ - ۱۴۸۴ - ۱۴۸۵ - ۱۴۸۶ - ۱۴۸۷ - ۱۴۸۸ - ۱۴۸۹ - ۱۴۹۰ - ۱۴۹۱ - ۱۴۹۲ - ۱۴۹۳ - ۱۴۹۴ - ۱۴۹۵ - ۱۴۹۶ - ۱۴۹۷ - ۱۴۹۸ - ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰ - ۱۵۰۱ - ۱۵۰۲ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ - ۱۵۰۵ - ۱۵۰۶ - ۱۵۰۷ - ۱۵۰۸ - ۱۵۰۹ - ۱۵۱۰ - ۱۵۱۱ - ۱۵۱۲ - ۱۵۱۳ - ۱۵۱۴ - ۱۵۱۵ - ۱۵۱۶ - ۱۵۱۷ - ۱۵۱۸ - ۱۵۱۹ - ۱۵۲۰ - ۱۵۲۱ - ۱۵۲۲ - ۱۵۲۳ - ۱۵۲۴ -

نظامی دولت عثمانی در آن روزگار بر ممالک اروپا برتری داشت و اولین پیاده نظام را سلطان اورخان تشکیل داد که تا قرن دوازدهم هجری باقی بود، در میان سپاهیان نیز مقام اول متعلق به یکی چریان بود و فرمانده کل قوای یکی چریان که موسوم به آقا بود یکی از برجسته ترین و توانا ترین رجال مملکت عثمانی به شمار میرفت.^۱

معمولترین مدارس در زمان این دولت در شهرهای استانبول و ادرنه و بروسه دایر شده بود و محصلین این مدارس بعد از فراغ از تحصیل شغل روحانیت یا مقام قضاوت را اشغال می کردند، در هر ولایتی در رأس روحانیان آن ولایت یک نفر به نام مفتی قرار داشت که امر فتوی به عهده او بود، و از زمان سلطان محمد دوم مفتی پایتخت به لقب شیخ الاسلامی نایل شد و بر مفتیان سایر ولایات سمت برتری و ریاست پیدا کرد و او در واقع بعد از وزیر اعظم مفتی، شخص دوم مملکت محسوب میشد.^۲

بعد از مرگ سلیمان قانونی (۹۷۴ هـ) تاجلوس سلیم سوم (۲۱۰ هـ) هفده نفر به پادشاهی رسیدند که تنها سه نفر از آنان یعنی محمد سوم و مراد چهارم و مصطفی سوم اندک مایه ای از صفت واقعی و استعداد حکمرانی داشتند و آنهم همراه با نقاط ضعف بسیار بود، در این عصر یعنی پس از سلطنت افتخار آمیز سلیمان قانونی و سایل ضعف و انحطاط از هر حیث برای دولت عثمانی فراهم میشد، بعضی از پادشاهان کودک و بعضی ناقص العقل بودند، در نتیجه، به حکمرانی زنان و نافرمانی سپاهیان منجر میشد، چنانکه بعد از تشکیل دولت عثمانی برای اولین بار عثمان دوم را سپاهیان مخلوع و دستگیر کردند، و بعد از اندک زمانی مقتولش ساختند، بدین ترتیب یک اتمام گسیختگی و هرج و مرج در دولت عثمانی شروع شد، تا اینکه به تدریج تجزیه آن دولت را تسریع نمود و او را از جمیع متصرفاتی که در شمال شبه جزیره بالکان به دست آورده بود برای همیشه محروم ساخت.^۳

۱ - ترجمه تاریخ ترکیه (صفحه ۲۰۵ - ۲۰۴)

۲ - ترجمه تاریخ ترکیه (صفحه ۱۹۷)

۳ - طبقات سلاطین اسلام صفحه (۱۷۵ - ۱۷۴) تاریخ ترکیه (صفحه ۱۲۵ - ۱۲۴)

فصل سوم

وضع اجتماعی و آداب و رسوم این دربارها

از آنجایی که سلجوقیان آسیای صغیر به آداب و رسوم ایرانی و وضع اجتماعی دربار غزنوی آشنایی داشتند باروی کارآمدن آنان تمدن و آداب و رسوم ایرانی که در آسیای صغیر ریشه دوانده بود چندان تغییری نیافت. و زبان و ادب فارسی مقام و منزلت سابق خود را حفظ کرد، و در حقیقت سلاجقه آسیای صغیر که از اعقاب ابوالفوارس قتلش بن اسرائیل بن سلجوق بوده‌اند و از سال ۴۷۰ هجری یعنی عهد سلیمان اول تا زمان علاءالدین کیقباد ثانی سال ۷۰۰ هجری پادشاهی کرده‌اند وسیله رواج زبان و ادب فارسی در قونیه و سایر بلاد آسیای صغیر بوده‌اند.^۱

دربار فخرالدین بهرامشاه و پسرش علاءالدین داودشاه که در ارزنجان ولارنده سلطنت می‌کردند، ملاذ و ملجاء فضلا و شعرا بود، زیرا بهرامشاه پادشاهی کریم و دانش‌پرور بود، و نظامی گنجوی کتاب مخزن الاسرار را به نام او کرد، و به خدمتش فرستاد، و او در مقابل پنج هزار دینار و پنج رأس استر جایزه داد، و حکیم نظامی گنجوی در مدحش اشعاری گفته که در تاریخ ابن بی‌بی مسطور است.^۲

علاءالدین داودشاه پسر او نیز پادشاهی کریم النفس و فاضل و عالم بود، و از نجوم و حکمت بهره‌ای داشت، و ریاضی خوب میدانست، و خود شعر نیکو میگفت، و در هنگامیکه علاءالدین کیقباد ملک ارزنجان از کارداران او گرفت و در عرض آتشهر

۱ - سبک‌شناسی مرحوم بهار جلد دوم و طبقات السلاطین اسلام جلد اول صفحه ۱۳۷

۲ - مختصر تاریخ ابن بی‌بی صفحه (۲۲ - ۲۱)

قونیه را با آب گرم به حکم اقطاع بدو سپرد، يك دوییتی ساخته به خدمت سلطان فرستاد.^۱

موفق الدین عبداللطیف بغدادی که از حکما و اطباء بزرگ قرن هفتم هجری به شمار میرفت، به ارزنجان مسافرت کرد و از صلوات و انعامات او برخوردار شد و چند کتاب به نام وی تألیف نمود، هم چنین سلطان العلما بهاء ولد پدر مولوی نیز پس از انجام مراسم حج به ارزنجان رفت و چهار سال در آنجا اقامت گزید.^۲

علاء الدین گنجی که از علمای بزرگ و اکابر پادشاهان این دوستان بود در دوران سلطنت خود که هفده سال طول کشید، همواره اوقات خود را به فتح قلاع و دفاع از متجاوزان و ایجاد امن و آرامش میگذرانید، او به حسن تدبیر و فضایل اخلاقی آراسته بود، و به عدالت و دینداری و پاکدامنی معروف و مشهور شده بود، در زمان او ممالک پهنای آسیای صغیر به منتهی درجه ترقی رسید، گاهی رباعی های ظریف از طبع لطیف او تراوش میکرد، از آن جمله این رباعی است:

تبا هشیارم بر خردم تاوان است چون مست شدم عقل زمین پنهان است
می خور که میان مستی و هشپاری وقتی است که اصل زندگانی آن است^۳

او بهاء الدین ولد را از لازنده به قونیه آورد و بر احترام و توقیرش بیفزود و دست ارادت بدو داد و تحت تأثیر مواعظ او قرار گرفت و در خود حالی احساس کرد.^۴

بهاء الدین ولد پدر مولانا (از ولدنامه)

چون بهاء الدین ولد پدر مولانا در روزگار سلطان محمد خوارزمشاه از قوم بلخ و سلطان برنجید، از جانب خداوند خطاب آمد که از ولایت بلخ بیرون رو که من آنان را هلاک خواهم کرد، بهاء الدین به قصد سفر حجاز از بلخ بیرون رفت و پس از

۱ - مختصر ابن بی بی صفحه ۱۵۰، دویتنی من بود فوق این است :
شاه دل دشمنان تو با درد است رخساره دشمن از تهیت زرد است

۲ - زندگانی جلال الدین محمد تألیف استاد فروزانفر صفحه ۲۰
انصاف که با وجود جن فیه مرا در ملک تو آب اگر نهانی سود است

۳ - تاریخ مختصر ابن بی بی صفحه (۹۳-۹۴)

۴ - زندگانی جلال الدین از فروزانفر (صفحه ۲۹)

گزاردن جناساك خج: وزیرارت خطا نمده ایه کشور دوم رفت و در شهر قونیه اقلات گزید،
مردم قونیه از زن و مرد و پیر و جوان به او ادرات ورزیدند و از بجان و دل به او اعتقاد
و ایمان پیدا کردند.

چونکه از یاغیان بهاء ولدیه گشت دل خسته آن شه سرمد
ناگهش از خدا رسید خطاب شد که کسای یگانه شه نشه. اقطاب
چون ترا این گروه آذر دند دل پاک ترا ز جا بردند
بدرآ از میان این اعدا. تل فرستیمشان عذاب و ابلا
چون که از حق چنین خطاب شنید رشتۀ خشم را دراز تنید
کرد از بلخ عزم سوی حجاز نمود ز آنکه شد کارگردا و آن دراز
رسود در رفتن و رسید خیل آن که از آن راز شد پدید اثر
کرد تا نار قصد آن اقوام بود. منہزم آگشت لشکر اسلام
یلخ را بستند و به زاری از سر کشت از آن قوم بیحد و بسیار
شهرهای بزرگ کرد خراب. بدشت بحق و اهل از گروه عذاب
قهرهای خدا. مدارق حید. دوزخی را بلا بود سرمد
هر نبی را همین خطاب آمد. در سؤالش فرحق بجواب آمد
که جدا شو از این گروه جسود. که زجهل اند خوار و کور و کبود
تا کنم من هلاک ایشان را. کشم از یاد و خاک ایشان را
یا کنم غرق حمله را در آب. یا نهمشان در آتش پرتاب
توان گفت در ره آن سلطان. که چها داده با کهان و مهان
چه کراماتها که در هر شهر. می نمود آن عزیز و زبده دهر
گرشوم من به شرح آن مشغول. فوت گردد از آن سخن مأمول
سالها آن تمام خود نشود. همه عمرم در آن حدیث رود
لازم آمد از آن گذر کردن. و ز مهمات خود خبر کردن الی آخر..^۱

۱ - به نقل از کتاب «اخیار سلاجقه روم» تألیف استاد محترم آقای دکتر محمدجواد

مشکوٰۃ (ص ۵۲۵ - ۵۱۶)

این مرتبه به حکم عموم در حق امرای روم که ایام دولتشان در شهر ۶۷۶ به
 فقر اض انجامید در قلم آمد. و در این زمان که سروران روم
 پرسیدم از زمانه که این سروران روم
 گوئی کجا شدند و چه دیدند از جهان
 من پادشان به غایت شهرت گذاشتم
 و امروز نیست زیشان نه نام و نه نشان
 پروانه معظم گوی کجا شده است
 کو آنهمه بزرگی و آن خشم و توان
 کو آن سوار گشتن و آن اسب ناختن
 و آن سروران به طوع پس و پیش او روان
 کو آنهمه عمارت و آن حکم و آن وقار
 کو آنهمه خزائن و آن گنج بی کران
 کو هبتش که روم چنان گشته بود از او
 کز گوشت میش گرگ فرو بسته بدو دهان
 کو آن سپه کشیدن و آیین برگ و ساز
 کو آنهمه فصاحت و آن لفظ و آن زبان
 میران که صفا زدندی بر درگش پگاه
 یک کس پدید نیست از ایشان در این زمان
 هر جا که مفسدی و حرامی و دزد بود
 از بیم تیغ او همه بودند ناتوان
 روحی که پر خوارج و آشوب و فتنه بود
 گشت از نهیب تیغش چون روضه جنان
 و امروز باز بین چو وجودش پدید نیست
 چون دوزخی است پر شده از مار و کژدمان

و آن نایب یگانه که میر فرمید بود
کوئی چگونه گشته است از دیده‌ها نهان
کو آنهمه وزارت و آن حکم و آن ثبات
کو آنهمه بزرگی و آن جمله خان و مان
و آن مالها که جمع همی کرد سالها
و آن حلقه غلامان و آیین و خاندان
بیچاره خواجه یونس گویی کجا شده است
آن سرور یگانه و آن میر نوجوان
کو آنهمه تکبر و شاهی و عز و ناز
و آن حکم در سواحل همچون قضاوان
مسکین بهاء دین که جوانی گزیده بود
چون از میان کار برون رفت ناگهان
کو آنهمه فصاحت و آن خط و آن سخن
کو آنهمه کتابت و آن جاه و آن مکان
آن طبل و بوق و کوس و علمها کجا شدند
و آن ازدها نگاشته بر روی پریشان
دو پور صاحب از چه سبب روکشیده‌اند
کز هر دو نام نیست در این دهر جانستان
آن رزم و بزم کو و غلامان همچو ماه
آن جامه‌های فاخر و آن گنج شایگان
و آن تاج کیونیز که چون شیر شرزه بود
آواز او بریده شد از جمع دوستان
کو آن سپه کشیدن و آن سبیل و پروت
آن یوزو بازو طنطنه و آن گرز و آن سنان

ابن الخطیر کو شرف الدین کہہ دھتشت
 بگڈشتہ بود و پر شدہ تا فرق فرقدان
 جایی رسیدہ بود کہ از از غایت علو
 پنداشتہ زیر رقت او رفت آسمان
 بگلربک زمانہ و صاحبقران روم
 میران بہ پیش حضرت او همچو کودکان
 و آنکہ برادرش کہ ضیا دین بدش لقب
 آن شیر با شہامت و آن میر کاردان
 گفتی کہ جملہ مست شراب اجل شدند
 وز مجلس حیات برفتند برکران
 یکچندشان مراد جهان در کنار بود
 و آخر بہ زور رخت بیستند از میان
 چونین نہادہ اند اساس جہانیان
 در دہر هیچکس نتوان یافت جاودان
 بودند پیش از ایشان میران کامکار
 شاہان با تکبر با لشکری گران
 روزی زمین گرفتہ و فرمانروا شدہ
 بر مالدار و مفلس و بر پیر و بر جوان
 لیکن چو شست مرگ بر ایشان گشادہ شد
 جملہ نگون شدند از آن تخت خسروان
 با قیر مرگ، هیچ سپر دستگیر نیست
 با تیغ مرگ جوشن و خفتان کند زمان

۱ - «روضۃ الکتاب»

وہ نقل از کتاب اخبار سلاجقہ روم تألیف استاد محترم آقاخان دکتر محمد جواد
 مشکور (صفحہ ۵۱۹ - ۵۲۰)

« اسناد و نامه‌های تاریخی »

نقل دو نامه از کتاب اخبار سلاجقه روم

تألیف استاد دانشمند آقای دکتر محمد جواد مشکور

من معین‌الدین پروانه الی حضرت الشریفه

باری عزشانه اعتضاد دین و دولت و عماد ملک و ملت را بیمن اکامرانی و سلطنت و کمال مآلی و مقدرت و اعمال عدل و مرحمت خداوند معظم صاحب اعظم صاحب السیف و القلم حاکم المشرق و المغرب ملک الحجاز و الطراز زبدۃ الخلائق حاکم الثقلین شهریار الخافقین شرف الملوک و السلاطین بر مجدد ایام و ترادف اعوام مؤید و مؤکد دارد و لباس فرمانروائی و دوستکامیشن مجدد و اساس قهرمانی و جهانپائی الی یوم التناد مؤکد و مشید بعد از عرض بندگی و خدمت به اخلاص که از نصیم عبودیت و محض اختصاص انبعاث یافته است به محل آنهار رسانیده میناید که مثال همان یون بل فرمان مطاع که غیرت کلام و حد حکم لقمانی هر قوم گشته و بدهد یوتی الحکمة من یشاء از حکم قوت به مظهر فعل رسیده مشخون به انواع مکارم و بنده نواری و آراسته به اصناف لطایف چاکر نوازی و معطر به فوایح نصایح که از نسیم روایح و اریقاج و افواج نامتناهی به مشام دل و جان رسیده به قدم اعظام و اجلال و امثال تلقی و استقبال واجب افتاد و ندای آن الفی الی کتاب کریم ظاهر شد شکر لطفی که ارادت رضیی و مسعوی مشکووه و افعال حمیده و فضایل ناصحه و مجلس سامی بر آرد صند کبیر عالم علل بارع افضل متقی مالک فاسک زاهد غایت شمس الدین ضیاء الاسلام عماد الدوله سید الخلیج و الحرمین ذخیر الملوک و السلاطین ذی المناقب ادام الله سموه بر قلم غیب نکلا معظم صاحب اعظم اعلی الله شأنه گذشته بود و میلان ضمیر اثر ف که به تقریر فضایل مناقب گرایش فرموده

به امعان و به تحقیق آنچه تمام تر اصغاء افتاد سمع و بصرا مطالعه و تلاوت این خط... پذیرفت. اگر چه از غایت وقار و درایت فر هنگ ذات عزیز مجلس سامی شرف الدین دام سموه است بر مهر و محبت اتحاد و دادش بر خاطر مقرر و مصور بود اما در اینوقف که حلیه حال و فعالش به طراز توفیق زیارت کعبه معظم و اقامت بر موافقت میمون و مناسک مقدوم و مشاهده مبارک و شرف تشریف محاورت و مکالمت صدر معظم صاحب اعظم معلم و مزین شد از رتبت و درجت شریفش حکایت بلغت من العلیاء کل مکان مصدق و مصحح آمد.

هر که چون مهتاب يك شب بر درت بیدار ماند

همچو صبح از آفتابش تاج بر سر یافتند

داد ارعز اسمه باصره جهان و عرصه عالم را بدیدار جهان آرای و نفخه صیت گیتی نمای خدیو معظم صاحب اعظم روشن و گلشن داراد و اقسام دشمن گذاری و چاکر- نوازش را موقر داراد. توقع به کرم امین و فیض لطف قدیم و وثوق تمام دارد که همواره بنده را به سعادت ابدی و دولت سرمدی که به حقیقت امتثال او امر و نواهی آن حضرت است محسود کافه کرام فرمایند تا در تقدیم آن کمر مطاوعت بر میان جان بسته آید. اولیاء دولت منصور و اعدا و بدخواهان مقهور بمحمد و آله.

من انشاء صاحب دیوان علاء الحق والدين الى پروانه

حضرت اسلام پناه مخدوم اعظم صاحب و دستور عالم ملاذ اهل ایمان با دو دولت و سعادت ازلی و ابدی هم سو گند و هم دعای دولت را که پیوسته زبان بد آن رطب اینست ورد و حرز شب و روز ساخته است و عبودیت اخلاص را شعار و دثار روزگار خویش گردانیده و چون به دست قلم و خامه سرشکی بیش نیست از تگ و پوی او در تقریر احوال نیاز چه خیزد صفا و نور روحانی باید تا بادل بر آ میزد و از جان در آویزد و از این منبب است که در ارسال بندگی ها تقصیری می رود و از او در حمایت کفایت که تکلیف مطالعه آن لازم باشد گستاخی نمی نماید اما چون از آن نیز چاره نیست که بهر وقت تجدید دعا می کند بوقت توجه موصل معتمد عثمان این بندگی را اصدار گردانید و تا امروز که هفتم ماه ذی القعدة است مدت پنج ماه بلکه زیادت بیش از

این تصدیق شرط نیست و از روی آنکه حرمان از امثله همایون حاصل است هیچگوئیم:
مدتی شد که ز دلندار ندارم خبری ، هزار سال در دولتی که دین ما بدان باشد و دنیا
تبع بهماناد والسلام^۱ .

قصیده صاحب شمس الدین که در زندان انشاء کرده است

چون مهر ز يك نیمه خرچنگ گذر کرد

جرمن سوی بهرامش به تریع نظر کرد

تا زوبنه نور بر شیر فرستاد

و آنکه سوی کیوان ز در کینه سفر کرد

بهرام گرفتار گره گشت بکژدم

وین واقعه را ماه بر افلاک سمر کرد

برجیس به تندی نظر افکند به ناهید

بر آتش سوزنده چون تیر گذر کرد

ز آن خیره نظر از سر افلاک برون شد

ز آن تیره سفر در سوم ایدار اثر کرد

در خاطر من هیچ نیامد که ز گردون

سیاره از این گونه تواند خطر کرد

لیکن جو قضا آمد بر گشت سعادت

آن را نتوان دفع به شمشیر و سپر کرد

هر تیر که از قبضه تقدیر برون شد

کی شاید از آن تیر به تدبیر جذر کرد

انصاف فلک بین که در این مدت نزدیک

چه شود بر انگیخت ز پیداد چه شر کرد

اسباب مرا داد بتاراج و دلم را

سد رمق از قوت حواله به جگر کرد

چو بنگشاد به صنعت ز دیو چشمم رگ یا قوت
 لیا و مشورت زان چو وین نخته رخسار مرا کوفته زو کرد
 در پای من از حاصل که کرد دو خلخال
 هان ای دل سرگشته چه نالی فوزگردون
 تا چند زنی طعنه این شمس و قمر کرد
 این غفلت تو بود بدبخت و فراوان
 هر که بدست تو افتد بگز حد چو بگذشت گنه در تو اثر کرد
 گردون چه کند کیست ستاره چه بود مهر
 چو چرخ ز آسیب بالاخرج دگر کرد
 چون چرخ ز آسیب بالاخرج دگر کرد

اشعاری که سلطان غیاث الدین کیخسرو بن قلیج ارسلان در حین جلوس به تخت
 سلطنت سروده و شیخ مجدالدین اسحاق را از شام به دربار قونیه دعوت کرده است.

صحت ذات طاهر سموی تاج اصحاب مجلس اخوی
 عز اقربان یگانه آفاق صدر اسلام مجد دین اسحاق
 آن عزیز و رفیق و شایسته و آن چو جان فرشته پابسته
 بلاد فنا روز حشر پاینده حرمت ور تبتش فزاینده
 دست آفت زعرض او مصروف چشم فتنه ز ذات او مکفوف
 ای ولی سیرت ای نبی سنت گر بگویم که اندرین مدت
 چه کشیدم ز جور چرخ حرون مده بر تو ک ک لک گرد خون
 دیدی آن مجمع صدور گرام که زمانه چگونه کرد حرام
 پادشاهی ز ما به ظلم بیرد بیکی تند بی حفاظ سپرد

۱ - به نقل از کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف آقای دکتر محمد جواد مشکور
 (صفحه ۲۶۶ - ۲۶۷)

من چو جم دل به غصه آکنده
 گیه در شام و گاه در ارمن
 گاه همچون نهنگ در دریا
 گه ستنبول جای و گه نشکر
 مدتی کار من ز دهر دورنگ
 رزمها دیده حربها کسره
 گاه گاهم غذا ندامت و غم
 دوستانم چو باز بر کنده
 باز چون لطف حق جمال نمود
 خوابهای صواب می دیدم
 عزم کردم بجانب الامان
 خبر مرگ خصم و قدرت ملک
 نامهای اکابر اطراف
 گفت ما جمله داعیان توئیم
 هر دم هاتف از ره الهام
 باز گشتم به ساحل دریا
 قصه کوتاه بحر بیریدم
 آمدم سوی برغلو به مراد
 مفسدی چند عزم کین کرده
 چون خدا بود بار و حافظ و پشت
 عاقبت بخت ما مظفر شد
 مملکت رام ما و رام شماست
 نیک خواهان ز فضل داور ما

شده اند جهان پراکنده
 گاه اطلال جای و گاه دمن
 گاه همچو نهنگ در دریا
 گاه مغرب مقام و گاه برین
 تیغ و پشت سمند و حرب فرنگ
 طعنها داده ضربها خورده
 از پی دوستان طمع دهم
 همچو من در جهان پراکنده
 گردش چرخ غم و فراق نمود
 اثر آن به خواب می دیدم
 کاندر آمد مبشری به امان
 گفت هین شاد شو به رؤیت ملک
 تا پیام خلاصه اشراف
 مهد یا هین که ساعیان توئیم
 گفت عجل و حرك الاقدام
 و انکهی چه مخوف بحر و شنا
 تو میناش آنچه منش دیدم
 ملکی یافتم چو نرد ز یاد
 اسب ظلم و جفا به زین کرده
 خرد گشتند گاه زخم درشت
 مملکت سر به سر میسر شد
 در جهان نام ما و کام شماست
 مجمع دوستان ما بر ما

هین که وقت است جایی اینجا جوی

گر سرت در گشت اینجا شوی^۱

سلطان ولد نیز به این موضوع اشاره کرده در ولدنامه چنین میگوید:

آمد از کعبه در ولایت روم	تا شوند اهل روم از او مرحوم
از همه ملک روم قوینہ را	برگزید و مقیم شد آنجا
بشنیدند جمله مردم شهر	که رسید از سفر یگانه دهر
همچو گوهر عزیز و نایاب است	آفتاب از عطاش پر تاب است
نیستش در همه علوم نظیر	هست از سرهای عشق خبیر
رو نهادند سوی او خلقیان	از زن و مرد و طفل و پیر و جوان
آشکارا کرامتش دیدند	زوجه اسرارها که بشنیدند
همه بردند از او ولایتها	همه کردند زو هدایتها
چند روزی بر این نسق چو گذشت	که همه، مرد و زن مریدش گشت
بعد از این هم علاء دین سلطان	ز اعتقاد تمام با میران
آمدند و زیارتش کردند	قند پند و را ز جان خوردند
گشت سلطان علاء دین چون دید	روی او را به عشق، صدق و مرید
چونکه و عظمش شنید شد حیران	کرد او را مقام در دل و جان
دید بسیار از او کرامتها	یافت در خویش از او علامتها
که نبذ قطره اش اول از آن	روی کرد و بگفت با میران
چونکه این مرد را همی بینم	میشود بیش صدقم و دینم
دل همی لرزد ز هیبت او	می هراسم نگاه رؤیت او
همه عالم ز ترس من لرزان	من از این مرد، چیست یارب آن
هیبتی می زند از او بر من	که از آن لرزه می افتد در تن

۱ - به نقل از کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور (صفحه

رشد یقینم که او ولی خداست. در جهان نادرست و بی‌همتاست.
 فضلاء و شعرا از هر کجاکه رانده و مانده می‌شدند، به دربار او پناه می‌بردند.
 وصلت‌گرا آنها دریافت می‌داشتند، چنانکه نجم‌الدین دایه در فتنه مغول به دربار
 قویه رفت و با شیخ صدرالدین قونوی ملاقات کرد و به خدمت مولانا جلال‌الدین محمد
 رسید در سال ۶۱۸ هجری^۲ کتاب معروف مرصاد العباد را به نام شهریار دانش پرور
 آسیای صغیر علاءالدین کیقباد تألیف کرد و به گفتن اشعاری نیز مبادرت ورزید.
 خاندان علاءالدین کیقباد هم از ابتدا از سنن اجداد خود تبعیت کرده حتی
 نزد عوام و اهل ظاهر به طرفداری و حمایت فلاسفه متهم شده بودند، و شهاب‌الدوله
 قتلش بن اسرائیل بن سلجوق جد این دودمان از فن نجوم و حکمت اطلاع کافی داشت.
 فرزند او نیز به سنت پدر از اهل علم و فلاسفه جانبداری می‌کردند، که یکی
 از علل سستی بنیان و اساس عقاید دینی این دربار همین بود.^۳
 وزیر سلطان رکن‌الدین سلیمان شاه بن قلیچ ارسلان (۵۷۸-۶۰۰) طرفدار
 جدی فلاسفه و حکماء بود، و در بخشش و صلّه دست فیاضی داشت، وی وسایل ترفیه
 خاطر حکماء را فراهم می‌ساخت، و بد آنها وصلت‌گرا نهائی می‌بخشید، این طبقه
 از هر جاکه و امانده و آواره می‌شدند، به دربار او پناه می‌بردند، رکن‌الدین سلیمان‌شاه
 نیز به فضلاء و شعرا احترام و توقیر می‌کرد، چنانکه امام‌الکلام ظهیرالدین فارابی^۴
 قصیده معروف خود را به مطلع اینک:
 زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند
 جان اگر جان در بیندازد گرانجانی کند

۱- «نقل از کتاب ولدنامه سلطان ولد به تلخیص (صفحه ۱۹۲)»

۲- سبک‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم (صفحه ۲۰)

۳- زندگانی جلال‌الدین محمد از فروزانفر (صفحه ۲۶)

۴- ظهیرالدین طاهر بن محمد فارابی (المتوفی ۵۹۸) از شعرای بزرگ قرن ششم
 است که در قصیده سبکی خاص داشته و غزل‌هایش دلپذیر است، او علاوه بر شاعری از حکمت
 و ریاضی نیز اطلاع داشت، در محله سرخاب تبریز که بمقبره القعرا معروف است مدفون
 میباشد، مجمع‌النصحاء (صفحه ۳۳۰)

به خدمتش ارسال کرد، او در عوض با اهداء و ارسال جوایز بی شمار وی را از
 حيث دنیا مستغنی و بی نیاز ساخت، و سلطان غالب عزالدین کیکاوس (۶۰۷-۶۱۷)
 نیز سلطان بختیار به خدمت و کمر بست و در سلاطین و جوایز گوی سبقت را از همگان برده
 بود، چنانکه دختر حسام الدین سالار قصیده‌ای در هفتاد و دو بیت از موصول به خدمتش
 فرستاد، او در عوض هریستی معدنیار و سرخ در حق او انعام کرد، و برای دختر
 حسام الدین فرستاد.^۱ و صدر نظام الدین احمد از رنجایی را به قصیده‌ای که گفته بود
 به مدارج عالی ترقی داد، و به عارضی ممالک روم منصوب گردانید، و بنا به قول صاحب
 تذکره مجمع الفصحاء عزالدین کیکاوس طبع شعر نیز داشت، و این دو بیت را از او
 ضبط کرده است، که در حال مرگ به اولاد و اخوانش بر خوانده است.

ما جهان را گذاشتیم و شدیم رنج بر دل گذاشتیم و شدیم
 بعد از این نوبت شماست که ما نوبت خویش داشتیم و شدیم^۲
 امیران و وزیران این دربار نیز در اکثر علوم و فنون بهر مای داشتند، و ادیبان
 و شاعران را احترامی قائل میشدند، از جمله آنان کمال الدین کامیار است، که از
 امیران علاء الدین کیقباد و بزرگان روزگار بود، اینزد تعالی او را از نعمت عافیت
 برخوردار ساخته به انواع علوم و فنون آراسته بود، این مرد در فقه از شاگردان
 نظام الدین حنفیری بود و در حکمت از محضر حکیم معروف شیخ شهاب الدین

۱- قصیده دختر حسام الدین ترکیب بندی است، مشتمل بر نه بند و هشت بند دارد
 هشت بیت است و اینک یک بند آن نقل میشود:

تا طره آن طره طرار بر آمد	بس آه کزین سینه غمخوار بر آمد
در عشق هر آنکس که بدین گوی فروشد	جانش به غم و حسرت و تیمار بر آمد
خوبان جهان را همه بازار شکستند	آن روز که او مست به بازار بر آمد
شمشاد خجل شد چو زستان زماته	آن قامت چون سرو سمن وار بر آمد
شد عارض زیبایش گل باغ لطافت	کأن ملو من نورسته و گلزار بر آمد
ای چرخ مکن قصد به خوی و یخنی خلق	ذیرا که بدینک غمزه او کار بر آمد
ای ماله کتون دهمه حسن کو به نسی	چون کو کیه شاه جهاندار بر آمد

شاهی به لطافت چو دم اعین جهان بخش
 چشیده دوم شاه جوان بخت جهان بخش

۲- تاریخ مفصل ابن بی بی صفحه ۱۲۶ و مجتمع الفصحاء جلد اول صفحه ۳۹.

سهروردی تلخیص کرده بود، همچنین به فصاحت و بلاغت مشهور و به حسن خط و ربط معروفیت داشت.^۱ و صاحب شمس الدین اصفهانی که از علم و فضیلت بهره کفی داشت و به نوبت طبع شعر آراسته بود، در دربار عزالدین کیکاووس قرب و منزلتی یافت.^۲ در قرن پنجم و ششم اهل علم و پادشاهان و قتیله یکدیگر متعصب مذهبی می‌ورزیدند، و نزاعهای مذهبی و کشمکشهای دینی میان مذاهب مختلف اسلامی پیوسته حکمفرما بود، تحصیلات در مدارس منحصر به آموختن فقه و اصول و علم کلام و تفسیر و ادبیات عرب بود، چنانکه نفوذ علوم دینی در غالب اشعار و نوشته‌های آن عصر نمایان است. بعضی اوقات تحصیل فلسفه را نیز از طرف فقها تحریم میکردند. چنانکه عین‌القضاة همدانی و شیخ شهاب الدین سهروردی «مقتولین ۵۲۵ - ۵۸۷» قربانی آزادی فکر و عقیده شدند، و چون سلاطین سلجوقی در آسیای صغیر روی سیاست مذهبی حکومت می‌کردند، و وزراء و امرای آنان نیز در مذهب سنت و جماعت متعصب بودند، و نسبت به پیروان دیگر بد رفتاری و خشونت روا میداشتند، ناخدی که فرقی مختلف اسلامی سنی و شیعه و اسماعیلیه و غیره باینکدیگر به نزاع و کشمکش برخاستند، هر دسته برای خود مدرسه جداگانه تأسیس کردند. از طرف دیگر چون این سلاطین پیرو مذهب امام ابوحنیفه بودند، میان اهل سنت و جماعت نیز اختلافاتی پیدا شد، و این اختلافات مذهبی و تعصبات خشک علاقه به ملیت را تضعیف کرده نفوذ زبان عربی را در فارسی به فرونی می‌برد.^۳

ولی باوجود این اختلافات مذهبی و فکری تبدیل مناصب و صدارت سلاجقه آسیای صغیر وسیله بزرگی برای نشر زبان و ادب فارسی در متصرفات خود گردیدند، و از این بابت در تاریخ ایران شأن و مقلمی بزرگ دارند، چه در این عصر و اعصار بعد از سلاجقه در قونیه و سایر بلاد آسیای صغیر شعر و ادب فارسی فصح تمام گرفت، حتی بعضی از سلاطین سلجوقی و آل عثمان علاوه بر استقبال از شعر و دانشمندان

۱- تاریخ مفصل ابن بی بی، صفحه (۴۷۸).

۲- تاریخ مفصل ابن بی بی، صفحه (۵۴۵).

۳- زندگانی جلال الدین محمد از فروزانفر (صفحه ۱۹).

خود نیز به پارسی شعر گفتند، و کتابهای نفیسی در ادبیات به رشته تألیف کشیدند، شمس الدین تبریزی و مولانا جلال الدین محمد و سلطان ولد و فخر الدین عراقی نیز که سر مستی باده حقیقت بودند، در این دربارها راه یافتند، و شور و انقلابی برپا کردند، که سلاطین و امرای وقت را مجذوب و مفتون خویش ساختند.

محمد بلخی مولانا جلال الدین

مولانا جلال الدین محمد با چند نفر از سلاطین سلجوقی آسیای صغیر معاصر بود، پادشاهان سلجوقی نیز که از روزگاری پیشین برای علما و دانشمندان و مشایخ دین و پیران ظرفیت دست ارادت داده بودند، نظر به سوابق و عظمت مقام پدرش سلطان العلماء (بهاء ولد) احترام و توقیر مولانا را از وظایف خود میدانستند، مخصوصاً پس از جمله مغول توجه به دیانت و آداب و رسوم مذهبی و احترام مشایخ دین را از جمله فرایض میشمردند. سلطان عز الدین کیکاوس (۶۳۳ - ۶۵۵) و رکن الدین قلج ارسلان (۶۵۵ - ۶۴۴) اغلب به خدمت مولانا جلال الدین محمد میرسیدند، و در مجالس شماع او حضور می یافتند.^۲ از وزرای این دربار نیز معین الدوله پروانه و شمس الدین اصفهانی و غیرهم مرید مولانا بودند، و به زیارتش می شتافتند.

معین الدین پروانه در روزگار وزارتش برای مشایخ خانقاهها می ساخت، و مدارس تأسیس میکرد، چنانکه جهت شیخ فخر الدین عراقی که از عرفا و شعرای آن عصر بوده به دربار سلاجقه آسیای صغیر رفته بود در توقات خانقاههای بنا کرد، و او را به شیخی آنجا منصوب گردانید.

شیخ فخر الدین عراقی در آسیای صغیر از محضر درس شیخ الدین صدر الدین قونوی استفاده کرده در حین استماع درس فصول صدر الدین کتاب لمعات را نوشته است، و شیخ صدر الدین آن را دیده و مورد پسندش واقع شده است. معین الدین خود از مریدان و معتقدین خاص عراقی نبود، و هر روز به حضورش تشریف حاصل

۱ - مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار آفسترای (صفحه ۲۰۹). - رسالة استاد

فروزانفر (صفحه ۱۲۳)

۲ - زندگانی جلال الدین محمد از فروزانفر (صفحه ۱۳۵).

می‌کرد، و در روزی در هنگام شرفیابی مبلغی زر همراه آورده به شیخ تقدیم کرد، ولی او نپذیرفت، و سلاطین وقت در آسیای صغیر هر روز بر مواجب و حقوق خانقاه او می‌افزودند.^۱ بنا بر قول صاحب ولد نامه سلاطین سلجوقی روم عموماً ملقبه مولانا جلال‌الدین بلخی بیش از همه ارادت داشتند، و بخصوص سلطان عزالدین کینکوس (۶۴۳-۶۵۵) و رکن‌الدین قلیج ارسلان (۶۵۵-۶۶۴) به محضر او رسیده در مجالس تجمیع او حاضر می‌شده‌اند، امیران و وزیران آن عصر که از تصوف و عرفان بهره‌مند بودند، به‌مشایخ ارادت می‌ورزیدند، و در نخستین فرصت به خدمت مولانا مشرف می‌شدند، و بدین وسیله پادشاهان را نیز به شوق و ذوق می‌آوردند.

معین‌الدین در ایام حکومت و وزارتش ممالک روم را تحت انضباط و نظم درآورد، و برای مشایخ صوفیه خانقاهایی ساخت، و مدرسه‌ها تأسیس کرد، و بیشتر به مدرسه مولانا می‌آمد، و از محضر او استفاده می‌کرد، و بدین جهت است، که قسمتی از کتاب فیه مافیه مولانا که تلخیص از مجالس اوست، خطاب به معین‌الدین پروانه است.

وی علاوه بر درك محضر مولانا وجوهی نیز به خدمتش می‌فرستاد، و سماعهای گران‌میداد،^۲ و مولانا در آن مجالس حضور می‌یافت، و اهل قونیه نیز در نتیجه ارادت پروانه به پیشگاه آن بزرگوار از او استفاده می‌بردند، و در قضایای بزرگ و مهم بدو متوسل می‌شدند، تا دستخطی به معین‌الدین پروانه می‌فرستاد، و درخواست عفو و اغماض می‌نمود، چنانکه در شهر قونیه واقعه‌ای بس وحشتناک واقع شد، همه اهل قونیه پیش مولانا آمدند، و شفاعت خواستند، و او نامه‌ای به معین‌الدین پروانه در استغفار و پایمردی نوشت، و معین‌الدین نسبت به مردم شهر توجه و عنایت خاص نمود، و در استخلاص آنان کوشید.

۱ - نفحات الانس من حضرات القدس مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی تهران ۱۳۳۶ صفحه ۶۰۲.

۲ - در مناقب العارفین آمده. دشمنی مولانا را دعوت کرد، و سروران شریعت و طریقت حضور داشتند، بعد از قراغ از سماع سفره انداختند، و به دستور پروانه در کاسه زرین کیسه پر زریز برنج نهان کردند، و آن کاسه را پیش مولانا نهادند، و پروانه دم یزددم مولانا را به تناول طعام تشویق می‌کرد، مولانا با لگی زد و گفته که طعام مکروه نهاده در پیش مردان ←

شاه مازین سپس تو خواهی بود از تو خواهیم جمله طایفه و سود

ملاقات مولوی با شمس

گویند شمس تبریزی در بدایت حال مرید شیخ ابوبکر سله بلف تبریزی بود تا در آخر حال به درجه کمال رسید و پیوسته نمود سیاه به تن می کرد و در کار و انشراحها مشغول می گزید ، تا اینکه روز شنبه ۲۶ جمادی الآخر ۶۴۲ در خان شکر ریزان منزل کرد و مولوی در آن وقت تدریس می کرد و به خواندن دیوان مثنوی مشغول بود و شمس او را از تدریس منع می کرد و مولوی عاقبت ناچار به ترک آن شد . بعد از آن مولوی تحت ارشاد شمس قرار گرفت و به او عشق ورزید و او را به منزل خود برد و چند سالی در مصاحبت او گذرانید ، مریدان مولوی انتقاد می کردند که چرا مسحور و معنوب مردی گمنام گشته است و به شمس الدین ناسزا می گفتند تا اینکه شمس از قونیه به دمشق رفت مولانا طاقت هجران او را نیاورد و نسبت به مریدانش بی اعتنا شد تا اینکه پشیمان شدند و عذر خواستند؛ مولانا سلطان ولد را به دمشق فرستاد تا شمس را به قونیه بیاورد و شمس الدین دعوت او را پذیرفت و به قونیه آمد و عاشق و معشوق بهم رسیدند.

مریدان در حضور شمس استغفار کردند و تحفه ها نثار نمودند اما باردوم باز مریدان از سر پیمان گذشتند و شمس را بیازردند و شمس بار دیگر از قونیه بدر رفت و ناپدید شد و هر چه گشتند از او خبری نداشتند و اثری نیافتند، در پایان کار او داستانها و قصه ها پرداخته اند که نمی توانیم آنها را معتبر بشماریم ولی به عقیده محققان متفق القول عاقبت کار او معلوم نشده و خود سلطان ولد نیز بد آن اشاره کرده است:

«نی به کس بورسید از او نه اثر»

بنابه روایت جامی در کتاب نقحات الانس شبی توطئه قتل شمس را ترتیب داده بودند و او بی پروا بیرون رفت و یکی از آنان زخمی بر پیکر شمس زد و شمس نمره ای بزد که از هیبت و صولت آن نمره همه آزهوش برفتند و مولانا بیرون رفت و جز چند قطره خون در تن شمس اثری مشاهده نکرد و از وفات شمس تبریزی اطلاع صحیحی در دست نیست.

سز عارفی به جز از دیده عارف نشناخت

شمس تبریز کیندو فهم که مولانا کیست!

همچنین حسام‌الدین چلبی مولانا را بر آن داشت، که کتاب مثنوی معنوی را به نظم آورد، و آثار نفیسی در ادبیات فارسی از خود به یادگار گذارد.^۲

اهل قونیه عموماً در هنگام فوت در تشییع جنازه مولانا حضور یافتند و به حرمت تمام در دفن و کفن آن عارف عالیقدر همت گماشتند، و قاضی سراج الدین در مقابل تربیت مولانا اشعاری خواند، و علم‌الدین قیصر که از بزرگان قونیه به شمار می‌رفت، به کمک معین‌الدین پروانه آرامگاهی جهت مولانا بنا کرد، و چندین مثنوی خوان وقاری قرآن بر سر قبرش گماشت، که از جمله آنان شمس‌الدین احمد افلاکی مؤلف مناقب العارفین می‌باشد.^۳ و شمس‌الدین محمد اصفهانی چنانکه گذشت، علاوه بر اینکه حامی شعرا و فضلا بود، خود نیز از اکابر کتاب و شعرای دولت سلجوقی آسیای صغیر به شمار می‌رود، و اشعاری از او باقی مانده است، وی در فن انشاء مراسلات دیوانی سرآمد اقران بود، و دو نامه از وی در تاریخ ابن بی‌بی مندرج است. شمس‌الدین در روزگار سلطنت علاء‌الدین کیقباد و غیاث‌الدین کیخسرو و عزالدین کیلوس مناصب مهمی را از قبیل طغرا و نیابت وزارت و حتی وزارت عهده دار بود، و با حسن تدبیر و کفایتی که داشت با امراء مغول روابط حسنه برقرار می‌کرد. او بعد از معزولی از کار وزارت در حدود سال (۶۳۷) در زندان مقتول گردید، و مطلع یکی از قصاید فارسی او به قرار ذیل است:

کشید رایت دولت بدین دیار انگور فکند سایه همت‌های وارانگور^۴

بهاء‌الدین احمد بن محمود طوسی که در ترکناز مغول به آسیای صغیر مهاجرت کرده به دربار علاء‌الدین کیقباد راه یافت، از آن سلطان شاعر پرور و ادیب دوست

۱- مقدمه ولدنامه به قلم استاد جلال‌های

۲- زندگانی جلال‌الدین محمد از فروزانفر (صفحه ۱۳۵)

۳- زندگانی جلال‌الدین محمد از فروزانفر (صفحات ۱۱۵-۱۱۴)

۴- تاریخ ابن بی‌بی چاپ عکسی صفحه (۲۹۷-۲۰۲)

حزمت و عزتی به شتر دید چنانکه همواره اوقات خود را به مدح علاءالدین کیقباد و غیاث الدین کیخسرو و عزالدین گیکائوس می گذرانید ، او تاریخ سلاجقه و کلیله و دمنه را نظم کرد ، و در وفات مولانا جلال الدین محمد نیز مرثیه گفته است ، قاضی در این دربار به پادشاه منظومات و آثاری که از خود به یادگار گذاشت ، به لقب ملک الشعرائی مفتخر گشت .^۱

تاریخ ابن بی بی :
کتاب تاریخ ابن بی بی که عنوان آن «الاورامر العالیة فی امور العالیة» می باشد در سال ۶۸۰ هجری پایان یافته و حوادث میان سالهای (۵۸۸-۶۷۹) هجری را شامل است و یکی از کتابهای پز ارزش و پراهمیت است که در احوال سلاجقه روم نوشته شده است .

نویسنده کتاب ملقب به امیر ناصر الدین افتخار قرمان نویسی و مهر داری سلطنتی دربار سلجوقیان را داشته است .^۲

پدر او مجدالدین محمد ترجمان زمانی منشی دربار سلطان جلال الدین خوارزمشاه بوده و از سادات کوه سرخ و معتمدین گرگان شمرده می شد ، بعد به وسیله پدرش کمال الدین کامیار در دربار سلاجقه روم تقرب یافت و چون از طرف پادشاهان وقت به سمت سفارت های سیاسی در بغداد و شام و غیره منصوب شد لذا به لقب ترجمان مفتخر گردید ، وی در سال ۶۷۰ هجری جهان را بدرود گفت ، ولیکن پدرش کمال الدین کامیار که از امیران آن دولت نبود در عصر سلطان علاءالدین کیقباد

۱- زندگی جلال الدین محمد : از استاد فروزانفر صفحه ۱۲۶ و ترکیات مجموعه سی استانبول او نیورسینه سی صفحه ۱۱۲ و در صفحه ۱۱۲ همان مجموعه این اشارت فارسی از او نقل شده :

همانا چهل سال باشد تمام	که مداح سلجوقیانم مدام
به من زنده شد نام شاهان داد	جهاندار کیخسرو و کیقباد
بود سی مجلد سخن بیشتر	که آنرا بشاید نوشتن به زور
که مانند گفتار من یار کار	بود قرب آن بیت سیمند هزار

۲- کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه ۱۸.

(۶۳۴ - ۶۱۷) مورد توجه و عنایت قرار گرفت و در نتیجه حسن کفایت و کاردانی وی پادشاهان سلجوقی آسیای صغیر به بعضی فتوحات توفیق یافتند، وی در آغاز سلطنت غیاث الدین کیخسرو (۶۴۴-۶۳۴) در حدود سال ۶۳۴ به قتل رسید.

ابن بی بی در کتاب خویش او را چنین توصیف می کند:

«امیر کمال الدین کامیار را که از اعیان دهر و از اکابر سروران عصر بود ایزد تعالی بدو بسطی در چشم و علم ارزانی داشته بود، کمان صدمنی و گرز تهنمتنی او را کسی تا گوش و بر دوش نتوانست می کشیدن؛ بر دقایق علوم و حقایق موجودات به طریق علمی اهل حکمت یونان احاطت کلی و جزوی حاصل داشت، و در تحصیل اجزاء حکمیات فلافه از مستفیدان شهاب الدین حکیم سهروردی بود، خطی خوب و خلق و خلقی به شکوه و فرهمند، بلاغتی فصیح و عبارتی بلیغ داشت، (عاقبت) او را در حسیض فلسفه کاولو از لواحق محروسه قونیه به اوج سعادت شهادت رسانیدند.»^۱

مادر ابن بی بی چنانکه خود مؤلف شرح می دهد زنی ستاره شناس و از خاگ نیشابور بود، وی دختر رئیس شافعیان نیشابور کمال الدین سمنانی است، گویند او در علم ستاره شناسی ماهر بود و در زایچه گیری و طالع بینی هم اطلاعاتی داشت بدین سبب به بی بی منجمه موسوم گشت، این زن با شوهرش مجد الدین محمد مذکور ابتدا در دربار جلال الدین خوارزمشاه به سر می برد پس از شکست جلال الدین از لشکر مغول با شوهرش به شهر دمشق گریخت و به دربار ملک اشرف مظفر الدین موسی ایوبی راه پیدا کرد و به خدمت وی کمر بست تا اینکه عاقبت سلطان علاء الدین کیقباد آن را از ملک اشرف خواست و با احترام و توقیر تمام به قونیه فرستاد.

این زن و شوهر در دربار سلو قیان آسیای صغیر با احترام تمام می زیستند و در مواقع ضروری به خصوص جنگها بی بی منجمه با مطالعه در احوال ستارگان و قایم و اتفاقات را پیش بینی می کرد، علاء الدین کیقباد در نجوم به وی معتقد بود و بدو خلعت و نعمت فراوان می بخشید.

بی بی ستاره شناس ریاست دارالانشاء سلطنتی را برای شوهرش طلب کرد و

۱- به نقل از کتاب اخبار صلاحه دروم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه (۱۸-۱۹)

سلطان با تقاضای او موافقت نمود از این پس مجدالدین اغلب در حضر و سفر در خدمت سلطان بود و از نواخته‌های شاهانه وی برخوردار می‌شد. در کتاب تاریخ ابن بی‌بی که به نام علاءالدین کیقباد تألیف یافته است دارای نثر متکلف و مسجع است و غرض نویسنده از این لفظ آدایی اظهار فضل و دانش بوده است و پس یکی از معاصران ابن بی‌بی عظاملك جوینی است که کتاب خود را بدو تقدیم کرده است، و از قرار معلوم ابن بی‌بی تحت تأثیر تاریخ جهانگشای جوینی قرار گرفته است، وی نسبت به خاندان جوینی ارادت خاص داشته و شمس‌الدین محمد صاحب دیوان و برادرش عظاملك جوینی را به نثر و نظم مدح گفته است.

و بعد قصیده معروف امیر حکیم عمادالدین یوسف لرفضوی را در تعریف و توصیف آن دو برادر در مقدمه کتاب خود بیان کرده است و اینک قسمتی از آن قصیده:

ای همایون پیکری بر روی دریا ساخته

همچو شکل هندسی از طبع دانا ساخته

مثل توهر گزنه پرویز و نه کسری یافته

شبه توهر گزنه شاپور و نه دارا ساخته

خطه بغداد را راهی است از تو با نوا

ای نگارین پرده‌ای بر رود کر خا ساخته

در عراق امروز هر کس می‌کند آهنگ تو

چون که شد زیر افکنت رودی چنان ناساخته

آن یکی صاحب علاء دولت دنیا و دین

کز عطاء اوست کار دین و دنیا ساخته

هر چه اسباب سعادات دو عالم اندر دست

هم در ایام شما زین گونه بادا ساخته

بر شما هر دو مبارک باد میمون این بنا

ای سریر قدرت‌ان برتر ز جوزا ساخته

۱- کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه (۱۸-۱۹)

ابن بی بی از غیاث الدین مسعود بن کیکاووس نیز نام می برد و در پایان کتاب خود را به مدح و تعریف عظاملك جوینی تمام می کند.^۱

رکن الدین سلیمان دوم نیز شاعر بود و این دو بیت که به برادرش قطب الدین ملک شاه امیر قیصریه نوشته است اثر طبع اوست:

ای قطب فلک و ارز تو سر نکشم تا چون نقطت به دایره در نکشم
بر کوس کشیده باد کیمنت تنم گر پرچمت از کاسه سر بر نکشم^۲

شعرهای تاریخ ابن بی بی:

ابن بی بی در تاریخ خود اشعاری آورده که بعضی از آنها اثر طبع خود مؤلف میباشد، قصیده زیر از جمله اشعار شیوای این کتاب است که ظهیر الدین فاریابی آن را در ستایش سلطان رکن الدین سلیمان شاه سروده است:

زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند
جان اگر جان در نیندازد گرانجانی کند
عقلها را از پریشان زیستن نبود گریز
اندر آن مجلس که زلف او پریشانی کند
از تکبر نرگس جادوی خون آشام او
سوی عاشق يك نظر با صد پشیمانی کند
عشق عالمگیر او چون عالم دل را گرفت
کس نداند تا در آن عالم چه ویرانی کند
گوی دل می افکنم در عرصه میدان عشق
تا مگر آن گوی را زلف تو چو گانی کند
چنگ در فتراک عدل شامل سلطان زنم
گر دل سخت تو با من سست پیمانی کند

۱ - اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه (۲۰ - ۲۱)
۲ - مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره پی در پی ۷۵ دوره ۱۷ شماره ۱
صفحه (۸۳). فروردین ۱۳۵۰ به قلم دکتر محمد امین ریاحی

ظل حق سلطان اعظم شد سلیمان رکن دین
 آنک گردوش خطاب اسکندر ثانی کند
 آنک در ایوان او قیصر به خدمت دم زند
 و آنک بر درگاه او فغفور درباری کند
 خسرو اگر شخص تو بر آسمان سازد مقام
 مشتری، بهرام گردد، زهره کیوانی کند
 تیر عزمت از کمان فتح چون گردد جدا
 موی بر اعضای اعدای تو پیکانی کند
 باش باقی در جهان تا پاس و هیبت

دین و دولت را به فر تو نگهبانی کند.
 قصیده شیوای دیگر این کتاب قصیده‌ای است به نام انگوریه که جلال‌الدین
 ورکانی در مدح صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی وزیر عزالدین کیکاوس (۶۴۴-
 ۶۴۶هـ) سروده و از آن جمله است:

زهی ز مشرب لطف تو خورده آب انگور
 جناب مهر تو پرورده آفتاب انگور
 جناب کعبه شکوه ترا چو اهل هنر
 ز جور دور فلک ساخته مآب انگور
 به خوشه چینی لطف خوش تو چون زنبور
 شفاء خلق نهان کرده در لعاب انگور
 صدای صیت نویسنده باده اندر سر
 به عزم بزم تو برخاسته ز خواب انگور
 سؤال بی‌مزه غوره ترش رو را
 چه لطف خوب توشیرین دهد جواب انگور

۱- به نقل از کتاب اخبار سلاجقه دوم تألیف دکتر محمد جواد مشکور ص (۲۱-۲۲).

به زعم سرکه زاهد که خانقه دار است
 به دوستکمی رویت خورد شراب انگور
 تو آفتاب سپهر وزارتی و ندید
 به جز به سایه تو التجا صواب انگور
 به بندگیت کمر بندد از تواند دید
 گشوده پیش نقیب درت نقاب انگور
 بسا که هدیه فرستد به رسم خدمت تو
 به آسمان ز دعاهاى مستجاب انگور^۱

این اشعار را جلال الدین ورکانی که در شهر آماسیه به شغل قضاوت اشتغال داشت با همراه چند بار انگور از آنجا برای صاحب دیوان فرستاد شمس الدین محمد اصفهانی نیز در همان وزن جوابیه‌ای سروده که ایلات زیر از آن جمله می‌باشد:

کشید رایت دولت بدین دیار انگور فکند سایه همت همای وار انگور
 نمود طلعت زیبا چو خوشه پروین به طالعی که کند زهره اختیار انگور
 بدان امید که لطف فرستدش به رهی سپید گرد، دو دیده در انتظار انگور
 ز رفیع راه چو پرسیدمش شکایتها ز دهر کرد وز تو شکر بی شمار انگور
 از آن جهت که چو حلاج رفت بر سردار سر آمده است در این عهد پایدار انگور
 رضیع طبع تو گر نیست جمله تن پستان چرا شدست چو طفلان شیر خوار انگور
 مسیح وار سزدگر زند دم احیا از آنکه هست به قول تو استوار انگور
 میان زهد ورهی صوفیانه گردی بود به لطف سعی تو بر داشت آن غبار انگور^۲

شمس الدین محمد صاحب دیوان در عصر علاء الدین کیقباد و غیاث الدین کیخسرو و عزالدین کیکاووس شغلها و مقامهای مهمی از قبیل طغرا و نیابت و وزارت داشت و در پایان کار از وزارت برکنار شد و در سال ۵۴۷ در زندان گشته شد.^۳

۱ - به نقل از اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه (۲۲-۲۳).

۲ - از کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور ص (۲۳).

شاهنامه ابن بی بی :

ابن بی بی طبع شعر نیز داشته و شاهنامه‌ای سروده است که از آن جمله اشعاری در رثای علاءالدین کیقباد می‌باشد بدین قرار :

ز روز وفات الخ کیقباد	نیلارد کس خرمی را به یاد
همه کارها رفت در بدتری	رعیت بر افتاد و هم لشکری
همه خوشدلی رفت سوی عدم	چو از تخت برداشت خسرو قدم
همه رونق ملک بر باد شد	دل دشمنان ز آن قبل شاد شد
کرام طراز و ملوک حجاز	فتادند زمین ماتم اندر گداز
بماندست غمناک روح الامین	همی خواند از آسمان بر زمین

و سپس وی آخرین مدحش را در مورد غیاث‌الدین کیخسرو بن قلیج ارسلان سروده که در آن روزگار وی طفل مکتبی بوده و به آموختن الفبا اشتغال داشته است چنانکه خود گوید :

اگر چه بدادش جهان کردگار	اتابک خرد طالع آموزگار
نخستین که استاد یزدان پرست	حروف تهجی بدادش به دست
زهی تازه نوباد و خسروی	که می‌تابد از وی شکوه گوی
که از دیدن حرفهای هجا	چنان کرده دولت بدوالتجا
که بنمودش از بهر شاهنشهی	زهر حرف صد آیت فرهی
همیشه جهاندار و پیروز باد	همه وقت او جشن نوروز باد ^۱

همچنین ابن بی بی در شاهنامه خود اشعاری در مدح خواجه شمس‌الدین محمد جوینی آورده است که قسمتی از ابیات آن در اینجا نقل می‌شود :

سپاه مغل همچو شیر دمان	فتادند در لشکر شامیان
برادر شده با مغول رومیان	برای مصالح پیسته میان
در ایام سلطان دین کیقباد	چنان ایمنی کس نمی‌داد یاد

۱ - صفحه (۲۴) اخبار سلاجقه - دوم تألیف دکتر محمد جواد مشکور

که در عهد تو قو و پروانه بود
 تیرا اعظم ایلخان آباقا
 سپهر برین بنده فرمان او
 هر آنکس که بر تاخت روی از درش
 چو تدبیر صاحب به پایان رسید
 نشست از بر تخت سلطان روم
 چو کرد او چنین اهل روم و عرب
 که این ترک ترک ادب کرده را
 چنین گفت دستور کون و مکان
 یکی بحر مواج از دانش است
 دو برهان بر این هست قایم یقین
 نخستین که با ایلخان کینه بست
 دوم آنکه بر تخت سلجوقیان
 سلاطین سلجوق شاهان بدند
 امید است کاین خاندان قدیم
 الغ شمس دین لطف یزدان پاک
 دو چشم جهان بینش پر نور باد
 قانعی طوسی :

کسی را به غم هیچ پروا نبود
 که صد قرن بادش به عالم بقا
 قضا و قدر تحت پیمان او
 چو زلف بتان شد بریده سرش
 ز ناگاه پروانه آمد پدید
 زند بیرو آید بدو بخت شوم
 نهادند نامش شه بی ادب
 دهد داور عدل یزدان سزا
 الغ شمس دین صاحب کامران
 زرایش زمانه پر از رامش است
 کند بنده معروض رأی متین
 همیشه بر آن کینه در زین نشست
 غلامی رودکی پستند جهان
 به نیکی جهان را نگهبان بدند
 بود در پناه خدیو کریم
 کزو مانند جان ستم دردناک
 قصور معالیش معمور باد^۱

ملك الشعراء بهاء الدین احمد بن محمود مشهور به قانع طوسی از قرن هفتم
 هجری است که در حمله مغول از خراسان گریخته به هندوستان و عدن و مکه و
 مدینه و بغداد سفر کرده و عاقبت به کشور آسیای صغیر افتاده است، وی در قوینه
 جزو مقریین دربار سلطان علاء الدین کیقباد بوده و به لقب ملك الشعرا یی مفتخر
 گردیده است، و پس از فوت علاء الدین در دربار غیاث الدین کیخسرو و عزالدین
 کیلکوس نیز این سمت را داشته است.

۱- به نقل از کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جوام مشکور ص (۲۴-۲۵)

قانعی قصیده نیکو میگفت و سرگذشت دوران سلاجقه را به بحر متقارب سروده و سلجوقنامه نام نهاده است که گویا درسی مجلد و قریب سیصد هزار بیت بوده است.

علاوه بر این قانعی کلیله و دمنه بهرامشاهی رانیز به نظم کشیده است و همچنین در رثای مولوی صاحب کتاب مثنوی قصیده ای سروده است و بعد کاووس پادشاه سلجوقی را در شاهنامه خود مدح گفته و آن را به اندازه يك بار شتر خوانده است و اینك از جمله آن ابیات.

جهاندار کاووس فریاد رس	که مدحش مرا کرد مشکین نفس
شنیدست رنجی که من برده ام	در آن نام شاهان بر آورده ام
همانا بود يك شتر وار بار	که من نظم کردم به کم روزگار
ز هر کس که اصلش بود ز آب و گل	به سلجوقنامه نباشم خجل
که در نظم آن کرده ام درفشان	نگفتم سخن مثل آن بی نشان
اگر در جهان نیست گفتار من	بر کس جز این يك مجلد سخن
ز تألیف آن روزگاری گذشت	به گرد کلیله که یارست گشت
به من زنده شد نام شاهان داد	جهاندار کی خسرو کی قباد
کنون از کلیله شوم شادمان	به اقبال سلطان روشن روان
و در پایان چنین گوید:	

زمان و زمین بنده شاه باد	همیشه به کام نکو خواه باد
بدو باد آبادی بوم و بر	فرو دست حکمت قضا و قدر ^۱

قانعی طوسی از مریدان مولانا جلال الدین محمد بلخی بود و چنانکه گذشت در مرگ او مرثیه گفته است:

نظام الدین احمد ارزنجانی:

از جمله شاعران معاصر ابن بی بی که در کتاب خود از او یاد کرده است نظام الدین احمد ارزنجانی می باشد که از دانشمندان و نویسندگان و شاعران عصر

۱- به نقل از کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور ص (۲۶)

عزالدین کیکاووس و علاءالدین کیقباد به شمار میرود. وی نیز گویا شاهنامه‌ای داشته و در آن از سبک فردوسی تقلید کرده است، و شاید شاهنامه او همان فتحنامه باشد که در مورد پیروزی علاءالدین کیقباد در جنگ با جلال‌الدین خوارزمشاه گفته است. استاد محترم آقای دکتر مشکور در اخبار سلاجقه روم از قول ابن بی‌بی او را چنین توصیف میکنند:

«ملك السادة ولي الافضال والسيادة السريحة الطاهرة و زهرة الدوحة الزاهرة مالك البر البراعة والعبارة نظام الدين احمد امير عارض معروف به پسر محمود وزیر که بعد از سلطان ممالک کلام فردوسی طوسی رقاء الله مرآی الجنان و لقاء مرضی الغفران تلفیق قوافی مثنوی پهلوی را مبدع تر و مفلح تر از او متصدی شده و درج در دردی [را] ماهر تر از او نظامی اتفاق نیفتاده» رباعی سؤال و جواب لؤلوی خوشای از فتایج طبع سلیم و قریحه مستقیم او تا بر نقاء لطاف طبع و ملائ ظرف بد آن اعتقاد ازدیاد یابد اثبات افتاد.

محمد بن علی بن سلیمان الراوندی صاحب کتاب راحة الصدور و آية السرور نیز از علما و فضلا در بار سلاجقه بود، و در چندین قسمت از کتاب خود غیاث‌الدین کیخسرو بن قلیج ارسلان را مدح و ثنا گفته و عدل و داد و فضل و کمال و بذل و بخشش وی را ستوده است، که در مدح و توصیف کیخسرو بن قلیج ارسلان به نظم کشیده است.

از جمله قصایدی که منصف کتاب راحة الصدور در مدح کیخسرو بن قلیج ارسلان گفته قصیده‌ای به مطلع ذیل است:

تسا بود دور جهان کیخسرو بنا داد باد

پادشاه انس و جان کیخسرو با داد باد

سرور گیتی غیاث‌الدین و دولت شهریار

ملك گیر و کام ران کیخسرو باداد باد

بلجگیر از دشمنان و تاج بخش دوستان

در جهان تسا جاودان کیخسرو باداد باد

عدل فرما ، داد ده ، کشورگشای ، اقلیم بخش بخشید و رانده و رانده
 در ممالکهای هفت اقلیم و بر شاهان مصر و ...
 ملك هفت اقلیم بستند تاج و تخت آمد به کف ...
 تخت اقبالش به روم و خطبه مدحش به چین ...
 هر کجا شاهی است تا فغفور و خاقان شاه چین ...
 تا زمین باشد فلک گردد شب و روز آورد ...
 باغ عالم را کز انواع ریاحین گلشن است ...
 تا طبایع را اثر باشد بود منحوس و سعد ...
 بی غم از اطراف عالم شادمان بر تخت و ملك ...
 پادشاه روم و روس و ترك و چین و مصر و شام ...
 ملك از دشمن به تیغ استان و آنگاهی به كلك ...
 هفت چرخ و كوكبش با گوی خاك و جوهرش ...
 آمده بر این و آن کیخسرو با داد باد

خلق را تا جاودان و خویشتن بر تخت ملک
 غم زدای و شادمان کیخسرو با داد باد
 اعور دجال ظاهر شد در این طوفان غم
 مهدی آخر زمان کیخسرو با داد باد
 بیشه رزم عدورا روز هیجا شیروار
 او فتاده در میان کیخسرو با داد باد
 شهر یاری کآستانش را بوند از منقبت
 سرنهاده گردن ان کیخسرو با داد باد
 پیش هرشاهی و از هر عهد و قولی تا ابد
 سزخ رو چون ارغوان کیخسرو با داد باد
 شهر یار و کامران فرمان ده و سلطان نشان
 در زمین و آسمان کیخسرو با داد باد
 شد عقیم این آشیان سلطنت بازای خدای
 فرخ اقبال آشیان کیخسرو با داد باد
 در هزیمت های دشمن از پس او روز رزم
 همچو اژدرها دمان کیخسرو با داد باد
 با دبستان جهان ز انصاف شه آباد و پس
 با طرب در بوستان کیخسرو با داد باد
 ما دحانش را کز اطراف ممالک می و سندی
 مایه بخش بحروکان کیخسرو با داد باد
 وین رهی را کز دوماهه راه مداح آمدست
 بر سر او زرفشان کیخسرو با داد باد
 هر شکستی کاین ضعیف از جور دونان برودید
 جبر آنرا در ضمان کیخسرو با داد باد

مرحبا گو، جای ده، انعام کن بر این ضعیف
سیم بخش و میزبان کیخسرو با داد باد
میادیش دنیا بدادی همچین اندر بهشت
همنشین با حوریان کیخسرو با داد باد
و نیز در قصیده دیگر راوندی بر بذل و بخشش کیخسرو اشاره کرده چنین گوید:
گر کسی فیض جان همی بخشد شاه گیتی ستان همی بخشد
پادشاه جهان غیاث الدین که روان را روان همی بخشد
تا اینکه گوید:

دست جودش فکر که از سر فضل زربه راوندیان همی بخشد... الی آخر...
شرف الدین ابو الفضل حبیب بن (حمیلین) ابراهیم بن محمد الثقلینی نیز از علمای
مشهور دربار سلاجقه آسیای صغیر بوده در زمان سلطنت قلیج ارسلان بن مسعود
(۵۵۸ - ۵۵۹) میزیسته است، این دانشمند تصانیف و تألیفات زیادی از خود به یادگار
گذاشته است، که از جمله آنها کتاب کامل التعبير را به درخواست قلیج ارسلان به رشته
تحریر کشیده است، و کتابهای دیگر نیز مانند: قانون الادب و غیره به فارسی و عربی
نوشته است، ولی کتابهای فارسی او مخصوصاً کتاب کامل التعبير از لحاظ سبک نثر نویسی
و استعمال لغات مصطلح ایران قدیم حائز اهمیت میباشد.^۲
دانشمندان و ادبا و شعرای بیشماری در این دربارها مورد تفقد و احترام شاهان
سلجوقی آسیای صغیر واقع شده در علوم مختلف آثار گرانبهائی به فارسی و عربی به
رشته تحریر در آورده اند، که شرح حال همگی آنها از گنجایش این کتاب خارج است
از آن جمله اند محی الدین عربی صاحب کتاب فصوص الحکم و صدر الدین قونوی که از
بزرگان علماء تصوف و شاگردان محی الدین عربی بوده در قونیه شغل مدرسی داشت. و

۱- برای کسب اطلاع بیشتر از مدایح منظوم و منثور مصنف در حق کیخسرو بن تلج ارسلان
به کتاب راحة الصدر راوندی مراجعه کنید.

۲- مجموعه ترکیات او نیورسته استانبول (صفحه ۷- سال ۱۹۴۶) و فرهنگ ایران زمین
جلد ۴ سال ۶ و قلموس الاعلام ترکی جلد سوم (صفحه ۱۹۲۷).

طلاب علوم مختلف آن عصر از محضرش استفاده میکردند ، و کریم آفریزی صاحب کتاب مسامرة الاخبار، و قطب الدین شیرازی که میکچند قاضی سیواس بود، و معین الدین پروانه به او اعتقاد داشت ، و سعید الدین فرغانی، و بدیع انگوریهای، و حکیم محمود انگوریهای ، و محیوئی انگوریهای، و غیرهم که از علماء و شعراى مشهور آن دربار بودند مورد تکریم و احترام سلاطین سلجوقی آسیای صغیر قرار گرفته اند، و کتابهایی در نظم و نثر فارسی از خود باقی گذاشته اند ، که در نوبه خود اهمیت خاصی دارند. ^۱

در خاتمه این بحث لازم است ، شمه ای نیز از سلطان ولد فرزند و جانشین روحانی مولانا جلال الدین محمد که از شعرا و عرفای مشهور دربار سلاجقه آسیای صغیر محسوب میشود، گفته شود ، اسم اصلی او بهاء الدین محمد معروف به سلطان ولد پسر مولانا جلال الدین محمد پسر سلطان العلماء بهاء الدین محمد ولد پسر حسین پسر احمد خطیبی بلخی میباشد ، «ولادت او در سال (۶۲۳ هجری و وفاتش در ۷۱۸) هجری اتفاق افتاده است ، او در موقع وفات پدرش پنجاه ساله بود، در نظم و نثر از خود به لفظ ولد یاد میکند ، سلطان ولد به امر پدرش با خانواده شیخ صلاح الدین زرکوب قونوی وصلت کرد، و دختر او فاطمه خاتون را به زنی گرفت ، به گفته استاد محترم آقای جلال همائی در مقدمه ولسنامه سلطان ولد مردی تحصیل کرده بوده و از کلمات و معارف صوفیه که سرپای این مثنوی مبتنی بر آن است به خوبی آگاه بود،

۱- مجموعه ترکی دانشگاه استانبول (صفحه ۱۰۸-۱۱۳) و تلخیص ادبیات ادوارد براون جلد اول (صفحه ۷۲) و اینک اشعار چند از شعراى فوق برای نمونه در اینجا ذکر میشود:

بدیع انگوریهای دررگ زن

از آهن پولاد بت عشوه پرست	آمد بر من نیشتری اندد دست
بگرفته رگم تمام کز غمزه او	صد چشمه خون از زگ جانم بر جست

محیوئی انگوریهای در حق ملک محی الدین گوید:

دی صبح چو غرم تو سوی دکان شد	نارفته زهیت تودد بی جان شد
خوشید که نماز تمام آمدنت (دید؟)	ترسید که صید تو شود پنهان شد

حکیم محمود انگوریهای گوید . در نعلبند

گر سینه تو همیشه بر سینه ماست	رخسار چو خوشید تو آینه ما است
در صنعت تو زخم بود بر سندان	سندان دل تست و زخم بر سینه ما است

ودانشهای موروثی از پدر و یاران وی بسیار داشت، سه زبان فارسی و عربی و ترکی را میدانست، اما زبان ترکی را که در دیار قوییه فرا گرفته بود، به خوبی فارسی و عربی که نخستین زبان پدر و مادری و آن دیگر زبان تحصیلی وی شمرده میشد، نمیدانست، چنانکه خود در این مثنوی پس از آنکه ایاتنی ترکی و فارسی بهم آمیخته و ترکی جوش آورده است، بدین اشارت میکند: ^۱

بگذر از گفت ترکی و رومی که از این اصطلاح محرومی

گوی اند- پارسی و از تازی که در این هر دو خوشی همی تازی.^۲

او بعد از مرگ پدر چلبی حسام الدین را که در زمان مولانا جلال الدین محمد خلیفه بود در همان سمت ابقا کرد، و تا حسام الدین در حال حیات بود، شیخی را نپذیرفت، و به جای پدر نه نشست، ولی بعد از رحلت حسام الدین به خواستش مردم و سلطان وقت به جای مولانا نشست، و آداب و رسوم تازه نهاد.^۳ او بر سر تربیت پدر مدتی هفت سال امر از معارف و مواظب میگفت، و خلفا از جانب خود به بلاد دور و نزدیک

۱- مقدمه و ولدنامه صفحه (۱۱)

۲- (صفحه ۳۹۴) ولدنامه

۳- خلق جمع آمدند پیرو جوان
کای و لای جای والد آن تو بود
کردیش با حسام دین ایثار
چونکه رفت او بهائیت نماد
بعد از او کن قبول شیخی را
سر این قوم شو که بی سرور
اهل گردون همه مرید تواند
همه حیران فکر و رای تواند
همچنین این سخن دراز کشید
بر سر تخت رفت بی پائی
گشت غواص در چنان دریا
بر مریدان نثار کرد آنرا
خلق حیران شدند و گفتند این
گشت راه نهان از او پیدا

همه شافع شدند لایه کنان
ز آنکه پیوسته مهربان تو بود
ز آنکه بد پیش والدت مختار
حق تعالی چو این قضا دادند
خلق را شو امام و راهنما
هیچ کاری نباید از لشکر
همه در آرزوی دید تواند
همه بنهاد سر به پای تواند
کرد از ایشان ولد قبول و شنید
در جهانی که نیستش جایی
بدر آورد تحفه گوهرها
زندگی داد جان و ایمان را
که زهی قطب پادشاه گزین
جاهلان را همی کند دانا

روانه میساخت ، واکثر مردم روم و سایر بلاد به آئین او گرویدند، وی در مدت سی سال دوره خلافتش برای سلسله مولویه تشکیلات مرتبی داد، که هنوز هم میان آنان باقی است ، بطوری که از کتاب ولدنامه مستفاد میشود، بعد از وفات چلبی حسام الدین چنانکه ذکرش گذشت ، در سال ۸۶۳ خلافت به سلطان ولد رسیده است و در عین حال او از شیخ کریم الدین بکتمر که از سلسله نه گانه مولویه^۱ به شمار میرفت و جانشین چلبی حسام الدین بود یاد میکند.^۲

ادوارد بر اون در تاریخ ادبیات خود از سلطان ولد نام میبرد و چنین می گوید: اسم اصلی او بهاء الدین احمد است، تألیف معروف وی مثنوی است ، موسوم به رباب نامه ، و آن کتابی است ، فارسی که محتوی بر ۱۵۶ بیت ترکی نیز میباشد^۳، و گیب در کتاب تاریخ شعر عثمانی از او نام برده گفته است ، که اشعار ترکی سلطان ولد قدیمیترین نمونه شعر ترکی غربی میباشد ، و در ضمن اینکه سلطان ولد را بسیار تعریف و توصیف میکند^۴ میگوید، او برای ملت ترك شعر را ایجاد کرد، و آن در واقع شاخه ای از شعر فارسی میباشد ، که در مدت پنج قرن و نیم از آن، مایه می گرفته است^۴.

مدت هفت سال گفت اسرار	بر سر تربت پدر بسیار
شرق تا غرب رفت آوازه	چو شد آیین حق ز نو تازه
مشکلاتی که بسته بود گشاد	این چنین تحفه هیچ شیخ نداد
خلق را زنده کرد از نو باز	در دل جمله کاشت صدق و نیاز
پرده از پیش سرها پرداخت	علم عشق بر هوا افراشت
داد بی حد عطا مریدان را	پرزانوار کرد هر جان را... الی آخر

(صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۱ - ولدنامه به تلخیص)

۱- سلسله نه گانه مولویه عبارتند از: ۱. بهاء الدین ولد ۲. سید برهان الدین محقق ترمذی ۳، شمس الدین تبریزی ۴. مولاجلال الدین محمد ۵. شیخ صلاح الدین زرکوب ۶. چلبی حسام الدین ۷. شیخ کریم الدین بکتمر ۸. سلطان ولد ۹. عارف چلبی فریدون .
مقدمه ولدنامه (صفحه ۱۱ حاشیه ۱)

۲- مقدمه ولدنامه (صفحه ۱۱) کارها و آئین های ولد در صفحات ۱۳۰ و ۱۵۵ و ۱۵۶ مثنوی ولدنامه نقل شده است .

۳- تاریخ ادبیات ادوارد بر اون جلد اول (صفحه ۱۶۹)

۴- کتاب گیب تاریخ شعر عثمانی (صفحات ۱۴-۱۶۴)

در خاتمه باید دانست که خاندان مولانا در بلاد آسیای صغیر به نهایت حرمت و عزت می زیستند، و مقرب دربار سلاطین وقت بودند، ناشر و مروج اصلی زبان و ادبیات فارسی و اصول تصوف و عرفان همین خاندان مولانا را باید شمرد، که به ترتیب سی‌تن از این سلسله به مسند خلافت و ارشاد نشسته‌اند که آخرین آنان محمد بهاء الدین (برهان الدین) ولد چلبی افندی است، که از این شغل و مقام معزول شد، و با عزل او مسند خلافت این خاندان نیز بر چیده شده سلسله‌شان منقرض گردید. ^۱ در نیمه دوم قرن هفتم هجری سلاجقه آسیای صغیر قبول اطاعت از ایلخانان مغول کردند و از آن پس امور این بلاد به حاکمی که از جانب آنان تعیین می‌شد، محول می‌گشت، ولی به مناسبت دوری بلاد روم از مرکز حکمرانی مغول این تسلط چندان دوام و ثباتی نکرد، در سال هفتصد هجری (۱۳۰۰ میلادی) سلاطین مملوکی آسیای صغیر ضعیف شدند، و مملکت آنان میان سلسله‌های جوان دیگری که از تجزیه ذوات آنان به وجود آمده بود، تقسیم گردید. ^۲

سید برهان الدین محقق ترمذی

وی در جوانی به بلخ رفت و مرید مولانا بهاء الدین گردید و زیر نظر او تربیت یافت تا اینکه به مقام قطبیت رسید، یکسال پس از وفات مولانای بزرگ به شهر قونیه آمد و در آنجا بساط ارشاد و یاری خلائق بگسترده و برای نخستین بار به ارشاد مولوی پرداخت و به او گفت تو در شریعت و فتوی به جای پدر نشستی اما علوم باطنی هست که از او به من انتقال یافته است باید از من بیاموزی تا بتوانی جانشین واجد شرط پدر باشی، مولوی بدو ایمان آورد و در راه طریقت از محضرش کسب فیض کرد، مصاحبت مولوی با سید برهان الدین سه سال طول کشید چنانکه سلطان ولد در ولدنامه بدان اشاره کرده است:

۱- زندگانی جلال الدین محمد از فروزانفر (صفحه ۱۷۸)

۲- طبقات سلاطین اسلام (صفحات ۱۷۵ - ۱۷۰ - ۱۶۷) و بلدان الخلافة الشرقة

(صفحه ۱۸۵)

فصل چهارم

وضع سیاسی و اجتماعی و آداب و رسوم

دربار عثمانی

قبلا گفتیم که در سال هفتصد هجری حکومت سلاطین سلجوقی آسیای صغیر به تدریج رو به ضعف نهاده ممالک پهناور آنان بعد از انقراض این سلسله بین سلسله های جوان دیگری که از تجزیه آسیای صغیر به ظهور رسیده بودند، تقسیم شد، از آن جمله سلاطین آل عثمان بودند، که در یک قسمت از ولایت فیریثرا حکومت می راندند، مؤسس اصلی این سلسله ارطغرل بود، چون بنیان شاهنشاهی سلاجقه آسیای صغیر از هم پاشیده شد، ارطغرل نیز در قسمتی از این قلمرو حکومت راند، و پس از مرگ او عثمان که جانشین او شده بود، در سلطنت آن ممالک خود مختار گشت، و دستور داد نامش را در خطبه ها بخوانند، بعد از عثمان پسرش ارخان جانشین وی شد، و به ترتیب سی و پنج تن از این سلسله در دربار سلاجقه آسیای صغیر حکومت مستقل و موروثی عثمان را در دست داشتند.^۱

در این موقع امیر تیمور دامنه فتوحات خود را وسعت داده پس از تصرف گرجستان و ارمنستان و کردستان از قسمت مغرب با مملکت عثمانی همسایه شده بود. در این هنگام سلطنت آسیای صغیر را با یزیدخان اول از سلاطین عثمانی عهده دار بود، پیشرفت فتوحات دامنه دار ترکان عثمانی به واسطه هجوم ناگهانی امیر

۱ - طبقات سلاطین اسلام، تألیف استانی لینیول (ترجمه مرحوم عباس اقبال) تهران

۱۳۱۲ (صفحه ۱۷۰ - ۱۶۷)

تیمور به تعویق افتاد، و در سال (۸۰۴ هجری ۱۴۰۲ میلادی) امیر تیمور به جنگ سلطان عثمانی بایزید خان اول اقدام کرد، تا اینکه در سال ۱۴۰۲ میلادی جنگ سختی در آنقره به وقوع پیوست، و ترکان عثمانی شکست خورده سلطان ایلدرم بایزید عثمانی هم اسیر گردید. این ضربت مهلك که ترکان آن را (تیمور محاربه سی) یعنی جنگ تیمور می نامند، و در تاریخ بیستم ژوئیه ۱۴۰۲ میلادی (۱۸ ذیحجه ۸۰۴ هـ) صورت گرفت، مدت خیلی پیشرفت نیروی عثمانی را متوقف ساخت، در این جنگ پسران بایزید سلیمان و محمد و عیسی فرار کردند، که بالاخره سلیمان و عیسی کنار رفتند، و سلطنت عثمانی به محمد واگذار شد.^۱

البته باید دانست، که در طول این مدت که تیمور با سلطان بایزید علم مخالفت برافراشته بود، نامه ها و مکاتباتی میان آنان و سایر سلاطین و حکام رد و بدل می شده است، که در مجموعه مراسلات فریدون بیگ منشی جمع آوری شده است.^۲ از جمله این نامه ها نامه ای است، که امیر تیمور به سلطان بایزید به فارسی و بدون تاریخ نوشته، در آن اختلاف میان سلاطین اسلام را زشت شمرده تقاضای جواب سریع و مسالمت آمیز کرده است. سلطان بایزید هم جواب نامه فوق را به فارسی و بدون تاریخ مسترد داشته، از دلیری ترکان یاد کرده، مسلح شدن به اسلحه خدعه و نیرنگ را قبیح دانسته است.^۳

بدین ترتیب مکاتبات فارسی بیشتری میان امیر تیمور و سلطان بایزید رد و بدل شده است، که بعضی مؤدبانه و برخی تهدید آمیز می باشد، و در ضمن سلطان عثمانی

۱ - ترجمه تاریخ ترکیه از سعید نفیسی (صفحه ۴۹)

۲ - آن مجموعه در استانبول در دو جلد چاپ شده است و مؤلف آن احمد فریدون ملقب به توقیمی در اواسط قرن دهم هجری مطابق قرن شانزدهم میلادی زندگانی می کرده است. او منشآت را در سال ۹۸۲ هـ ر ۱۵۸۴ م به رشته تالیف کشیده است، مجلد اول کتاب منشآت شامل نوشتجات دولتی رسمی است و بالغ بر ۶۲۶ صفحه است و از آن جمله از صفحات ۱۱۸ تا ۱۴۰ نامه هایی است که میان تیمور و سلاطین عثمانی یا شاهرخ پسر تیمور و غیرهم مبادله شده است. تاریخ ادبیات ادوارد براون (صفحه ۲۳۶) جلد دوم.

۳ - (صفحات ۱۲۶ - ۱۲۷) منشآت فریدون بیگ.

در یکی از نامه‌های خود که به تیمور نوشته از تسلیم کردن سلطان احمد جلایر و فرایوسف امتناع کرده آنرا خلاف سنت مهمان نوازی آل عثمان دانسته است. شاه منصور برادرزاده شاه شجاع مظفری حاکم شیراز و سلطان احمد جلایر بغدادی و فرایوسف نیز با سلطان بایزید مکاتباتی داشته‌اند، که هر یک در نوبه خود از نظر تاریخی و سبک انشاء حائز اهمیت می‌باشد.

میان شاهرخ پسر امیر تیمور و سلطان محمد اول نیز مراسلاتی رد و بدل شده است، که حوادث و وقایع آن عصر و روابط میان این پادشاهان را معلوم می‌دارد، چنانکه نامه شاهرخ به سلطان محمد با عبارت خشونت آمیز و الفاظ موهن انشاء شده و از سلطان عثمانی تقاضا کرده است، که از پناه دادن به فرایوسف امتناع ورزد، از طرف دیگر سلطان محمد عثمانی به طریق مسالمت آمیز و با نهایت ادب و تواضع به او جواب داده او را به یک رشته القاب بلند مخاطب ساخته از قتل برادران خویش معذرت طلبیده است، اینک عین این دو نامه برای نمونه در ذیل صفحه نقل می‌شود:

۱- «نامه شاهرخ به سلطان محمد»

«بجناب سلطان الاعظم مولی الملوك بين الامم قاتل الكفرة وقامع الفجرة المجاهد فی سبیل الله الملك الاحد نظام الملك والدين سلطان محمد ایدة الله ادامہ باحسان پادشاهانه فائز گشته بدانند که بمسامع علیه چنان رسید که سلیمان بك و موسی بك و عیسی بك با او در مقام شقاق و نزاع بوده‌اند و بر رسم توره عثمانی، هر یک را از غوغای دنیای فانی خلاص کرده‌اند و ذلك تقدیر العزیز العلیم، اما این شیوه در میان برادران جانی بر موجب توره ایلخانی غیر مناسب می‌شود، چه دولت چند روزه بقائی ندارد، که بجهت آن ارتکاب چنین احوال کرده شود. بیت: میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

ایشان عقل‌اند و احوال همایون ما آنکه به جز غوغای قرا یوسف و اولاد او که ظالمان بی‌دین و قاطعان طریق اهل یقین‌اند مدافعه دیگر نیست «این خار هم از آن گل بر جیب جان خلیده است» شاید که از سطوت قاهره بان جوانب عنان پوی گردد و هر گاه بحدود ایشان رسد گرفته بدست باز خواهان ما در رسانند و در اسباب محبت قصوری نگذاشته در اطفاء آتش فتنه کوشند، تا موجب پریشانی احوال رعایا و برآیا نگردد. باقی مشافهات را از دارنده بوردنق بهادر تحقیق کنند و بزودی اعادت نمایند والسلام والا کرام کتب الامر العالی اعلی الله شأنه، فی اواسط شهر ذی الحجة الحرام سنه ثمان عشر و ثمان مائه ببلده خزارزم،»

چنانکه قبلاً اشاره شد امیر تیمور بعد از این نلمه‌های تهدید آمیز و آمرانه به خاک عثمانی حمله کرد، و تمام مردم آسیای صغیر را به خاک و خون کشید و برای اینکه دولت عثمانی را بیشتر تضعیف کند، امیران مخلوع دوره بایزید را دوباره به مناصب خودشان بازگردانید، و خود به ایران بازگشت، و عازم حمله به چین شده بود، که در نوزدهم فوریه ۱۴۰۵ (۱۷ شعبان ۸۰۷ هـ) بدرود حیات گفت، و چون در اثر اختلاف بین پسران بایزید عیسی در جنگی از میان رفت، و سلیمان نیز به سبب عیاشی و خوشگذرانی که داشت، در حین فرار در راه قسطنطنیه کشته شد، پس دیگر بایزید که موسی نلم داشت و در جنگ بایمور اسیر افتاده بود بعد از مرگ امیر تیمور آزادی

نامه سلطان محمد غازی به شاه رخ

«مخلص دولتخواه که، همیشه حلقه موالات در گوش جان داشته و حب و محبت در مزرع دل کاشته، لیلاً و نهاراً و سر و چهاراً دست تضرع و دعا بدرگاه حق جلا و علا برداشته به تمهید قواعد سلطنت و کامرانی و تخلید سعادت و شادمانی عالیحضرت خلافت منقبت، پادشاه فلک بارگاه ملک پناه جمجاه، کسری ایوان منوچهر عنوان، افراسیاب زمان: شهنشاه اقالیم سبمه، برگزیده آباه تسه.

شاه هفت کشور ممالک ستان جهان کسرم شهرخ کامران

ضاعف الله قدره و شرح صدره و اغرچنده و زاده عمره و نصره و مسارعت و مبادرت می نماید قرین اجابت و ضمیم استجابت باد «انه روؤف بالعباد» بعد از تقدیم خدمات ایلخانی معروض رای قروائای خسروانی گورگانی آنکه در این ولانامه یرلیغ ختامه، مصحوب ذوالمجدوالمعالی بورندق بهادر خلکانی زید قدره و رزقت سلامت، در بهترین ایام بدین محب مستهام در رسید. چون مشعر بود بصحت ذات ملکی الصفات، شکر الهی بجای آورد. نصایحی که در باب اخوان زمان کرده بودند فرمان بریم لکن از ابتداء تباشیر صبح دولت عثمانیه رحم الله اسلافهم و ابداء اخلافهم، مشکلات ایام را اکثر یا بدست تجربه گشاده و آنرا پیشنهاد خویش ساخته اند. و از جمله سلطنت در آنکه اقتضای شرکت نمی کند شبهه ای نیست و کلام لثالی انتظام صاحب کلستان غفره الله الملك الرحمان که ده درویش برگلی می بخشند و دو پادشاه در اقلیمی نگهبند، مویده این احوال امن مآل است. علی الخصوص که اعدای دین و دولت از اطراف و جوانب منتظر اند که فرصت اند. و ثبات و زوال ملک بتدبیر نیست بلکه وابسته تقدیر الهی است. فاما اگر احکام همجوار مسلمانان عالی تبار می بودند اندوهی دست نمیداد، و العیاذ بالله که فرصت بکیفار خاکسار در افتد. معلوم عالی است که در واقعه جد منفرت پناه اکثر بلاد مفتوحه

یافته یگانه پادشاه متصرفات عثمانی شده بود، اما چون از خود میرحمی وستمگری نشان داد، زیردستان او آزرده خاطر شدند، در این موقع محمد به کمک امپراطور مانول که پدرزن سلیمان بود، بر او حمله برده در نزدیکی ده چامورلوشکست داد، بدین ترتیب شاهرخ جانشین تیمور و محمد جانشین بایزید شده بود، محمد به تدریج مخالفین خود را از میان برداشت، و با امپراطور مانول پیمان اتحاد و دوستی منعقد کرد. و تا آخر عمر به این پیمان باقی بود، شاهرزادگان و امرای نصاری را که دست نشاندۀ یا همسایه این دولت بودند، مورد تفقد و ملاطفت قرار داد وی مخصوصاً نسبت به ادبیات و صنایع بیشتر علاقه نشان داد، به ساختن مساجد و مدارس و مؤسسات خیریه اقدام نمود، با شاهرخ پسر تیمور و با امرای آق قویونلو و قر اقویونلو قر اردادهائی بست، و سلطنت مورد علاقه وی تا حدی جبران شکست های گذشته را نمود، و سلطنت این دوران چندان قابل توجه و اهمیت نشد، تا آنکه سلطان مراد خان ثانی بعد از اینکه به بزرگاری صلح موفق گردید، موقعیت خود را تحکیم کرد، و توانست، ممالك عثمانی را از حملات دشمنان خلاص بخشد، وی در نتیجه فتحی که در جنگ صلیبیون نصیب شد، ممالك عثمانی را از طرف شمال آسوده ساخت و از این تاریخ تا مدت دو

مثل سلاطین و غیره از قبضه اسلامیان بیرون رفته.

دماقصة فتنه را چه گوئیم ایدوست
از غمزه شیوه کار جانانش پرس،
از آن است که در این امور سلطنت تفرّد را اختیار کرده اند، و الخیر ما اختیار الله و احوال
قرایوسف را متحیریم. اگر طلب عذرا و از آن درگاه می نمائیم شاید در معرض قبول نیفتد و
اگر در ولایت خود راه نمی دهیم گفته اند هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید،
و از ضرورت بلکه مرتکب انواع فساد گردد، و با حکام هم جوار مثل قرامانیان و حمیدیان
و اسفندیاریان و طور غوژیان و ذوالقدریان متفق شده، با سلاطین مصر نیز در پیوسته از شومی
هریک امر غرامت طلب مانند. نه آنکه شیر مردان روم را از جمعیت شغالان گردنی است. یقین
مشغلت بغزاه انبساط و اولی از دفع امثال این غوغاست. زیادت چه نویسد و الامر اعلى،
(صمحات ۱۴۳ و ۱۴۴) منشآت فریدون بیگ.

قرن دیگر دوره فتوحات سلاطین آل عثمان به شمار میرود^۱.

باید دانست که سلاطین عثمانی نیز مانند سلجوقیان به پیروی از آداب و رسوم آنان که دست نشاندۀ دربار سلاجقه آسیای صغیر بودند، در ترویج شعر و ادب فارسی می کوشیدند، و علما و دانشمندان و شعرا را تکریم و تعظیم می کردند، و گاهی خود آنان نیز به فارسی شعر می گفتند، این آداب و رسوم بعد از انقراض سلاجقه آسیای صغیر در جانشینان آنان یعنی عثمانیان نیز معمول و متداول گردید، بطوریکه تمام سلاطین عثمانی عالم پرور و شعر دوست بوده شعرا را در گفتن اشعار فارسی تشویق و ترغیب می کردند، چنانکه ایلدرم بایزید عثمانی که ذکرش گذشت، و تاغلبه امیر تیمور در استانبول سلطنت می کرد. به فارسی شعر گفته است و این يك بيت را در تذکرها به نام اوضبط کرده اند:

هر دود که بالا رود از سینه چاکم ابری شود و گریه کند بر سر خاکم (۲)
سلطان محمد دوم معروف به فاتح بسیار باهوش و تحصیل کرده بود، و بعد از فتح قسطنطنیه در قوانین عثمانی تجدید نظر کرد، و کتابی به نام (مجموعه قوانین) تدوین نمود، او به دانش پروری و عدالت موصوف بود. در عصر او شعرائی در دربارش راه یافته به گفتن اشعار فارسی و ترکی مبادرت جستند، بایزید دوم نیز به صنایع و ادبیات بسیار علاقه داشت، و خود نیز شاعری و نویسندگی میدانست، چنانکه او را در آسیای صغیر به لفظ عاقل و حکیم ملقب ساختند، او در داخل کشور خود به ترویج صنایع و ادبیات و خیرات و مبرات همت گماشت، و به ساختن چندین مسجد و مدرسه و پل و منار اقدام کرد، و به کارهای عام المنفعه بیشتری مبادرت ورزید. کرکود پسر مهتر بایزید دوم نیز مانند پدرش از کوچکی ادبیات و صنایع را بیش از جنگ دوست میداشت، و شاعری میدانست^۳.

سلطان بایزید دوم در خلال سالهای (۱۴۸۱-۱۵۱۲ م) که زمان اوج و ترقی

۱ - ترجمه تاریخ ترکیه از سعید نفیسی (صفحه ۴۲ - ۴۰) و طبقات سلاطین اسلام (صفحه ۱۷۰)

۲ - قاموس الاعلام ترکی و تذکره مجمع الفسحاء دولتشاه (صفحه ۸)

۳ - تاریخ حبیب السبر (صفحه ۵۴۴) و تاریخ ترکیه (صفحه ۹۰ - ۸۴).

شاه اسماعیل صفوی محسوب میشود، تحف و هدایائی به وسیله هیأتی به دربار ایران فرستاد، و فتوحات شاه اسماعیل را در فارس و عراق تبریک گفت^۱.

همچنین در طول مدت سلطنت سلطان بایزید دوم مکاتباتی فیما بین حکام و پادشاهان همسایه رد و بدل گردیده است، که در مجموعه منشآت فریدون بیگ گردآوری شده است.

از جمله این مراسلات نامه‌ای است، که از طرف یعقوب پادشاه آق‌قویونلو به سلطان بایزید نوشته شده سلطان بایزید دوم به زبان فارسی به مرسله مزبور پاسخ داده است. همچنین شاه اسماعیل صفوی نیز به سلطان بایزید نامه نوشته و تقاضا کرده است که مریدان وی را که از آسیای صغیر به اردبیل برای زیارت او مسافرت میکنند، مانع نگردد، بایزید نیز به فارسی به نامه اوجواب داده و گفته است که مقصود و منظور این مریدان از این مسافرت انجام دادن مراسم مذهبی نیست، بلکه بدینوسیله میخواهند از خدمت نظام شانه خالی کنند^۲. بعد از فوت بایزید پسر کوچکترش سلیم تمامی مدعیان سلطنت و رقبای خود را ازین برده صاحب تاج و تخت دربار عثمانی گردید. سلیم بسیار باهوش و باسواد بود، و طبع شعر عالی داشت، چنانکه به زبانهای سه گانه فارسی و عربی و ترکی شعر میسرود، او سلطانی عادل و کامل بود، ویر و وزیر و مشیر چندان احتیاجی نداشت، زیرا به رأی منیر و ابتکار خود تمام کارها را به خوبی اداره میکرد. سلطان سلیم به زندگی مردم چندان ارزشی قائل نبود، و نزدیکان و حکام وقت را به اندک بهانه از میان میبرد، در دوران سلطنت این پادشاه جمله «امیدوارم وزیر سلطان شوی» نفرین متداول آن روز بود، او خلیفه عباسی مصر را مغلوب و مطیع خویش ساخته اشیاء مقدس متعلق به پیغمبر اسلام را تحویل گرفت، و خلافت را به خود اختصاص داد، از این تاریخ سلاطین آل عثمان خلافت و سلطنت را توأم عهده دار بوده به لقب امیر المؤمنین ملقب گشته اند^۳.

۱ - تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر ترجمه رشید یاسمی (صفحه ۶۱)

۲ - منشآت فریدون بیگ (صفحه ۳۴۵)

۳ - ترجمه مجالس النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۰)

سلطان سلیم مردی لطیفه‌گو و درویش مسلک بود، و مدافع متعصبی از اصول مذهب تسنن به‌شمار می‌رفت، چنانکه دعوتنامه‌ای به‌شاه اسمعیل نوشته‌ی او را به‌سنی شدن که در نظر او دین حنیفی بود، تشویق کرد، و شرط نمود که در صورت پذیرفتن این دین نواحی متصرفی را که متعلق به دولت عثمانی است، تخلیه خواهد کرد. هر اسلات فارسی بین سلطان سلیم و شاه اسماعیل صقوی رد و بدل شده که حائز اهمیت می‌باشد. سلطان سلیم در نامه دوم خود که به‌شاه اسمعیل نوشته‌ی شاه اسمعیل و خانواده‌اش را به‌مرتد بودن و کفر نسبت می‌دهد، و او را تشویق به توبه می‌کند.

این نامه به فارسی و بدون تاریخ نوشته شده است.^۱ اسناد مربوط به دوزان پادشاهی پرافتخار سلطان سلیم عثمانی تقریباً هشتاد و چهار صفحه از منشآت فریدون بیگ را اشغال می‌کند. سلطان سلیم نسبت به شعر و فضلا احترامی قائل بود، و در تکریم و تعظیم آنان دروغ نداشت، در روزگار سلطنت او شعرایی از نقاط مختلف ایران به‌مدربارش روی آورده از احسان و انعامش برخوردار شدند، چنانکه در جای خود از این شعر ابحت خواهد شد، شیخ عبدالله شبستری فرزند شیخ محمود شبستری صاحب مثنوی گلشن راز و عارف نامی از سمرقند به‌خاک عثمانی رفته از سلطان سلیم نوازش و احسان و اکرام دیده است، او مثنوی شمع و پروانه را به‌نام سلطان سلیم سروده است، و علاوه بر این رساله‌ای در قواعد معما نوشته به‌نام سلطان سلیم تدوین کرده است، که امثله قواعد معما همه به‌نام سلطان سلیم بیرون می‌آید.^۲

سلطان سلیم دستور داد هر روز سی آقچه عثمانی علوفه او را تعیین کردند. و در هر دو یا سه ماه پنج هزار آقچه انعام او می‌فرمود، همچنین هولا ناشمس‌الدین بر دعی که به‌ملازاده و بر دعی زاده معروف است، از جانب سلطان سلیم اعزاز و اکرام بسیار دید، چنانکه او را استاد غلامان خاص مقرب خود گردانید، و در مقابل قصیده‌ای

۱- (صفحه ۳۰۹-۳۴۵) منشآت فریدون بیگ

۲- ترجمه مجالس النفايس حکيم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۰) و طبقات سلاطین

اسلام جلد اول (صفحه ۱۷۱)

۳- آقچه پول خرده را گویند

که ساخته بود سیصد اشرفی جایزه داد، و يك طاقه پوستین سمود بخشید، و هشتاد آقچه عثمانی علوفه روزانه او مقرر داشت. خواجه اصفهانی نیز که سنی متعصبی بود، در دربار او راه یافته دو مهنیت سلطان سلیم بعد از وقعه چالدران قصیده فارسی ساخت و او را به فتوحات و حمله به ایران تشویق و ترغیب کرد. دوران سلطنت این پادشاه فضل دوست و شاعر پرور هشت سال و هشت ماه و هشت روز بوده در سال ۹۲۶ هـ و ۱۵۲۰ م وفات یافته است، در جامع شریف که به نام خود او منسوب است، مدفون میباشد ۲.

بعد از سلیم این دربار به دست پسر رشیدش سلطان سلیمان قاتونی (خان اول) افتاد. سلطان سلیمان سلطان قاتونگذاری بود، توجه خود را بیشتر به تشکیل دولت و طرز حکومت و سازمان دادگستری و مذهب معطوف داشت، عثمانیان او را در نتیجه دادگری قاتونی لقب داده اند. او نیز مانند اجداد خود از شعرا

۱- اشعار ذیل از قصیده فارسی خواجه اصفهانی برای نمونه درج میشود:	
الا ای قاصد فرخنده منظر	نیازم بر سوی شاه مظفر
بگو ای پادشاه جمله عالم	تویی امروز در مردی مسلم
اساس دین خود در دنیا نهادهی	تو شرع مصطفی بر جا نهادهی
اگر ملک شریعت مستقیم است	همه از دولت سلطان سلیم است
تویی امروز ز اوصاف شریفه	خدا را و محمد را خلیفه
رواداری که گیرد مملحدود	دهد دشنام اصحاب محمد
تو او را نشکنی از زور مردی	شرش را تا بریحه باز کردی
اگر گیرد امانی در سلامت	بگیرم دامنش را در قیامت
بیا از نیر دین کسر صنم کن	به تخت روم ملک فارس صنم کن
تو آن دین پرور کشور ستانی	که ذوالقرنین موعود جهانی
الهی سرور ما پیر گردد	چو ذوالقرنین عالمگیر گردد
ز نور عدل او هالیم منور	امین آمین بگو تل روز محشر
منشآت فریدون بیک (صفحه ۳۶۷)،	

۲- تاریخ ادبیات ادوارد جزلون (صفحه ۷۸) مجالس النفاثین (صفحه ۳۶۷) تحفه سامی (صفحه ۱۹۹) و تاریخ ترکیه (۹۴-۸۹)

و فضلا پشتمانی می کرد، شیخ عبدالله شبستری و امینی که در دربار او می زیستند، در مدح او قصاید فارسی و ترکی ساخته اند، سلیمان نیز مانند پدرش سلیم به فرینور طبع شعر آراسته بود، و محبی تخلص می کرد، و به زبان های سه گانه فارسی و عربی و ترکی شعر می گفته است، و این رباعی از اشعار فارسی او پسرای نمونه در اینجا انتخاب می شود:

دیده از آتش دل غرقه در آب است مرا

کار این چشمه ز سر چشمه خراب است مرا

چشم بر هم نهم و روی تو بینم به خیال

در شب هجر مگر دیده به خواب است مرا^۱

او در کشور خود بناهای باشکوهی ساخت، که از جمله آنها مسجدی است، که به نام خود او معروف است، و از زیباترین مساجد استانبول به شمار می رود، سلیمان قسمت اوقاف را نیز سر و صورتی داد، و دوره سلطنت او دوره پر عظمت دولت عثمانی محسوب می شود، سلیمان در سال ۹۷۴ هجری درگذشت، و در جامع شریفه به نام (سلیمانیه) مدفون گردید.^۲

بعد از وفات سلیمان قانونی در نتیجه روی کار آمدن جانشینان نالایق و خوشگذران دولت عثمانی روز به روز تضعیف شد، و زاه تنزل و انحطاط را پیمود، و چون در امور سلطنت بی نظمی روی داد، و آن رونق و جلال دربار عثمانی با سلیمان از آن کشور وداع کرد، حتی می توان گفت، که شعر و ادب و شاعر نوازی و عالم پروری نیز برای همیشه از آن کشور رخت بر بست و امینی چنانکه ذکرش گذشت، در جلوس سلیمان قصیده ای ساخته بود، که از هر مصرع آن عدد ۹۲۶ حاصل می گردد.^۳

۱- تحفه سامی تألیف سام میرزا صفوی (صفحه ۱۹).

۲- تاریخ ترکیه ترجمه سعید نفیسی (صفحه ۹۶-۱۲۲) و قاموس الاعلام ترکی.

۳- مطلع قصیده امینی این است:

بهاده عثمان ملکت کلمرانی به کلاس عهد سلیمان ثانی، الخ

برای کسب اطلاع از تمام قصیده به فصل سوم از بخش دوم این کتاب مراجعه کنید.

و شاعر ایرانی دیگر به نام نیازی به یادگار فتح رودس قصیده ماهرانه نظم کرده بود، که مطلعش چنین است:

در اول جلوسی به وی سرفرازی دوم فتح اردوس الای نیازی
و از مصراع این قصیده تاریخ جلوس سلیمان خان قانونی (۹۲۶ هـ، ۱۵۲۰ م)
و از مصراع دومش تاریخ فتح رودس به دست می آید.^۱

از بیانات فوق چنین مستفاد می شود، که زبان و ادب فارسی در زبان و ادب عثمانی تأثیر یافته و این تأثیر را می توان در اشعار خود که از فارسی گرفته اند، آب و رنگ ترکی دیدیم. حتی تصوف و عرفان نیز به وسیله ادبیات ایران در آسیای صغیر انتشار یافته است.

چنانکه هر شاعر ترک به گفتن اشعار صوفیانه پرداخت، و از سرچشمه بزرگ تصوف و عرفان که مولانا جلال الدین محمد بنیان نهاده بود، سیراب گردید.^۲

۱ - تاریخ ادبیات بزاون جلد چهارم (صفحه ۸۰)
۲ - کتاب تاریخ شعر عثمانی گیب جلد اول (صفحه ۲۶)

فصل پنجم:

وضع شعر و ادب فارسی در ایران در قرن پانزدهم

میلاادی (نهم هجری)

در قرن پانزدهم میلادی که مطابق با قرن نهم هجری است، کشور ما به سبب منازعات متوالی حکومت‌های مختلف وضع آشفته و درهمی داشت، جنگ و جدال امرای کوچک مردم را از نعمت امن و آسایش محروم ساخته بود، هجوم تیمور و کشتارهای بیرحمانه او نگرانی و اضطراب خاطر قاطبه مردم این سرزمین را فراهم آورده تهنقیر و انحطاط ادبی دوره مغول را تکرار می‌کرد، تا اینکه بعد از وفات تیمور که در سال ۸۰۷ اتفاق افتاد پسر کوچکش شاهرخ که سلطان عادل و صلح‌جویی بود در قلمرو و حکومت خود آرامش و آسایشی ایجاد کرد.^۱

در دوران سلطنت شاهرخ بازار علم و دانش و هنر رونقی به سزا یافت، امرا و شاهزادگان تیموری عموماً دوستدار دانش و هنر بودند، و مراکز علمی و ادبی سمرقند و تبریز و شیراز به دست آنان ایجاد گردید، ولی باید دانست که مهم‌ترین کانون ادبی این عصر دربار هرات بود، زیرا شاهرخ که مقر حکومتش در هرات بود، با فرزند هنرمند و هنرپرورش بایسنقر به جمع و تربیت دانشمندان و شعرا و هنرمندان همت گماشتند، و دوران حکومت این شاهزادگان را که قریب نیم قرن

۱ ترجمه طبقات سلاطین اسلام جلد اول صفحه ۲۱۸ و شعر فارسی در عهد شاهرخ

تألیف دکتر پادشاطر صفحه ۹۶ و در بیان تاریخ ادبیات ایران در قرن پانزدهم

طول کشید، می توان از ادوار درخشان ادبیات فارسی و هنری به شمار آورد. ^۱ در اینجا بی مناسبت نیست که تعدد دربارهای مختلف این عصر را که خردمند آثار شعر و ادب را بودند، ذکر کنیم، و به قراری که مرحوم ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود بدان اشاره کرده است، یک سلسله علل و عواملی باعث شده است که در ایام فترت و اغتشاش ادبیات فارسی بیش از سایر مواقع رونق و رواج یافته است. ^۲

عامل اول آنکه در این دوره امرا و سلسله های مختلف زمامدار امور کشور بوده اند، و هر یک به نوبه خود در تشویق و ترغیب شعرا و دانشمندان سعی کرده اند، بطوری که هر گاه شاعری یا نویسنده ای در یک دربار عزت و حرمت نمی یافت، به دربارهای دیگر پناه می آورد، و از پیشرفت و نیل به هدف خود مأیوس نمی شد. دوم اینکه در این عصر با آنکه شاهرخ به قسمت اعظم ممالک تیموری تسلط داشت، دربارهای دیگری نیز مانند دربار قراقویونلو و آق قویونلو و آل جلائیر و سلاطین هند و عثمانی پناهگاه شعرا و ادبا بودند.

سوم اینکه در داخله حکومت تیموری هم دربارهای کوچک و مستقلی دیده می شد، که هر کدام جداگانه از شعرا و ادبا حمایت می کردند و بعضی اوقات آنان با همدیگر رقابت می ورزیدند، دربار خلیل سلطان و الغ بیگ را در سمرقند و دربار پسران میرانشاه را در تیریز و دربار اسکندر بن عمر شیخ و ابراهیم سلطان بن شاهرخ را در شیراز می توانیم تقریباً مستقل و مجزا از دربار شاهرخ و بایسنقر در هرات به شمار آوریم. ^۳

در قرن پانزدهم میلادی کتب بسیار در اثر تشویق شاهرخ ادگان تیموری به زبان فارسی نوشته شد، و چون خود این شاهرخ ادگان غالباً با سواد و نویسنده و صاحب ذوق و شاعر بودند، در ترویج علم و ادب پیشقدم بوده حتی لغت «میرزا» به معنی

-
- ۱ - کتاب شعر فارسی در عهد شاهرخ تألیف دکتر یارشاطر صفحه ۸۰-۸۱
 - ۲ - جلد سوم ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد براون صفحه ۱۶۰
 - ۳ - شعر فارسی در نیمه اول قرن نهم تألیف دکتر یارشاطر صفحه ۶۰

باسواد به اول اسامی صاحب هنران و فضایل این دوره افزوده شد، مانند میرزا شاهرخ و میرزا یاسنقر و غیرهم.^۱

همچنین در این دوره تاریخ نویسی و خط و تذهیب و نقاشی و معماری و مینیاتورسازی ترقی پیدا کرد، و کتب تاریخ مانند سبک قرن هفتم به زبان ساده نوشته شد.^۲

خلیل سلطان فرزند میرانشاه علاوه بر اینکه از شعرا حمایت می کرد، خود نیز به زبان فارسی و ترکی شعر می گفت.^۳

در این عصر مولانا نظام الدین شامی و خواندمیر و عبدالرحمن جامی و غیرهم کتاب های بی شماری در نظم و نثر فارسی نوشته، از خود به یادگار گذاشته اند، و یاسنقر پسر شاهرخ کتابخانه و مجمع علمی و ادبی دایر کرد، و از خط و تذهیب و نقاشی و شعر حمایت نمود، الغ بیگ نیز در شهر سمرقند رصدخانه ساخت، و در ترویج ریاضیات و هیأت و نجوم بسیار کوشید.^۴

میرزا عبداللطیف فرزند الغ بیگ نیز حامی و مروج شعرا و ادبا بود، وی مردی فاضل و آداب دوست بوده شعر نیز میسروده است، و امیرعلیشیرنوائی مطلع ذیل را از او نقل کرده است:

بر دل و جان صد بلا از يك نظر آورد چشم

من چه گویم شكر او یارب نه بیند درد چشم^۵

دوران سلطنت سلطان حسین بایقرا نیز از نظر ادبی مهمتر بود، زیرا دربار او در هرات یکی از برجسته ترین و درخشانترین مراکز علم و ادب و هنر محسوب می شد، وزیر صاحب ذوق او نیز امیرعلیشیرنوائی صاحب کتاب مجالس النفائس

۱ - سبک شناسی مرحوم بهار جلد سوم صفحه ۱۸۶

۲ - سبک شناسی مرحوم بهار جلد سوم صفحه ۶۰

۳ - ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم صفحه ۴۱۳

۴ - سبک شناسی بهار جلد سوم صفحه ۱۸۵

۵ - ترجمه مجالس النفائس صفحه ۱۲۶

علاوه بر اینکه خامی مردان قاضی و ادیب بود، خود نیز در نظم و نثر به خصوص در زبان ترکی از مشاهیر گویندگان آن عصر به شمار می‌رفت.^۱ در این قرن مراسلات دولتی میان پادشاهان ایران و عثمانی و حکام و سلاطین همسایه به زبان فارسی مبادله شده است، که در کتابی موسوم به منشآت فریدون بیگ منشی ضبط گردیده است.^۲ در ادبیات منتور این دوره نیز تحول زیادی پیدا شده است:

اول اینکه ایجاز و اختصار را که در عصر مغل معمول و متداول شده بود، رعایت می‌کردند.

دوم اینکه افعال به صیغه وجه وصفی بیشتر مورد استعمال قرار می‌گرفته است. سوم لغات عربی غامض در فارسی به کار رفته است.

چهارم ترکیبات عربی و ترکی کردن الفاظ فارسی که دارای همان معنی باشد از مختصات این عصر بوده است.

پنجم لغات مغلی بیش از سابق وارد زبان فارسی شده است.^۳

در قرن نهم تصانیف و تألیفات زیادی به زبان فارسی در علوم مختلف به وجود آمده بیش از همه کار علمای دین رونق گرفت، و ریاضی دانان و متصوفه نیز کم و بیش رواج بازاری پیدا کردند، ولی پیشرفت علمای دین که از عصر تیموری آغاز شده بود، در عهد صفویه به اوج عظمت رسید.^۴ در قرن نهم با اینکه سبک ادبی معمول فارسی به تکلفات لفظی آمیخته شد، معذالک در هیچ دوره‌ای نفوذ ادبی زبان فارسی در ممالک همسایه ایران مانند ترکیه و هندوستان و ماوراءالنهر به این درجه نرسید.^۵ در این قرن تصوف و عرفان نیز در ادبیات فارسی شیوع فوق‌العاده یافته بود

۱- جلد سوم ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد براون صفحه ۴۲۴.

۲- جلد چهارم کتاب ادوارد براون صفحه ۶۹.

۳- سبک‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم صفحات ۲۰۳ و ۲۱.

۴- سبک‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم صفحه ۲۸۲.

۵- ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم صفحه ۵۲۳.

کمال رسید، و بر تعداد خانقاه‌ها و تکلیا افزوده شد، و کمتر آثار دانشمند و شاعری را می‌یابیم، که از ذوق تصوف و عرفان بی‌بهره باشد.^۱

از مشخصات دیگر این قرن آنست، که شخصی به نام فضل‌الله استرآبادی متوفی در ۸۰۴ هجری قمری فرقه مذهبی حروفیه را تشکیل داد و شروع به انتشار عقاید خود کرد. و در اشعار و ادبیات فارسی اثری به جای گذاشت، کتاب «جاویدان کبیر» که به یکی از لهجه‌های محلی ایرانی نوشته شده است، از کتب دینی این فرقه محسوب می‌شود.^۲

«تسمیه این فرقه به حروفیه از این جهت است، که این فرقه به حروف بسیار اهمیت میدادند، و در آنها اسراری می‌جستند، و بعضی حروف را به بعضی اشخاص منتسب میدانستند.»^۳

در این قرن مذهب رسمی دربار شاهرخ مذهب سنت و جماعت بود، و اغلب علما و شعرا نیز پیرو این مذهب بودند، در عین حال کیش شیعه نیز در بعضی نقاط ایران چون خراسان و آذربایجان و عراق پیروانی داشت، اختلاف میان پیروان این دو مذهب را میتوان در ادبیات این عصر ملاحظه کرد، و رباعی منسوب به مولانا جامی بهترین شاهد این مدعا میباشد.^۴

در قرن نهم معماری و سرودن ماده تاریخ در زبان و ادبیات فارسی رایج و متداول گردید، و از تعداد گویندگان قصاید فارسی کاسته شد، غزل عرفانی و عشقی رواج یافت، و بیشتر شعرا در مدح و منقبت ائمه اطهار قصیده ساختند، که این شیوه به تدریج در دوران سلطنت صفویه صورت کلی و عمومی به خود گرفت، تا اینکه در قرن دهم به اوج عظمت خود رسید.^۵ در قرن دهم بازار شعر و ادب فارسی بی‌رونق

۱ - شعر فارسی در عهد شاهرخ تألیف دکتر یارشاطر صفحه ۱۹

۲ - کتاب ادوارد براون جلد سوم صفحه ۳۹۳

۳ - نقل عین عبارت از کتاب شعر فارسی در عهد شاهرخ از دکتر یارشاطر صفحه ۱۸

۴ - ای منبجه دهر بده جام میم - کآمد ز نزع سنی و شیمه قیم

گویند که جامیا چه مذهب داری - مدشکر که سگ سنی و خر شیمه نیم

شعر فارسی در عهد شاهرخ از دکتر احسان یارشاطر صفحات ۱۶ و ۱۷

۵ - تاریخ ادبیات دکتر فریور صفحه ۲۱۸

فصل ششم :

علت تشویق پادشاهان آسیای صغیر از شعرا و

گویندگان پارسی زبان

علت تشویق سلاطین سلجوقی آسیای صغیر از شعرا و گویندگان پارسی زبان مبتنی بر چند اصل بود: اولاً چون سلاجقه آسیای صغیر در ابتدای امر در دربار غزنویان و سلجوقیان ایران نشوونما یافته بودند، و در یک محیط فارسی زبان که شعر و ادب فارسی نقل مجالس و محافل اجتماعی آنان بود، زندگانی میکرده اند، از این جهت در ترویج شعر و ادب فارسی و تشویق و ترغیب شعرا و گویندگان فارسی زبان همت می گماشتند، و وسایل زندگی و رفاه حال این گویندگان را به خوبی تأمین مینمودند، بدیهی است اعمال و رفتار هر کس مولود محیطی است، که در آن تربیت یافته است. و چون سلاجقه آسیای صغیر تابع سلجوقیان ایران بودند، و زبان رسمی دربار سلجوقی زبان فارسی بود، به همین سبب آنان نیز در قلمرو خود وسیله نشر زبان فارسی شدند.

ثانیاً سلاجقه آسیای صغیر چون از حیث نسبت و اجداد منتسب به دربار ایرانی بودند، و با زبان و ادبیات پارسی مأنوس و مألوف شده بودند، لذا تمدن و ادبیات ایران را جزو آیین و رسوم پادشاهی خود میدانستند، و حتی بعضی از آنان نیز خود به فارسی شعر می گفتند، و با شعرا و ادبا تشریک مساعی و هم آهنگی داشتند.

ثالثاً نظر بر اینکه سلاطین سلجوقی آسیای صغیر وزرای دانشمند و شاعر پرور و ادیب نوازی داشتند، وجود آنان نیز در تشویق و ترغیب گویندگان پارسی زبان و

ترویج و توسعه ادبیات فارسی بی اثر نبود، و سبک نثر فارسی در کشور عثمانی و سلاجقه دوست مطابق کشور ایران پیشرفت میکرده است، چنانکه تاریخ ابن بی بی در قرن هفتم یعنی زمان سلاجقه و تاریخ هشت بهشت در قرن نهم یعنی زمان آل عثمان مؤید بارز این گفتار میباشد.^۱

زابعاً یکی از علل تشویق سلاطین سلاجقه و آل عثمان از شعر را و گویندگان پارسی زبان نفوذ روابط سیاسی بین پادشاهان همسایه و مکاتبات و مناظراتی است که میان آنان مبادله میشد. چنانکه قبلاً اشاره شد، میان تیمور و سلطان بایزید عثمانی همچنین میان قرايوسف و بایزید و بین سلطان احمد جلاير و بایزید و غیرهم مکاتبات و مراسلاتی به زبان فارسی رد و بدل شده است، بدین جهت در دربار سلاطین عثمانی چون به پارسی میبایستی نامه بنویسند، لازم میآمد، که منشیان نیز دستی در دربار خود نگه بدارند، و از آنها تشویق نمایند، چنانکه زبان پارسی در سراسر خاك عثمانی زبان علمی و ادبی محسوب میشد، و امتیاز و برتری خود را بر زبانهای عربی و ترکی ثابت و روشن میکرد.^۲

خامساً یکی از علل تشویق این سلاطین از شعر را باید شیوع و انتشار شعر و شاعری و نویسندگی دانست، این شیوع و انتشار عمومی بوده و منحصر به طبقه خاصی نشده بود، زیرا در میان همه طبقات و اصناف مردم از دانشمندان و عالم و عامی و شاه و وزیر و امیر، ذوق و شوق شعر دوستی و شاعر پروری مشاهده میشد. چنانکه در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) که مصادف با زمان سلطنت شاه رخ در ایران است، بعضی از پیشه‌وران کوچک و کارگران و لشکریان نیز به شغل شاعری اشتغال داشته‌اند. بطوریکه مولانا مشرفی که کاسه گرو مولانا قدیمی که نقاره‌چی بودند، شعر میگفتند.^۳ سادساً یکی دیگر از علل تشویق شعر را و گویندگان پارسی زبان را در دربار سلاجقه آسیای صغیر و عثمانی باید تعدد دربارها دانست، زیرا در این قرن چون امر

۱ - سبک شناسی مرحوم بهار (صفحه ۲۵۱ - ۳۰۰) جلد سوم

۲ - سبک شناسی مرحوم بهار جلد سوم (صفحه ۲۵۱) و تاریخ ادبیات آذوار در براون کتاب دوم (صفحه ۲۳۸)

۳ - ترجمه مجالس النفاثین حکیم شاه (صفحه ۴۲ و ۱۹۵)

وسلاطین متعددی از سلسله‌های مختلف در ایران و ممالک همجوار فرماندار بودند، به ناچار برای کسب شهرت و افتخار هر يك از این امرا و شاهان در تشویق شعرای پارسی‌گوی به یکدیگر سبقت می‌جستند، علی‌هذا سلاطین سلجوقی آسیای صغیر و عثمانی نیز از این سنت و قانون رقابت که امر طبیعی است، پیروی کرده به هر وسیله‌ای بود، شعرا و ادبای شیرین بیان فارسی‌گوی را به دربار خود می‌آوردند، و در انعام و اکرام و صلات و جوایز آنان در بیغ نمی‌کردند، چنانکه مرسلات بین بایزید سلطان عثمانی و مولانا جامی که با احترام تمام می‌خواست جامی را به دربار خود ببرد، بهترین شاهد این مدعا است. علاوه بر این، این امرا و شاهان و خاندان‌های بزرگ، وجود مردان شاعر و نویسند و فاضل را در دستگاه خود مایه افتخار شمرده از جمله لوازم و سایر مهم ریاست و املاک محسوب می‌داشتند، و هر يك می‌کوشیدند، که دربار و درگاه آنان از این لحاظ پر دربارهای دیگران امتیاز و رجحان داشته باشد، همین امر سبب شده بود که، سلاطین دربار سلاجقه آسیای صغیر و عثمانی نیز بر دیگران تأسی جسته در تشویق شعرا و گویندگان پارسی‌زبان بذل توجه بیشتر نمایند و در شعر و ادب پارسی عدهٔ بی‌شماری را وادار به تحقیق و تتبع و تألیف و تدوین کتب فارسی کنند، و شاعران و نویسندگان بیشتری به دربار خود بیاورند، تا بدین وسیله کسب شهرت و افتخار نمایند.

سابقاً صدور و امرا و سلاطین وقت در هر نقطه‌ای از ایران و ممالک همجوار که حکومت می‌کردند، به داشتن شعرا و نویسندگان بزرگ در دربار خود علاقه و میلی فراوان داشتند. زیرا احداً بی‌عزای آنان را وسیلهٔ عظمت و شهرت و افتخار خود نمی‌انگشتند، به همین علت سلاجقه آسیای صغیر و سلاطین عثمانی نیز که بعدها جانشین آنان شده بودند، از این موضوع غافل نبوده در نتیجه احساس احتیاج به وجود شعرا و پارسی‌گوی صلات و جوایز گران بها به آنان عطا می‌کردند، چنانکه سابقاً در شرح

۱ - شعر فارسی در عهد شاهرخ تألیف دکتر یارشاطر (صفحه ۶۰) و تاریخ ادبیات ادوارد

براون جلد سوم (صفحه ۳۲۵)

۲ - تاریخ ادبیات دکتر صفا جلد دوم (صفحه ۳۲۵)

فضایل و مناقب سلطان علاءالدین کیقباد و عزالدین کیکاوس و غیرهم به این نکته اشاره شد. باید دانست، که رقابت میان امرا و شاهان و حکومت‌های مختلف در استقبال شعرا و نویسندگان به حدی بود، که گاهی اوقات اصرار در این قسمت به کشمکشهایی منجر میشد، چنانکه کشاکشها و جدالهای محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان از سلسله اتابکان آذربایجان بر سر شعرا بهترین دلیل اثبات این موضوع میباشد.^۱

۱- رقابت میان امرا و شاهان در استقبال از نویسندگان و شعرا

در این بخش از کتاب، ما به بررسی رقابت میان امرا و شاهان در استقبال از نویسندگان و شعرا می‌پردازیم. در این رقابت، امرا و شاهان سعی می‌کردند تا با استقبال از نویسندگان و شعرا، شهرت و اعتبار خود را افزایش دهند. این رقابت در سده‌های مختلف تاریخ ایران به شکل‌های مختلفی بروز کرده است. در سده‌های اولیه، امرا و شاهان با استقبال از نویسندگان و شعرا، سعی می‌کردند تا با افزایش شهرت و اعتبار خود، به اهداف سیاسی و نظامی خود دست یابند. در سده‌های بعدی، این رقابت به شکل‌های دیگری بروز کرده است. در سده‌های اخیر، امرا و شاهان با استقبال از نویسندگان و شعرا، سعی می‌کردند تا با افزایش شهرت و اعتبار خود، به اهداف سیاسی و نظامی خود دست یابند. در سده‌های اخیر، این رقابت به شکل‌های دیگری بروز کرده است.

فصل هفتم :

رقابت بین زبان فارسی و زبان ترکی در این دربار

چنانکه در سابق اشاره رفت ، سلاطین سلجوقی آسیای صغیر یا از حکومت مرکزی سلجوقی تابعیت مستقیم داشتند ، و یا اینکه پرورش یافته آنان بودند ، و نظر بر اینکه زبان رسمی دربار سلجوقی زبان فارسی بود ، بدین جهت سلاطین و حکومت‌های تابع آنان هم در آسیای صغیر زبان فارسی را زبان رسمی دربار خود قرار داده بودند .

این سلاطین نیز مانند سلجوقیان مرکزی در قلمرو حکومت و سلطنت خود وسیله نشر و رواج زبان فارسی شدند ، چنانکه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم در آسیای صغیر عده کثیری از نویسندگان بزرگ زبان و ادب فارسی ظهور کردند ، و آثار نفیسی در این زبان از خود به یادگار گذاشتند .^۱

علاوه بر این بطور کلی اغلب ادبا و نویسندگان و شعرای کشور عثمانی از شعر او نویسندگان ایرانی پیروی میکردند ، چنانکه در دربار عثمانی زبان فارسی زبان علمی و ادبی عثمانیان محسوب میشد ، و با زبان عربی رقابت میکرد ، حتی سلاطین آل عثمان خود به فارسی شعر میسرودند ، و به پارسی مینوشتند . فقط گاهی اوقات در مواقع قهر و غضب عنان اختیار را از دست میدادند ، و به زبان ترکی نامه می نوشتند ، مجموعه منشآت فریدون بیگ تأثیر زبان فارسی را در زبان ترکی به خوبی آشکار میسازد . و این تأثیر به حدی است ، که در سایر زبانها نظیرش پیدا نمیشود . باید دانست که شعر ترکی در این دربارها در مرتبه دون شعر فارسی قرار گرفته بود ، چنانکه

۱ - تاریخ ادبیات دکتر صفا جلد دوم (صفحه ۳۳۲) - ذیل شعر فارسی

سلطان سلیم که از مقتدرترین پادشاهان آن کشور به شمار میرفت، و صاحب طبع شعر بود، در شعر پارسی از خواجه خافض و کمال و خسرو پیروی کرده است، و دیوان فارسی او برای این ادعا شاهد بارزی است.^۱ در قرن پانزدهم میلادی نفوذ ادبی زبان پارسی در مه‌الک همسایه ایران مانند آسیای صغیر به اندازه‌ای است، که در هیچ دور دیگری نظیر آنرا نمیتوان مشاهده کرد، و این سبک و اسلوب فارسی به تدریج در تمام مه‌الک آسیای مرکزی و غربی ثابت و برقرار شد، و از آنجائی که زبان فارسی دارای حسن تعبیر و اصطلاحات لطیف میباشد، زبان ترکی را تحت تأثیر عمیق خود قرار داده است.^۲ نظم و نثر ترکی چه در ایران و چه در دیارهای آسیای صغیر و مه‌الک همچو ارچندان رونق و شیوعی نداشت، و کتاب‌هایی هم که به وسیله دانشمندان عثمانی به زبان ترکی تألیف می‌یافت، به خط پارسی بود، و حتی خط ثلث و نسخ هم که در دوره امیر تیمور و پسرش شاهرخ در ایران با پیشرفت قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شد، در خاک عثمانی نیز این دو خط را به شیوه باقوت مستعصمی از ایرانیان تقلید کردند، و در آن کشور بیش از ایران نضج و رواج گرفت.

از اینجا می‌توان استنباط کرد، که خط و زبان پارسی در ترک‌های آسیای صغیر تأثیر به‌سزائی بخشیده بود. و بدین سبب مردم و سلاطین خاک عثمانی بی‌اختیار تحت تأثیر گویندگان پارسی زبان قرار گرفته به گفتن اشعار فارسی و تنظیم و تدوین در اوین شعر و کتب نثر مبادرت می‌کردند.^۳ در قرن نهم هجری دو زبان فارسی و ترکی در ترکستان و ماوراءالنهر نیز انتشار و رواج کامل داشت، و عده بسیاری به این دو زبان تکلم می‌کردند، و آثاری می‌نوشتند، ولی چون زبان فارسی از حیث اصطلاحات لطیف و تشبیهات و تعبیرات متناسب محاسن زیادی را دارا بود، بیش از زبان ترکی مورد استعمال واقع شده است، چنانکه امرای ترک‌مانند بایسنقر و الغریک

۱ - ترجمه مجالس الفناکس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۰) و سبک‌شناسی

مرحوم بهار جلد سوم (صفحه ۳۰۰)

۲ - تاریخ ادبیات ادوارد برهان جلد سوم (صفحه ۵۲۳ = ۵۶۱) - ۲

۳ - سبک‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم (صفحه ۲۴۴) (۱۳۶۱ شمسی) - ۳

و سلطان حسین بایقرا و سایرین همه به زبان فارسی مقاصد و مطالب خود را بیان می کردند. علاوه بر این در دربارهای آسیای صغیر که امرای و حکام و سلاطین همه ترک بودند، زبان فارسی را زبان رسمی و علمی و ادبی دربار خویش محسوب می داشتند، و کلیه مراسلات و مکاتبات دولتی بنا بر این زبان نوشته می شد، بنا به روایت ادوارد براون^۱ در تاریخ ادبیات خود، شهر هرات در روزگار سلطنت سلطان ابوالغازی حسین (۸۷۸-۹۱۲ هـ/۱۴۷۳-۱۵۰۶ م) در ظهور و پیشرفت ادبیات ترکی عثمانی مؤثر بوده است، و مستر گیب^۲ در کتاب (تاریخ شعر عثمانی) خود از نفوذ جامی و میرعلیشیر نوائی در ادبیات ترکی سخن رانده و گفته است: که این دو نویسنده فاضل در راهنمایی ادبیات ترکی عثمانی به منزله دوستاره درخشانی می باشند. (۱۶۰۵-۱۴۵۰ م) در نیمه دوم قرن نهم هجری دو نفر از سلاطین عثمانی یکی سلطان محمد فاتح و دیگری سلطان بایزید دوم شهرت و آوازه فضایل مولانا جامی را که از شرق ایران تا آسیای صغیر پیچیده بود، شنیده و او را به وسیله مراسلات محترمانه به آن دیار دعوت کرده بودند، و این نامه ها هر دو از طرف سلاطین عثمانی به فارسی نوشته شده است، و در منشآت فریدون بیگ دیده می شود، از دو نامه مزبور برمی آید، که در دربار عثمانی نسبت به مولانا جامی حرمت و اکرام بسیاری قائل بودند، و در انعام و الطاف شاهانه به هیچ وجه دریغ روا نداشته اند. و دو نفر از ادبا و فضایل ایرانی نژاد نیز، یکی جلال الدین دوانی حکیم معروف و دیگری فریدالدین احمد تفتازانی مشهور مورد اغراض و اکرام بایزید دوم قرار گرفته اند، و همه اینها تأثیر زبان و ادب فارسی در زبان ترکی و تفوق آن را می رساند. بدیهی است احضار و دعوت این فضلا و ادبا و شعرای پارسی گوی به دربارهای عثمانی به خاطر شهرت عالمگیرشان بود، که در زبان و ادب فارسی داشته اند.^۳

۱ - ترجمه تاریخ ادبیات براون جلد سوم (صفحه ۴۶۸).

۲ - تاریخ شعر عثمانی مستر گیب جلد اول (صفحه ۷۸۸).

۳ - تاریخ ادبیات براون جلد دوم (صفحه ۴۷۰) و کتاب از سیدی قاجامی تألیف

علی اصغر حکمت (۴۴)

یابد. دانست که مطابق اظهار نظر گیب در کتاب خود موسوم به تاریخ شعر عثمانی^۱ موجد اصلی شعر ترکی در کشور عثمانی نیز يك نفر ایرانی به نام سلطان ولد پسر عارف نامی مولانا جلال الدین محمد بوده است، که مستر گیب آن را شاخه‌ای از شعر فارسی به‌شمار می‌آورد، که از سال ۱۳۰۰ تا ۱۸۵۰ میلادی به تدریج مایه و قوتی پیدا کرده است. دیگر اینکه سرودن اشعار ترکی جغتائی در عصر شاهرخ پسر تیمور در ایران رواج یافت، و امیر علیشیر نوائی و سایر معاصرین او نیز در پیشرفت آن اهتمام ورزیدند، تا اینکه به تدریج دامنه‌اش به کشور عثمانی کشیده شد، و آنجا نیز به ترجمه کتب پارسی و تدوین دواوین به زبان ترکی اقدام کردند. ولی این نکته را باید خاطر نشان کرد، که در حقیقت شعرای ترکی گوی و شعر ترکی کاملاً تحت تأثیر شعر فارسی قرار گرفت، و می‌توان گفت که شعرای مزبور فقط الفاظ و عبارات فارسی را به ترکی ترجمه و تبدیل کردند، و گاهی بعضی کلمات را عیناً به زبان فارسی در شعر خود به کار بردند، و در واقع شعر ترکی از حیث صورت و معنی تحت تأثیر کامل شعر فارسی واقع شده است. می‌توان به صراحت گفت، که شعرای ترکی گوی به جز تبدیل الفاظ کبار دیگری انجام نداده‌اند.^۲ اینک برای اثبات این ادعا چند بیت از اشعار ترکی شعرای آسیای صغیر را در اینجا تجزیه و تحلیل می‌کنیم:

از احمد داغی:

اهل دل تربیتی لایق ادر جانانسنی

معرفت و اصل ادر صحبت جانانسنی.

در بیت فوق که مطلع يك غزل است کلمات اهل، دل، تربیت، لایق، جانان، معرفت، اصل، صحبت، جانان همه کلمات فارسی می‌باشند. فقط کلمه (ادر) به معنی می‌کند، و (سنی) به معنی ترا و (ی آخر) کلمه تربیت که به جای کسره اضافه فارسی

- ۱ - تاریخ شعر عثمانی گیب جلد اول (۱۴۹ - ۱۶۳)
- ۲ - شعر فارسی در عهد شاهرخ (صفحه ۶۴) و تاریخ ادبیات براون جلد سوم (صفحه ۴۶۸)
- ۳ - دیوان ترکی احمد دامی فزلیات چاپ استانبول ۱۹۵۲ (صفحه ۱۱۵)

است در بیت مزبور فوق ترکی هستند و باز در قصیده ای که به نام سلیمان بن ایلدرم
بایزید ساخته این مدعا صدق می کنند و این چند بیت از آن قصیده تجزیه و تحلیل
می شوند:

مملکت یدی آتادان ملکی در موروث انک
تاج و تخت و سلطنت هم دفتر دیوان اکا
استاول که چرخ گری دشندن داد آلمور هر میر نفس
اول که قسمت از لدن حکم له فرمان اکا
استاول که منصوبی عطا در فائنه مخصوص انک
دولت و بخت و سعادت دانش و عرفان اکا
که در این سه بیت نیز کلمات مملکت، ملک، موروث، تاج، تخت، سلطنت،
هم، دفتر، دیوان، چرخ، هر، نفس، قسمت، از لدن، حکم، فرمان، که، منصوب،
عطا، ذات، مخصوص، دولت، بخت، سعادت، دانش، عرفان کلمات فارسی هستند و
جز تبدیل لفظ کاری انجام نیافته است. بیا این که در آثار منشور همان شاعر مثلاً در کتاب
وسيلة الملوك لاهل السلوك بعد از بسم الله الرحمن الرحيم چنین شروع می کند: «حمد
بی پایان و نامعدود و ثنای بی غنایات و نامحدود، اول خالق بی همتای معبود و رزاق
بی فنای موجود اوزرنه اولسون کم هزاران هزار سال الی آخر» که در اینجا میان
کلیه کلمات بیش از چهار کلمه (اول - اوزرنه - اولسون - کم) ترکی نیستند. از
مولانا حامدی:

زهی مهر رخ کو کلم سواجی
بلی مصباح ادر روشن زجاجی
منور - بلی - مصباح - روشن - زجاج - سواجی - زهی - مهر - رخ - سراج - سورشیده
تاج - منور - بلی - مصباح - روشن - زجاج کلمات فارسی میباشند و بقیه کلمات نیز ترجمه

۱- دیوان ترکی احمدی قشاید چاپ استانبول ۱۹۵۲ (صفحه ۱۴۲)

۲- کتاب وسیلة الملوك لاهل السلوك احمدی چاپ استانبول (صفحه ۲۲۵)

۳- به نقل از دیوان مولانا حامدی چاپ استانبول ۱۹۴۰ (صفحه ۵۳۳)

کلمات فارسی به ترکی محسوب میشوند و شاید در صورت تحقیق زیاد بعضی از کلمات ترکی هم ریشه فارسی داشته باشند.

از مولانا باقی، هر درد و هر سقامتہ خانق طیب اولور، الامریض عشقه بولنمز دوابلور، که در بیت بالا کلمات هر - درد - سقامت - خانق - طیب - الامریض - عشق - دوا - فارسی و کلمات (اولور - بولنمز - بلور و ه آخر کلمات سقامت و عشق) ترکی هستند. که به معنی ب فارسی است. و یا در این بیت:

نوبهار آچدی جمالک مصحفندن بز ورق
اول ورقدن بشلدی گلشنده بلبلر سبق
گل گل اولدی باده عشقکله روی گلستان
تاب میدن درجین غنچه ترده عرق

در این دوبیت مولانا باقی کلمات، نوبهار - جمال - مصحف - ورق - گلشن - بلبل - سبق - گل - باده - عشق - روی - گلستان - تاب - می - جبین - غنچه - تر - عرق، کلیه فارسی هستند، و کلمات، (اول - بشلدی - آچدی - اولدی - ترکی بوده عیناً از فارسی ترجمه شده اند. پس از اینجا به خوبی روشن میشود، که گویندگان ترکی در آسیای صغیر جز تبدیل الفاظ کاری انجام نداده اند، گذشته از این موضوع مراسلات و مکاتبات و فتحنامه‌ها و سایر اسناد و نامه‌های رسمی دولتی که در مجموعه منشآت فریدون بیگ گردآوری شده است، خود دلیل بارز بر تفوق و برتری زبان فارسی بر زبان ترکی است، حتی نامه‌های داخلی هم که مابین سلاطین و حکام آنان مبادله شده است، همه به زبان شیرین فارسی نوشته شده سبک نثر آن دوره را مانند یک ادیب و نویسنده ایرانی رعایت کرده اند، و مانند منشیان خوش ذوق و بلاغت شعرا ایران به تحریر این مراسلات و نامه‌های دولتی مبادرت ورزیده اند. حتی در دربار مقتدرترین سلاطین عثمانی شعرائی به دربارشان راه می یافتند، و به گفتن مذایح و قصاید فارسی اقدام می کردند، و آنها را به شاه تقدیم مینمودند. چنانکه قبلاً گذشت، خواجه اصفهانی قصیده فارسی

۱- به نقل از دیوان باقی چاپ آلمان ۱۹۱۱ (صفحه ۶۳۵)

۲- به نقل از دیوان باقی چاپ آلمان (صفحه ۴۳۶)

در نهضت سلطان مظفر گفته بود، و حامدی از شعرای آسیای صغیر در مدح سلطان محمد غازی اشعار فارسی گفته و مولانا قبولی از شعرای آن کشور به نام سلطان محمد مدایحی به فارسی گفته است. (در اینجا بی مناسبت نیست که چند فقره از نامه های رسمی سلاطین و حکام آسیای صغیر را که به فارسی نوشته اند، نقل کنیم، تا بر ای ارباب فضل و صاحبان ذوق این رقابت محسوس زبان فارسی با زبان ترکی و همچنین تفوق و برتری آن بر زبان ترکی معلوم و آشکار گردد.^۲ بسیاری از این مراسلات و نامه ها مراسلاتی است که میان سلاطین آل عثمان و پادشاهان صفویه رد و بدل شده است، و با اینکه سلاطین صفویه ترك بوده به زبان ترکی در دربار خود اهمیت فوق العاده قائل بودند، و در ترویج و پیشرفت آن میکوشیدند، مع هذا سلاطین عثمانی به خلاف آنان سعی میکردند، که نامه های خود را به فارسی بنویسند و زبان فارسی و زبان علمی و رسمی خود و انمود نمایند، چنانکه مراسلاتی که سلطان بایزید با جامی و جلال الدین دوانی و فریدالدین احمد نغزازانی داشته است، این موضوع را تا اندازه ای ثابت و روشن

۱- تاریخ ادبیات براون از آغاز عهد صفویه جلد چهارم (صفحه ۷۸) دیوان حامدی و قبولی (صفحه ۶۹-۳۴)

۲- صورت نامی که سلطان محمد غازی در جواب ذراعت نامه محمد بیگ قرمان اوغلو فرستاده است، صداقت نامه اخلاص بیان که از جانب عالیهان مکرمت عنوان امیر اکرم الوالی مکرم اهدل حکام انام و زبده دوستان مودت پیام شمس الدین محمد بیگ دام اقباله معسوب عمده المعتمدین حاجی بگه عموجه اعاده الله بالخیر ارسال شده بود در ایمن اوقات رسید، و موجب زیادتى اتحاد و یکجتهى شد و هدیه مقبوله بجهت رکاب خاصه همایون مقرر گشت اما از اجناس حیول عربی و قرامانی مقداری که لازم بود دفتر کرده بجهت خریداری با مبلغ دو خروار زر عثمانی پولاد سراج را بمشاهدالینه رفیق کرده شد که بموجب دفتر خریداری نموده عودت کند ان شاء الله تعالی یقین که شیوه امداد اظهار خواهند آورد و چون در دفع غوغای مرجوم موسی چلبی جناب حمزه بك ولد از میر دهم نیکو خواهی بجای آورد او را از مره مخلصان معدود کرده سبیل مخالفت را باوی مسدود سازند و بالجمله در اتحاد گوشند تا موجب رفاهیت انام گردد کتب الامر العالی اعلی الله شانه فی اوائل رجب المرجب سنة ثمان عشر و ثمانمائة.

(۱۴۳-۱۴۲۱ هـ) (۱۴۳-۱۴۲۱ هـ) (۱۴۳-۱۴۲۱ هـ) (۱۴۳-۱۴۲۱ هـ)

نقل از منشآت فریدون بیگ (صفحه ۱۴۳)

میکند^۱ و همچنین حاکم ارضروم که به دربار سلطان مرادخان غازی نامه فرستاده به فارسی است و باز این نظر را تأیید میکند^۲.
 آقای دکتر یارشاطر نیز در کتاب (شعر فارسی در عهد شاهرخ) درباره شعرای ترکی گوی دوره تیموری در ایران در قرن نهم اظهار نظر می کند، و چنین میگوید: «قول پادشاه کوردی فرانسوی، Pavet de Courteille مترجم ماهر با برنامه به زبان فرانسه در باره میرحیدر معذوب، از شعرای ترکی گوی دوره تیموری، در باره همه شعرای ترکی گوی این دوره صدق میکند، و آن این است: قول پادشاه

- ۱- تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم (صفحه ۷۲)
- ۲- منشآت فریدون بیگ (صفحات ۹۶-۹۷) و این نامه حاکم ارضروم از نظر اهمیت سبک نشر و عبارت پردازی در اینجا درج میشود:

صورت نامه ای که از طرف حاکم ارضروم بحضرت سلطان مرادخان غازی فرستاده شده است بندگی و خاکساری و چاکری و جانشپاری خالی از خود فروشی و خویشمن داری بمن عرض گماشتگان درگاه جهان مداری خلافت شماعی حضرت خداوند گاری کامکاری الله یخلد ظله العالی با آداب خضوع و مراسم خشوع رسانیده و این کینه دولتخواه که نهال هواداری حضرتش را در عرصه ضمیر مغروس گردانیده است درگاه آسمان بسارگاه بچاروب مزگان رفته و آناء اللیل و اطراف النهار، بوظایف بهروزی و مراسم ثناء اندوزی دوام دولت و ثبات رفعت شیده الله قواعد ارکانها و مهد معاهد بنیانها مواظبت و مداومت مینماید بمنزاجات و شرف استجابت لاحق و متصل باد بهمد از عرض عبودیت بررای جهان آرای ارکان دولت اعز الله انصار هم اشعار میدارد که چون در این وقت عمدة الفواری ابراهیم را بشرف بساط بوسی آن خداوند گاری معدلت شعاری خلد الله ظله السامی فرستاده شد واجب دید خود را مذکور خاطر فیاض گردانیده در زمره دولتخواهان صادق الاخلاص متداخل داشتن تا از کمال الطاف شاهانه دائماً در گوشه ضمیر مندرج گردانیده در سلك منشیان مثبت نفرمایند چه از آن سبب آسمان معدلت و آستان مکرمت همان شمه لطیف و احسانی ملحوظت تاجان در تن و روان در بدن است در جاده عبودیت و اخلاص ثابت قدم و راسخ دم خواهد بودن بواقی حالات را بمشافهه بدان حضرت ایراد خواهد کرد براین موجب که تحقیق و یقین حاصل گردد که این بنده را دائماً بمائلا و وحی کردار و مخاطبات الهام آثار مشتمل بشرف یادداشت و حسن التفات مفتخر و مباهی و مستظهر مستبشر خواهد فرمودن در این صحبت بزیارت املال رعونت داشته مأمول عفو است که ابدالابدين ساکنان روی زمین فرمانبردار رای رزین باد بمحمد و آل و صحبه الامجاد. (به نقل از صفحه ۹۶ و ۹۷ منشآت فریدون بیگ متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی) به شماره ۴۹/۳۳ ج

دوگورنی: «بی تردید میتوانم بگویم که شعر میرحیدر برای من در درجه دوم اهمیت قرار دارد، چه اساس آن از حیث معانی و تمایلات عرفانی و تشبیهات و اساساً سبک کاملاً فارسی است، میرحیدر به فارسی فکر کرده و به ترکی نوشته است، مهارت او در زبان ترکی کمتر از رقیب او میرعلیشیر نیست و هر دوی ایشان از منابع ایرانی ملهم اند، چنانکه همین ائتمه در باره نویسندگان ترك زبان که در قرن پانزدهم میلادی در دربار امرای تیموری شهرت یافته اند نیز صادق است.^۱ پس از اینجا معلوم میشود که زبان و ادبیات فارسی نه تنها در آسیای صغیر بلکه در تمام قلمروها که با زبان ترکی رقابت میکرد، آن را تحت تأثیر عمیق خود قرار داده است، و بنابر روایت ادوارد براون^۲ در تاریخ ادبیات خود سلطان سلیم اول حتی در هنگامیکه با ایرانیان جنگ میکرد زبان فارسی را برای انجام دادن مقاصد ادبی به کار میرده است، در خاتمه باید تذکر داد، که در قرن نهم هجری زبان فارسی در زبان ترکی تأثیر زیادی کرده است، و در کمتر دوره ای میتوان نظیر این نفوذ ادبی زبان فارسی را در ممالک مجاور مانند ترکیه و هند مشاهده کرد.^۳

۱ - به نقل از شعر فارسی در عهد شاهرخ (صفحه ۹۴)

۲ - تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد اول (صفحه ۱۳۱)

۳ - تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم (صفحه ۵۴۲)

بخش دوم

فصل اول

کلیاتی در باره شعر و شاعری در قرنهای نهم و دهم در

آسیای صغیر

چنانکه پیش از این در بخش اول اشاره رفت، سلاطین آل عثمان که بعد از انقراض سلاجقه در آسیای صغیر دولتی به نام دولت عثمانی تشکیل دادند، و به تدریج صاحب قدرت و شوکتی شدند، در دربار خود شعرای پارسی گوی و ادبای پارسی نویس را پذیرفتند، و در ترویج شعر و ادب فارسی و ترغیب و تشویق پارسی گویان که از نقاط دور دست به آن دربار روی می آوردند، همتی به سزابه کار بردند. گاهی اوقات اتفاق می افتاد، که خود سلاطین عثمانی نیز چنان تحت تأثیر زبان شیرین فارسی قرار می گرفتند، که به گفتن اشعار فارسی مبادرت می کردند، و در تدوین و تنظیم دواوین برای مطالعه خود و دیگران از هیچگونه مساعدت و بذل توجه دریغ نمی داشتند، شعرا و نویسندگان کشور عثمانی نیز مانند سلجوقیان و به پیروی از روش آنان عیناً شیوه و سبک گویندگان و نویسندگان ایرانی را سرمشق خویش قرار میدادند، و گاهی از شعرای عرفانی چون مولوی و جامی و حافظ اقتباس و تتبع می کردند. در این دوره سلاطین آل عثمان ادبا و شعرا و دانشمندان ایرانی و پارسی گوی را مورد تکریم و تعظیم خاص قرار میدادند، و از اعطای صلات و جوایز در حق آنان کوتاهی روا نمیداشتند چنانکه دوفنر از دانشمندان ایرانی نژاد یکی جلال الدین دوانی و دومی فریدالدین احمد تفقازانی مورد تفقد و احترام سلطان با یزید و سلطان

محمد عثمانی قرار گرفته با آنان به مکاتبه و مراسله میپرداخته‌اند.^۱

نگفته نماند که این مکاتبات با امور سیاسی ارتباطی نداشت، و فقط به خاطر فضل و ادب دانشمندان ایرانی از طرف سلاطین عثمانی به رشته تحریر در می‌آمد. چنانکه بنابه نقل فریدون بیگ در منشآت^۲ خود بایزید به مولانا جامی هزار فلورن^۳ و به جلال‌الدین دوانی پانصد فلورن با ادب و احترام صله فرستاده است و هنگام بازگشت مولانا جامی از سفر مکه معظمه سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی در کشور خود دستور داد که در حق مولانا جامی احترامات لازمه را مراعات و منظور دارند، علاوه بر این عنایت، سلطان محمد خواجه عطاء الله کرمانی را با پنجهزار سکه طلای نقد و وعده یکصد هزار سکه طلای دیگر به شام گسیل داشت، تا شاعر عالیقدر ما را به کشور عثمانی ببرد، و مردم آن دیار را از فیض زیارت و انفاس قدسیه او محفوظ و پیر معینه سازد، ولی مولانا جامی قبل از آنکه خواجه کرمانی به دمشق رسد، از راه حلب به سوی تبریز رهسپار شده بود، که پس از استماع این خبر رساله ارشادیه خود را با قصیده مدحیه به دربار آن پادشاه ارسال داشت که مطلعش این است:

طاب ریاء ای نسیم شمال قم و مسرنحو کعبه آلامال.^۴

مولانا جامی برای مرتبه دوم از طرف سلطان محمد به کشور عثمانی دعوت شد، وی به قصد ملاقات آن سلطان از خراسان به سوی استانبول رفت، اما در قونیه خبر فوت سلطان محمد را شنید، و به هرات بازگشت، و در همانجا در روز جمعه هجدهم محرم سال ۸۹۸ هجری در سن هشتاد و یک سالگی بدرود حیات گفت.^۵ بدین ترتیب برای ما روشن میشود، که شعر و ادب فارسی نه تنها در ممالک فارسی زبان بلکه در کشورهایی که زبان مادری و ملی و رسمی آنها ترکی بود، رواج و رونقی داشت،

۱- تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم (صفحه ۴۷۱) و طبقات سلاطین اسلام (صفحه ۱۶۹)

۲- منشآت فریدون بیگ منشی طبع استانبول (صفحه ۳۶۱)

۳- فلورن: زرمسکوک رایج آن عصر بود.

۴- مقدمه دیوان مولانا جامی بقلم پژمان (صفحه ۴۹۵)

۵- مجمع الفصحاء جلد دوم (صفحه ۲۱)

به حدی که شاهان و امرا را وادار می کرد که دانشمندان و شعرا را ایرانی و پارسی گویند را با قزاقستان تحف و هدایا و وجه نقد به کشور خودشان دعوت کنند، و از وجود آنان کسب فیض نمایند. مکاتبات و مراسلاتی که در این زمینه در منشآت فریدون بیگ ضبط شده است، بهترین شاهد این مدعا می باشد.

۱ - در اینجا بی مناسبت نمی بینم که دو فقره از نامه های را که میان مولانا جامی و سلطان بایزید عثمانی مبادله شده است، از کتاب منشآت فریدون بیگ نقل کنم:

نامه دوم سلطان بایزید عثمانی به مولانا جامی: «چون بیا من توفیقات سبحانی و محاسن تأییدات آسمانی بر ضمیر مثر ما که مرآت آیات و مشکوة اشعة لمعات الهامات است محقق و مبرهن است که دوام ایام دولت و کامکاری و ثبات اعوام سلطنت و تاجداری بیمن نعم غالیه و منن هم از خواطر سامیه ارباب کشف و کرامات و اصحاب وجد و حالات که در حال تلهیم تجارة و لایع عن ذکر الله وصف حال ایشان است منوط و مربوط است، و هر دولت مند سعادت شمار و خردمند بختیار دست اعتصام بعروة الوثقی و جبل المتین محبت این گروه باشکوه زدهمه اسباب عزت اورا میسر و مهیا و هر روز به فتوحات بی اندازه و سعادت تازه مبشرومهناست و الحمد لله علی توالی آلاءه و تقالی نعمائه که این مقال مصدوقه حال فرخ قال فرخنده مالما است که کسوت والای خلافت و خلعت مطرای سلطنت بطرازا کرام و اعزاز این قرقة ناجیه مطرز گردانیده ایم و خلوص بیت با این جمع که از آلائش منفرد و بهر خصال حمیده و ستایش مزیده ستوده اند به تخصیص عالیجناب ولایت مآب هدایت بناء ارشاد و دستگاه قدوة ذوی الفضل و الکمال زبده اولی الکشف و الحال المقتبس من الفوار فیضه اهل الزمان مولانا نورالملک والدین عبدالرحمن ادام الله تعالی برکات ایام الشریفة ماتلالا الذیران در مرتبه اعلی و درجه اقصی است و در هر روز سمت تضاعف و صفت تزیاید به پذیرد و خصوصاً در این ایام فرح انجام که از روائج انفس متبرکه و نتایج ابکار افکار مبارکه کلیات جامع الکمالات که ایات آن در احکام به مثابه قواعد بیت المعمور و زواهر جواهر، عقود منظومه آن به مرتبه نظم قلابد خوری قصور و در غرض معانی در آن کالو لؤلؤ المنشور بنایید ملهم توفیق از عالم غیب و نزاهت به ترجمانی زبان بلاغت به واسطه خامه عنبرین عمامه به خطه خط آمده مصراع:

بارک الله خامه دربار او

بیت

برویش نور تجلی تافته بهره از علم لدنی یافته

روزانه پایه سریر خلافت مصر ساخته رسید و بهیمن مطالعه شریف مخصوص شده

هم چنین مولانا حامدی که در زمان سلطان محمد عثمانی به کشور آسیای صغیر سفر کرده بود، در مدح سلطان محمد اشعاری گفته و در مقطع هر غزل نام ممدوح خود را ذکر کرده است:

غوث ملوک عالم کو مهدی زمان است

سلطان محمد بن سلطان مرادخان است.^۱

هم چنین فقیه نامی عثمانی مؤیدالدین عبدالرحمن چلبی که در عصر سلطان

نصایح و مواعظ که در آن مندرج بود بسمع رضاشنید بسی مفید و مستحسن بود بیت :
چنان داد سخن داده است جامی کز آن شد تازه ارواح نظامی
موجب مزید فنون اعتقاد گشت از فیضان زلال نوال پادشاهی مبلغ یک هزار فلوری که نقد
تمامی عیار و سکه اعتبار از نام نامی ما یافته به رسم انعام فرستاده شد تا کمال عواطف خسروانی
درباره خود مشاهده نماید و به دعاوی دولت جاودانی افزایش و السلام

جواب مولانا جامی به نامه سلطان بایزید

دعائی که ورود ساکنان ملکوت و ثنائی که ذکر سبحان صوامع جبروت بوده باشد با
انواع خلوص درویشانه و اصناف خشوع فقیرانه ثار مجلس عالی اعلیحضرت سلطانی
خداوند گاری اسلام پناهی خلد علی السامی گردانیده همواره گوشه نشینان کنج قناع و متوطنان
نواپای بقاع را دعاگوی جانی و ثناخوان جنانی امور دینی و دنیوی عالیشانان شناسند امید
که لطف باری یاری کرده مقبول در گاه حضرت عزت عزت اسمائه گردد بحق حقه و بنیه و ذویه
از تشریف تضعیف احسان بیکران و تبلیغ یرلیغ مکرمت عنوان سعادت فرود و گفت: نظم
جامی کجا عطای شه روم از کجا کاین لطف غیب میرسدش از ره عموم
هر چند بود سخت گریزان دلش ز نقد نرمش نمود کیسه زر، مهرش، چو موم
در زهد جو فروشی او کاست لاجرم گندم نمای گشت به آفاق آراین رسوم
زین تنگنای سرخ شد آخر چنان غنی ترسم که حب مهال کند درویش هجوم
تعداد آن نمیرسد از عقل گویمش به شمار هست کم ز تبه محصول ملک روم (؟)

و چون دارندگان رقعۀ نیاز درویش محمد بدخشی زید تقواء با جمعی از فقرا عزم
حجاز کرده بودند و شاید که در ذهاب و ایاب عبور ایشان به آنطرف واقع شود و بشرف
دعا گوئی مستعد شوند در آنکه نظر عنایت مصروف احوال و جمعیت اطوار آن جمع پریشان حال
خواهد گشت شبهه ای نیست بعنایة الله و حسن توفیق فلاح و من الملك ان یفوح من البدران
یلوح والامرألی، به نقل از منشآت فریدون بیگ جلد اول (صفحه ۳۶۱).

۱ - دیوان حامدی چاپ استانبول (صفحه ۵۷)

بایزید دوم شهرت پیدا کرد، در سال (۸۸۳) هجری از کشور خود به قصد تحصیل دانش مهاجرت کرده مدت هفت سال در شهر شیراز اقامت گزید، و در محضر مولانا جلال‌الدین دوانی دانشمند معروف تلمذ کرد.^۱

بعضی از شعرای دربار آل عثمان به اشعار شعرای پارسی‌گوی ایرانی جواب گفته‌اند، و از اشعار آنان استقبال کرده‌اند، مولانا قبولی که از شعرای عصر سلطان محمد فاتح می‌باشد، قصیده‌ای در جواب کمال اسماعیل گفته است که در دیوان فارسی او چاپ شده است، و نیز بعضی از شعرای آستینای صغیر از سبک و شیوه حافظ و کمال و خسرو پیروی کرده برخی نیز خود دایمرو و مرید خاص و مقلد عارف نامی مولانا جلال‌الدین محمد شمرده‌اند، و از مولانا به زبان شعر مدح کرده‌اند.^۲

شعر دوستان و دانش‌پروان کشور عثمانی در نتیجه داشتن علاقه به شعر و ادب فارسی به تألیف تذکرها و تدوین دیوان‌ها پرداخته‌اند، از جمله ضیایاشا در نتیجه اظهار علاقه مفرط به زبان و ادب فارسی تذکره‌ای درباره شعرای ایران تألیف کرده است.^۳

و عاشق‌یاشا نیز که از قدیم‌ترین شعرای عثمانی است، در دربار اربخان که دومین شاه آل عثمان بود زندگی می‌کرد، و با اینکه لقب پاشایی داشت، سر دسته جنگجویان نبود بلکه پاشای شعرای صوفی مشرب بود، دوره دوم مکتب قدیم عثمانی نیز (۱۴۵۰ - ۱۶۰۰) مصادف با دورانی است، که اشکالات زبان ترکی کم‌کم مرتفع شد و شعرا توانستند توجه خود را به مطالعه مکاتیب ادبی ایران معاصر خود معطوف دارند، و از سبک و شیوه شعرای فارسی زبان تقلید نمایند و حتی عرفان و فلسفه مخصوص ایران نیز توأم با ادبیات فارسی در روحیه شعرا و نویسندگان عثمانی تأثیر بخشید.^۴

-
- ۱ - کتاب گیب تاریخ شعر عثمانی جلد اول (صفحه ۱۲۸)
 - ۲ - مقدمه دیوان مولانا قبولی به ترکی چاپ استانبول (صفحه ۲۷)
 - ۳ - جلد اول کتاب گیب تاریخ شعر عثمانی (صفحه ۱۲۸) و تاریخ ادبیات دکتر شفق (صفحه ۳۴۴)
 - ۴ - کتاب تاریخ شعر عثمانی گیب (صفحه ۱۶۵ - ۱۶۵)

فصل دوم:

سلاطینی که از آل عثمان شعر دوست و شاعر نواز بوده‌اند

خود به فارسی شعر گفته‌اند.

چنانکه در بخش اول گفتیم مرگ علاءالدین کیقباد ثانی آخرین پادشاه سلجوقی آسیای صغیر و تجزیه شاهنشاهی بزرگ آن سلسله سبب شد، که عثمانیان در سلطنت خویش خود مختار و مستقل شوند، و چون این سلاطین تربیت یافته در بازسلجوقیان آسیای صغیر بودند مانند آنان در حفظ آداب و رسوم دیرین و احترام و تکریم شعرا و اهل فضل و ادب همت گماشتند به طوری که بعضی از شاهان آل عثمان علاوه بر ادب نوازی و شاعر پروری خود به زبان فارسی شعر گفته به تدوین دیوانها و تنظیم تذکرها پرداخته‌اند. سلطان ایلدرم بایزید عثمانی از جمله سلاطینی است که خود به فارسی شعر گفته و از شعرا و فضلا حمایت نموده است، این یک بیت را در تذکرها به نام او ضبط کرده‌اند:

هر دود که بالا رود از سینه چاکم

آبری شود و گریه کند بر سر خاکم.

احمد داعی که یکی از شعرای آن دوره به شمار می‌رود. در مدح شاهزاده سلیمان چلبی پسر ایلدرم بایزید شعر گفته است ر اثرهای خود را به او تقدیم داشته است، و این یک بیت از آن جمله است، که دلای ارسال المثل می‌باشد:

۱ - تذکره مجمع الفصحاء تألیف رضاقلی خان هدایت (صفحه ۸)

آری چه کنم عارت مودان باشد ... پای ملخی پیش سلیمان برهن! ...
 سلطان محمد عثمانی در مورد شعر مهر و محبت بی اندازه مبذول داشته آنان
 را از صلات و نوازش خود برخوردار میساخته است، و در زمان سلطنت او شعرای
 بسیاری مانند ساحلی و قبولی به دربار او میآمدند. چنانکه سلطان محمد مولانا
 عبدالرحمن جامی شاعر شهیر و عارف نامی ما را نیز چندین بار بدان مرزوبوم دعوت
 کرده است، و مولانا قبولی از اینکه در دربار او رام یافته و از صلات و جوایزش مستمع
 شده است، اظهار رضایت و سپاسگزاری نموده است.^۲

یکی دیگر از سلاطینی که خود به فارسی شعر میگفت، و در دربارش شعرای
 فارسی گوی بسیار بودند، سلطان سلیم عثمانی میباشد. و او اول کسی است که از سلاطین
 آل عثمان که خلافت و سلطنت را در خاندان عثمانی جمع کرده است، و در سال
 ۸۷۵ هجری متولد شده در سال ۹۱۸ هجری به تخت شاهی تکیه زده است. سلطان
 سلیم مردی درویش مسلک و لطیفه گو و شاعر بود، در ریاضی و سایر علوم نیز اطلاعاتی
 داشت، و از شعرای ایرانی به کمال و خسرو و مخصوصاً حافظ علاقه بسیار داشت، و از
 آنان در غزل سرائی پیروی می کرده است.

تخلص او گاهی سلیمی و گاهی سلیم بوده است. چنانکه در غزلی که مطلعش
 چنین است تخلص سلیمی به نظر میرسد:

تا خرقه و سجاده ام از رد در می چند
 خواهم طرف میکده رفتن قدمی چند
 درکش قدحی چند و فلک را عدم انگار
 در خاطرت از دور بینی المی چند
 در گلشن دوران همه در دور قدح کن
 چون ترکس آزاده چو یابی در می چند

۱ - دیوان احمد داعی مقدمه ترکی (صفحه ۱۹۱)

۲ - دیوان قبولی چاپ استانبول فارسی (صفحه ۳۳۲)

همدم بجز از باده همایید حریفان
از عمر گرانمایه چو باقی است دمی چند
حال دل عشاق سلیمی تو چه پرسی
در می‌کنده با عشق و جنون متهمی چند.^۱
و در غزل دیگر گوید :
بر هر دلی که غیرت عشق (سلیم) تلفت
پیغام سوی دوست به باد صبا ، نداد
سلطان سلیم گاهی اوقات در اشعار خویش خودستائی کرده و زمائی از مشرب
عرفان و تصوف سیراب شده است، چنانکه در این غزل گوید :
در اقلیم فنا چون شمع اگر چه زار می‌میرم
خوش است این دولت باقی که بهر یار می‌میرم
اگر در خانه بنشینم کشد دوری آن شوخم
وگر بیرون روم از طعنه اغیار می‌میرم
(سلیمی) چون برای یار می‌میری چه مینالی
من از بهر چنین مرگی دمی صدمبار می‌میرم
❀ ❀ ❀
ز پیشم رفتی و من بهر آن رفتار می‌میرم
قدم را رنجه فرما آه ورنه زار می‌میرم
توئی سلطان حسن و نیستت برینده‌ها رجمی
طیب دردمندانی و من بیمار می‌میرم
که از تاب خم زلفت به خود چون موی می‌پیچم
گهی از حسرت آن لعل شکر بار می‌میرم
لبت از سحر و افسون چند رنجدای طیب جان
حدیثی گو که من از بهر آن گفتار می‌میرم

۱ - ترجمه مجالس النفاة - حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۷۶)

سلیم بهر که آن مه میرود جانم نمی ماند
 و ندارم بهره ای از زندگی ناچار میمیرم
 سلطان سلیم گاهی بر دنیا و سلطنت بی اعتنائی نشان میدهد و میگوید که
 نمیخواهم سلیمی پادشاهی بنده یارم
 که من شاهنشاهی از بندگی خویشتر دارم
 و چون کشور آسیای صغیر جایگاه نشوونما و ارشاد مولانا جلال الدین محمد
 بلخی بوده است، لذا در اشعار سلیم و دیگران نیز تأثیر عرفان و تصوف مولانا تا
 اندازه ای مشاهده میشود. چنانکه در این غزل که در دیوان خطی او ضبط است
 مشرب عرفان آشکار است:

نمیکنی نظری سوی اهل عشق و ناز تو نازکن که نداریم ما بغیر نیاز
 ز بس که طاقت و صبرم نماد در عشقت چو یاد آورمت گریه میکنم آغاز
 ز پادشاه خیالت چه شکرها دارم که اوست بامن دیوانه محرم و همراز
 تا اینکه گوید ...

سلیم خاك ره عشق كن سر و من در
 که جان به حضرت جاثانه میکند پرواز^۱
 دیوان خطی او که در کتابخانه ملك تهران موجود میباشد دارای ۵۹ ورق و
 هر صفحه آن یازده سطر است، سلطان سلیم بعد از پنجاه و یکسال عمر در سال ۹۲۶
 هجری پس از هشت سال و هشت ماه و هشت روز سلطنت جهان را بدرود گفته است^۲
 و اینك چند غزل از او در زیر نقل میشود:
 و اینك غزل به طرز خسرو
 آنكس که حسن داد ترا و وفا نداد اندوه و درد داد مرا و دوا نداد
 بدروزگر شدم چه شكایت كنم ز بخت روز خوشی مرا چكنم چون خدای نداد

- ۱ - دیوان خطی سلطان سلیم متعلق به کتابخانه ملك تهران بشماره (۴۶۲۰)
- ۲ - دیوان خطی سلطان سلیم عثمانی متعلق به کتابخانه ملك تهران بشماره (۴۶۲۰)
- ۳ - مجالس النفائس - حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۵۹) و تحفہ قسامی (صفحه ۱۹)

شبهها ز هجر مردم و باد سحر گهی
تا قصد صد هزار دل مبتلی نکرد
آنکس که داد این همه خوبی به گلرخان
جان و دلش به وصل دلارام کی رسد؟
بر هر دلی که غیرت عشق سلیم تافت
واز اوست :

ای دو عالم فدای یک نکبت
مهر بارد ز زلف شیر نکت
اهل دلرا جز این مرادی نیست
بهر سوز دل سلیمی زار
عقل حیران ز نرگس سیهت
ماه تابد به گوشه کلهت
که سپارند جان به خاک درت
گل گل افروخته رخ چومت
واز اوست غزل به طرز کمال

میخانه بین ز می چو بدخشان مکان لعل
هر خم در او ز باده چون لعل کان لعل
بازار عیش بین که چو صراف می فروش
در وی گشاده از می رنگین دکان لعل
از هجر لعل گوش تو از اشک قطره ای
آویخته زهر مژه چشم بسان لعل
در کوهسار هجر ز شوق لب تو هست
کارم به خون دل طلبیدن نشان لعل
عکس می لب تو به میخانه اوفتاد
شد هر طرف ز بس می رنگین جهان لعل
دندان زدی و رشته جانم گسیختی
شد در میانه دولت ریمان لعل^۱
یکی دیگر از سلاطین آل عثمان که طبع شعر داشته و به فارسی شعر گفته

است، سلطان سلیمان قانونی میباید، او پسر شجاع سلطان سلیم بود، و در سال ۹۲۶ جانشین پدر شده است، در سال نهمصد هجری متولد شده است و در سال ۹۲۶ از مغنیا سا حرکت کرده و در قونیه به تخت سلطنت نشسته است.

شاعر ایرانی مقیم آسیای صغیر به نام امینی در تاریخ جلوس او قصیده‌ای ساخته است، که از هر مصراع آن ۹۲۶ حاصل آید، مدت سلطنتش ۴۸ سال بوده و در سفر بغداد این بیت را گفته است:

بر جان خارجی زده ام پنجه چون اسد خون حسین می طلبم یا علی مدد
سلطان سلیمان گاهی اوقات شعر فارسی میگفت، و به هر سه زبان فارسی و ترکی و عربی آشنائی داشت، و این دوبیت نیز از اشعار او به شمار میرود:

دیده از آتش دل غرقه در آب است مرا

کار این چشمه ز سر چشمه خراب است مرا^۱

چشم بر هم زنم و روی تو بینم به خیال

در شب هجر مگر دیده به خواب است مرا.

بنابه نقل صاحب تذکره مجمع الخواص سلطان سلیمان (محبی) تخلص میکرده است، و گویا این تخلص را وقتی انتخاب کرده است، که با شاه طهماسب صفوی مصالحه و دوستی آغاز نهاده است، بالاخره سلطان سلیمان خان قانونی در سال ۹۷۴ هجری در گذشته و در جامع شریفه رودس بنام «سلیمانیه» که از آثار و بناهای خود او میباید، مدفون شده است.^۳

۱ - تحفه سامی - سام میرزا صفوی - تهران ۱۳۱۴ مطبعه آرمغان (صفحه ۱۹)

۲ - تذکره مجمع الخواص تألیف صادقی کتابدار ترجمه دکتر خیابنورد (صفحه ۱۵)

۳ - قاموس الاعام ترکی تألیف شمس الدین سامی جلد چهارم (صفحه ۲۶۱۴)

فصل سوم

شعرائی که در آسیای صغیر در قرن‌های نهم و دهم شعر

فارسی گفته‌اند :

از جمله شعرائی که در قرن نهم و دهم در آسیای صغیر و در بلاد سلاطین عثمانی به فارسی شعر گفته‌اند ، مولانا بهاءالدین علی متخلص به ادائی را میتوان نام برد . چون ادائی در سخن گفتن مقاصد خویش را نیکو ادا میکرده است ، لذا «ادائی» تخلص یافته است .

اصل او از شیراز است ، و مانند شیخ اجل سعدی شیرازی همواره در سیر و سیاحت بوده و به اطراف و اکناف عالم و بحر و بر سفر کرده است ، و در این مسافرتها بلاهک فضل و عام و صاحبان کمال مصاحب بوده است . تا اینکه جامع فضایل شد و متحیر در علوم مختلف گردید ، مولانا ادائی خط نیکو مینوشت ، و در شیراز از جمله نویسندگان به نام به شمار میرفت ، و کتابهایی مانند شاهنامه و خمسه نظامی و دیوان کمال و خسرو و غیره را بسیار نوشته از طرز و سبک هر يك اطلاع کافی به دست آورده است ، و از این روست ، که در اقسام و انواع شعر از مثنوی و قصیده و غزل طبع و قاد و ذوق سرشاری داشته است . وی تاریخ سلطان سلیم عثمانی را که معاصرش بود ، به بحر شاهنامه سرود و این يك بیت در توصیف جنگ از آن کتاب است :

اجل ساقی و خون دل یاده بود به هر گوشه‌ای مستی افتاده بود .

۱۰۱ - تذکره مجالس العارفین - امیر علی شیر نوائی - ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی (منحه ۳۶۵ - ۴۲۴) - تهران - ۱۳۰۵

مولانا ادائی در سال ۹۲۸ در استانبول به مرض طاعون جهان را بدرود گفت ،
 و خبر وفات او به یکی از دوستانش در «رودس» رسیدگویند این شخص با ادائی دوست
 صمیمی بود ، و بسیار صاف ضمیر و روشنگر بود .
 و قصیده ای در منقبت گفته بود که مطلع آن اینست :

دل از برای خدنگش نشانه ای میخواست

نیاض دیده نهادند مردم از چپ و راست .

در تذکره مجالس النفائس (ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی)

چندین غزل به نام او ضبط کرده اند ، و اینکه محض اطلاع از سخنوری و
 سبک غزلسرائی وی غزل زیر را از او نقل میکنم :

هر زمان زلف بتی خاطر پریشانم کند

تاو که دلدوز شوخی رخنه در جانم کند

توبه از می گر کنم شبهای تشویق خممار

بامدادان طلعت ساقی پشیمانم کشد

کشتگان غمزه شوخت غریق رحمتند

چشم آن دارم که بخت از خیل ایشانم کند

حاصل از شوق تو دارم گریه شام و سحر

باشد از آلودگی ها پاک دامانم کند

چون «ادائی» تیغ دلدوز تو دارم آرزو

تا خلاص از محنت شبهای هجرانم کند .

* * *

وایضاً از اوست

بسام من آئینه هر گبه پیش رخسار آورد

چو بوی آئینه را با خود به گفتار آورد

۱- تذکره مجالس النفائس - حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۶ - ۳۶۵)

خودنمائی میکند خورشید بنما روی خویش
تا بدین حسن جهان افروز اقرار آورد
نخل قدش را به آب دیده پروردم ولی
هر زمان بهر دل من محنتی بار آورد
دیده برره گوش بر در فرگس و گل منتظر
تا صبا پیغام آن گل کی به گلزار آورد
با وجود آنکه هستم دشمن جان رقیب
میکنم جانش فداگر مرده یار آورد

* * *

وازا اوست
با شام غم قرینم و دورم ز ماه خویش
درمانده ام به طالع و بخت سیاه خویش
گفتم که دل بر آورم از چاه غم نشد
هر چند ساختم رسن از دود آه خویش
راهم نما به چشمه حیوان که همچو خضر
کم کرده ام به فکر دهان تورا خویش

* * *

وازا اوست
با غمت شب همه شب صحبت جانی دارم
با خیال دهنش عیش نهانی دارم

* * *

غلطان چو قرعه ام شب در داز خیال او
تا کی بینم آن رخ فرخنده فال او

قبولی و شعر فارسی

دیگر از شعرائی که در دربار آسیای صغیر در قرن نهم میزیسته و شعر فارسی

میگفته‌اند، مولانا قبولی میباشد. مولانا قبولی از شعرای پارسی‌گوی آسیای صغیر بوده و محل تولد و تاریخ تولدش مجهول میباشد.

فقط شمس‌الدین سامی صاحب کتاب قاموس الاعلام ترکی اورا اهل (سیروز) دانسته است.^۱

با مراجعه به دیوان وی و مطالعه اشعارش معلوم میشود، که وی در عهد سلطان محمد عثمانی میزیسته و دیوان خود را به نام سلطان وقت تمام کرده است چنانکه در اشعار فارسی به این نکته اشاره میکند و میگوید:

در آن وقتی که این فرخنده دیوان مزین شد به مدح شاه دوران
ز هجرت راست هشتصد بود و هشتاد که شد از ختم این دیوان دلم شاد
گذشته سال عمرم سی و نه بود سرم از مدح شه بر چرخ میسود،^۲
از قراین اشعارش معلوم میشود که او در موقع تدوین دیوان و مدح گوئی سی و نه سال داشت، و اگر سی و نه را از هشتصد و هشتاد کم کنیم ظاهراً هشتصد و چهل و یک تاریخ تولد شاعر به دست خواهد آمد. در تذکره مجالس النفاثات از چند شاعر به نام قبولی ذکری رفته است، ولی این قبولی که از او صحبت میکنم، و در قرن نهم در آسیای صغیر به گفتن اشعار فارسی مبادرت ورزیده است، غیر از آن اشخاصی است که به قبولی معروف شده‌اند، محل تحصیلات شاعر روشن نیست، ولی در اشعار خود از شعرای ایرانی مانند ظهیر و خسرو و خواجو نام برده و چنین وانمود کرده است، که در شعر گفتن از آنان کمک و الهام گرفته است، چنانکه در این دو بیت قصیده اش گوید:
در این قصیده غراشها به طبع قبولی

مدر رسید ز روح ظهیر و خسرو و خواجو.

به نخل بندی و طرز قصیده و غزل تر

شود فقیر چو ایشان اگر بود نظر تو.^۳

۱ - قاموس الاعلام ترکی از شمس‌الدین سامی جلد پنجم (صفحه ۳۵۲۰)

۲ - مقدمه ترکی دیوان قبولی چاپ استانبول ۱۹۴۸ (صفحه ۸) و دیوان فارسی (صفحه ۱۵۰)

۳ - مقدمه ترکی دیوان قبولی چاپ استانبول (صفحه ۹) و دیوان فارسی (صفحه ۱۱۳)

مولانا قبولی بنابه قول صاحب تذکره تحفه سلمی و آتشکده یزدان و تذکره
روز روشن از اهالی یزد می باشد ، و کاملاً ایرانی الاصل است ، قبولی در اشعار و بخصوص
قصاید خود سلطان محمد عثمانی را مدح گفته و گاهی در شاعری خود مبالغه و خود ستائی
میکند ، اینک چند بیت از قصیده ای را که در تعریف سلطان محمد گفته و خود را نیز
ستوده است ، شاهد می آوریم :

چون در شهوار یزد چشم شب بیدار من
صبح دامن پر کند از گوهر شهوار من

.....
.....

بس که دریا بار طبعم از در معنی است پر

میبرد هرسو سفینه در ز دریا ، بار من

گوهر اسرار نظم در بها بس بها است

جوهری داند بهای گوهر اسرار من

از سخن سنجان هنم امروز هر جا ثابت است

در بر صاحب عیاران سخن معیار من

تا جهان باشد اثرها مانند از من در جهان

چون به گفت خوب شهرت یافته است آثار من

دولتم چون روی داد و عقل آمد رهنمون

شد ثنای شاه دوران مذهب مختار من

آفتاب سلطنت سلطان محمد کز فلک

هر زمان آید خطاب او را که استظهار من

از قبول بندگانت تا قبولی گشته ام

بر کلاه ماه سلاید گوشه دستار من

کردم از بهر نثارت گوهر شهوار نظم از بهر نثارت گوهر شهوار من.^۱
قبولی با مولانا جامی شاعر شهیر و عارفه نامی ایران معاصر بوده است، و این
مطع اشاره به او است: *نام از قیب بر لب جانان مین گنشت*
قبولی گاهی در اشعار ممدوح خود را به نام سلطان محمد غازی نام میبرد، و
گاهی اسم پدرش را نیز ذکر میکند، چنانکه می گوید:
زهی مهبی که جهان را بروی او نظر است
فتاده مهر به راهش چو خاک رهگذر است
سپهر کوکبه سلطان محمد غازی
و در جایی به نام پدرش ازاویاد میکند و گوید:
شام دین پرور محمد خان بن سلطان مراد
شهریار تاج ده شاهنشیه گیتی ستان^۲
از اشعار قبولی چنین مستفاد میشود که علاوه بر سلطان محمد سلطان بایزید
خان ثانی را نیز مدح گفته است، و در مقطع غزلی نام آن سلطان را آورده، چنانکه
در این غزل:
نوید ها تف غییم به گوش جان آمد
علی الصباح که سلطان انس و جان آمد
خجسته طلعت و خورشید رای و مه رایت
امیر روی زمین خسرو زمان آمد

-
- ۱- دیوان فارسی مولانا قبولی چاپ استانبول ۱۹۴۸ (صفحه ۲۶)
 - ۲- مقدمه ترکی دیوان قبولی چاپ استانبول ۱۹۴۸ (صفحه ۵)
 - ۲- دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحه ۶۴)
 - ۳- « « « « « « (صفحه ۷۸)

معین دولت و دین شهریار با تمکین

بهار گلشن جان گلبنی جهان آمد

جهان عزیز و شرف بایزید خان شاهی

که او خلاصه نسل مرادخان آمد.^۱

قبولی سلطان محمد خان را اولین شاهی میداند، که در مملکت عثمانی سکه

طلا میزند، و آنرا رایج میسازد، چنانکه درم قطع غزلی چنین گوید:

شه دین پرور احمد سیر سلطان محمد خان

که او زد سکه شاهی به زر در ملک عثمانی.^۲

همچنین قبولی از سلطان محمد عثمانی آن قدر مهر و محبت مشاهده کرده و از

صلوات و نوازش او به اندازه ای راضی و خشنود بوده که او را بهترین پادشاه آل عثمان

میداند. و از اینجا برای ما روشن و ثابت میشود، که در آن دربار زبان فارسی و شعرای

فارسی گوی تاچه حد خریدار و مشوق داشته اند، چنانکه در قصیده ای چنین گوید:

جهانبان زمان سلطان محمد علی سیرت بهین آل عثمان.^۳

مولانا قبولی در سال اول که به روم آمده غزل ساحلی را که یکی از شعرای معاصر

او بود و در آسیای صغیر میزیست، جواب گفته و از آماسیه به آستانه شاهی فرستاد، و

این است مطلع آن قصیده که ذویت از اول قصیده محض نمونه ذکر میشود:

سرخ از چه روست پیش لب لعل یار لعل

گر ز آنکه نیست از رخ او شرمسار لعل

فرهاد بس که بی لب شیرین سرشک ریخت

شد سنگ پاره ها همه در کوهسار لعل..^۴

علاوه بر این قبولی در جواب کمال اسمعیل نیز قصیده ای گفته است که مطلعش

۱- دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحه ۱۶۱)

۲- دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحه ۱۰۴)

۳- دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (۱۰۸)

۴- دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحه ۹۹)

چنین است :
 زین سان که گشت روی زمین آسمان برف
 و گویند قبولی این قصیده^۱ جوایه را به اشاره و دستور سلطان محمد پادشاه
 وقت سروده است چنانکه درمقطع نام سلطان وقت را آورده چنین گوید :
 سلطان محمد آن شه غازی که روز حزب

او آفتاب آمد و دشمن بسان برف
 وی از اینکه به دربار سلطان محمد سلطان عثمانی راه یافته و مورد تکریم
 و تشویق او قرار گرفته^۱ اظهار رضایت و سپاسگزاری میکند ، و آنرا یکنوع اقبال
 و آمدکار میداند ، چنانکه گوید :

ز اقبال قبول خدمت شاه	بحمداله شدم مقبول درگاه
دلم این لطف را از شاه میخواست	میسر شد ز لطف شاه دلخواه
مرا ناگاه این اقبال رو داد	چگویم شکر این اقبال ناگاه
به دولت راه میجستم رسیدم	رسد آری چو دولت هست در راه
قبولی چون شدی مقبول سلطان	بگو شکر خدا الحمد لله ^۲

در مقدمه^۲ ترکی که به دیوان قبولی نوشته شده ، و درباره^۳ شاعر تحقیقاتی به عمل
 آمده است ، به روی آوردن شعرای پارسی گوی ایرانی به دربار سلاطین عثمانی
 آسیای صغیر اشاره میکند ، و خود قبولی نیز در قصیده^۱ لامیه خود بدین نکته اشاره
 کرده است ، چنانکه گوید :

تجار نظم از عجم آمد بسی به روم لیکن کسی نداشت چو این بنده بار لعل^۲
 غزلیات فارسی قبولی نیز بسیار روان و سلیس است ، و کاملاً به سبک شعر ایرانی
 بوده و از نکات لطیف و ظریف زبان فارسی برخوردار میباشد ، چنانکه يك غزل

۱- دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحه ۳۶۱)

۱- دیوان قبولی چاپ استانبول (صفحه ۳۳۲)

۲- مقدمه ترکی دیوان قبولی (صفحه ۱۴)

به عنوان نمونه از دیوان فارسی او در اینجا نقل میشود:
 چو میدانی که خواهی کشتنم آخر به نادانی
 و لولک روی خود بنما به من آخر تو میدانی
 تو سلطانی نگارا با گدایان جنگ کمتر کن
 که خواهد کشته گشتن عالمی زین جنگ سلطانی
 چه دانستم کز نسان بیوفا باشی و سنگین دل
 کتون دانستم و سودی نمیدارد پشیمانی
 پریشان میکنی گیسوی مشکین و دل مسکین
 به آخر همچو زلفت می نهد سر در پریشانی
 قبولی را بکشای کافر از برگردد از عشقت
 که در دین میکشند آنرا که برگشت از مسلمانی
 قبولی چون از سلطان وقت انتظار بذل و بخشش بیشتری داشت و سایرین از
 او مضایقه میکردند؛ و گاهی پاشایان عثمانی از انعام و صلۀ او میکاستند و بدین جهت
 به مقام گله پرا آمدم از شاه اضافه حقوق میطلبید، و اینک با اشاره به این نکته گوید:
 خیر و گفتی که ادرار تو افزون میکنم
 آن نشد از لطف پاشایان و شد انعام کم
 هر کسی از لطف تو کام خود افزون یافتند
 کی روا باشد که این بیچاره یابد کام کم
 مدت شش ماه شد اکنون که از این تفرقه
 محنت بسیار دارم حاصل و آرام کم
 شاه اگر این بار مرسوم نیفزاید ز لطف
 خواهد شد در میان خلق تنگ و نام کم

دوستانت را فروزون ببادا به عالم عز و جاه
 باد دایم علمت اعدای خود را ایام کم.^۱
 و در جای دیگر اوفس خود را به قناعت و خرسندی پند و اندرز داده از
 طمع و رزی و حرص زیاد منع میکند، چنانکه گوید:
 قبولی باش قانع تا قناعت دلت را از طمع بیزار سازد
 نمی بینی که این نفس طمعکار عزیزان را به هر جا خواستارد.^۲

ارادت قبولی نسبت به مولانا جلال الدین محمد بلخی

چنانکه قبلاً گفتیم بنیان گذار زبان و ادب و بخصوص شعر فارسی در آسیای صغیر
 خاندان جلیل مولوی بودید، که هر یک به نوبت خدمات عظیمی به عرصه ادب و علم
 زبان و ادب فارسی انجام دادند. و این رسم و آیین از زمان ورود بهلول الدین ولد
 ملقب به سلطان العلماء به کشور آسیای صغیر شروع شد، و به تدریج رونق و نضجی
 گرفت، تا اینکه در عصر مولوی بر استحکام و جزالت آن افزوده گشت، و دامنه اش
 تا سالها بعد از مرگ مولوی در زمان سلاطین عثمانی هم کشیده شد، و عده زیادی از
 شعرای آن زمان پیر و مکتب مولوی بودند. و از ارادتمندان خاص آن مرد عارف و
 کامل به شمار میرفتند، چنانکه شاعر مورد بحث ما مولانا قبولی نیز مرید مولانا
 جلال الدین محمد بوده و خود را پیر و مکتب عرفان و حقیقت جوئی او میداند و از
 حضرت آن فاضل گرانمایه و عارف نامی طلب آموزش و کسب نور علم و معرفت میخواهد،
 و اینک اشعاری را که در این مورد راجع به مولانا گفته است، در اینجا نقل میکنیم:

با عشق تو دیوانه‌ام	یا حضرت ملای روم
از معرفت بیگانه‌ام	یا حضرت ملای روم
هر که ترا مائل شود	بر سر حق واصل شود

۱- دیوان فارسی قبولی (صفحه ۲۲۳)

۲- دیوان فارسی قبولی (صفحه ۲۲۶)

۳- دیوان فارسی قبولی غزلیات (صفحه ۳۳۷)

بی شبهه دریا دل شود	یا حضرت ملای روم
من بنده باب توأم	افکنده باب توأم
شرمنده باب توأم	یا حضرت ملای روم
مستغرق بحر گنه	گشتم میرا آمد وله
عقل و حضورم شد تبه	یا حضرت ملای روم
عصیان جرمم لایعد	احسان عفو نیست حد
اینم تسلی میکند	یا حضرت ملای روم
من خسته حیران تو	نالنده گریان تو
خواهم علاج جان تو	یا حضرت ملای روم
آمد به درگاهت ملول	بیا حق اولاد رسول
کن این «قبولی» را قبول	یا حضرت ملای روم ^۱

درمورد وفات مولانا قبولی مولانا حامدی که یکی از شعرای فارسی گوی آسیای صغیر است، ماده تاریخ گفته و میتوان تاریخ وفات او را ۸۸۳ هجری دانست، و اینك تاریخ وفاتی که حامدی گفته است :

شد قبولی به سوی دارفنا	همدمش حور و ملک ساقی باد
آمد از بعد وفاتش تاریخ	دولت شاه زمان باقی باد ^۲

مولانا حامدی و شعر پارسی

یکی دیگر از شعرائی که معاصر سلطان محمد عثمانی بود، و در قرن نهم هجری در آسیای صغیر و در دربار عثمانی به نشر شعر فارسی همت گماشت، مولانا حامدی میباشد، وی از ابتدای کودکی و جوانی در شهر زیبای اصفهان نشو و نما یافته و در همان شهر در مکتب به تحصیل پرداخته بود، تا شغل شاعری پیشه گرفت، و از استعداد خداداد استفاده کرد، چنانکه خود گوید :

۱- مقدمه دیوان قبولی و حواشی آن چاپ استانبول (صفحه ۲۲)

۲- دیوان حامدی چاپ استانبول (صفحه ۳۴)

چو طبع من سخن را مستری شد نصیب پنبده فن شاعری شد
 ولی در جمله ملک صفاهان نبود آن روز ممدوح سخندان
 دلم میگفت هر ساعت سفر کن وزین شهر پر آفت سر بدر کن
 ظهور من به شهر اصفهان بود که او یک نیمه ملک جهان بود^۱
 منظور از اینکه پدر حامدی علاقه داشت او به مکتب برود ادب آموزی بود،
 چنانکه در اشعار خویش بدین نکته اشاره کرده گوید:

پدر میخواست تا باشم مؤدب مرا بنشانند یکچندی به مکتب
 در آنجا سعی کردم تازهر باب گرفتم یاد علم و فضل و آداب^۲
 حامدی مایل بود، که پیوسته مسافرت کند، و دور عالم را بگردد، ولی مهر و
 محبت خانوادگی مانع اینکار میشد، و به خاطر برادرانی که با آنان زندگی میکرد،
 دلش نمیخواست، از وطن خویش دوری اختیار کنند، اما هنگامیکه برادران اوسر
 در نقاب خاک کشیدند، و جمعیت خانوادگی آنان پریشان گشت رخت سفر بر بست،
 و خود را برای گردش در نقاط مختلف جهان آماده کرد، تا اینکه به کشور عثمانی
 مهاجرت نمود.

چنانکه در اشعارش اشاره میکند:

مرا میل سفر می بود پنهان ولی بد پای بندم مهر اخوان
 در این اندیشه می بودم که آخر فلک خاصیت خود کرد ظاهر
 پریشان کرد جمع دوستانرا بهم بر زد دیار اصفهان را
 مرا ز آنجا برون انداخت ناکام چو خویشم کرد سرگردان در ایام
 سفر کردم چو در از قعر دریا نهادم رخ چو خورد در کوه و صخر^۳

حامدی چنانکه خود گوید در سیر و سیاحت خویش خدمت اصحاب کمال را
 درک کرده و گاهی در رزم و زمانی در بزم به سر برده است:

۱ - دیوان حامدی فارسی چاپ استانبول (صفحه ۳۶ حسب مال نامه)

۲ - (د د د د د د د د د د)

۳ - د د حسب حال نامه (صفحه ۳۶)

به هر شهری که بودم قریب سالی بدم در خدمت صاحب کمالی
 به هر ملکی که کردم عزم خود جزوم گهی عزم بزم بودم گناه در بزم^۱
 باید دانست که شاعر پارسی گوی مامدت سی سال گردش و تفریح در نقاط مختلف
 عالم کرده پس از گذشتن سی سال به کشور عثمانی آمده است و این است گفته خود شاعر:
 به امر حقیق پس از سی سال سیران به روم افتادم از تقدیر یزدان^۲
 حامدی وقتی که به دربار عثمانی راه مییابد از اجترامات و نوازش مردم و
 فراوانی ارزاق و آبادی شهر ها خوشش میآید، و برای اینکه سلطان وقت را بشناسد،
 از مردم سؤالاتی میکند چنانکه گوید.

چه دیدم؟ کشوری معمور و واسع که بودش هر دهی چون مصر جامع
 چو دیدم رونق و آیین آن ملک بسی کردم به جان تحسین آن ملک
 بگفتم کیست شاه این ولایت که بادش یار جان شاه ولایت
 بگفتند آن شهنشاه جهاندار که نامش در شهنشاهی است خوانکار^۳
 حامدی پس از اینکه به دربار سلطان محمد باری میباید از اولطف و مرحمت
 بسیار می بیند تا اینکه وی را مقرب دربار خود میسازد، و از نعم گوناگون و صلات
 فراوان برخوردارش مینماید، و شاعر خود در این باره گوید:

منع القصبه بعه عون لطف الله بندیدم آفتاب روی آن شاه
 چو شاه از لطف خود در من نظر کرد هماندم آن نظر در من اثر کرد
 نظر فرمود و تحسین کرد و بنواخت مرا از جمع نزدیکان خود ساخت
 عزیزم کرد و در بر کرد خلعت برای من مقرر کرد نعمت
 قریب بیست سالم محترم ساخت مرا سر تا به پا غرق نعم ساخت^۴

سلطان محمد به مولانا حامدی زر و دینار بخشید، و او را نزد مردم معزز و

۱ - دیوان حامدی حسب حال نامه (صفحه ۳۷)

۲ - حسب حال نامه حامدی چاپ استانبول (صفحه ۳۷)

۳ - حسب حال نامه دیوان مولانا حامدی (صفحه ۳۸)

۴ - حسب حال نامه دیوان مولانا حامدی (صفحه ۴۸)

منکرم داشت، و از هیچگونه بخل و بخشش در حق او امتناعه نکرد، چنانکه هر سال علاوه بر صلوات و جوائز مقرر پنج تن غلام بیز بدو می بخشید، و خاطرش را عزیز می شمرد، و اینک خود شاعر گوید:

خداوند زر و دینار گشتم، زانکه با من

هر آن شعری که میگفتم من از خود بخشید

به من پیوسته آن شاه ملکشاه

به هر سالم غلامی پنج دادی

چو سال هشتاد و یک گشت

به من پیوسته آن شاه ملکشاه

به هر سالم غلامی پنج دادی

چو سال هشتاد و یک گشت

به من پیوسته آن شاه ملکشاه

به هر سالم غلامی پنج دادی

حامدی در نتیجه خامی و بی احتیاطی خود بعد از مدتی مودت و غضب سلطان واقع می شود، و به سمت شیخی مزار غازی خوانکار منصوب می گردد، با اینکه در باطن از انتصاب بدین کار رضایت خاطر حاصل نمی شود، ولی از ترس شاه و ایجاب مقتضیات محیطش به ناچار به این کار قن می دهد، و در دیوان اشعار فارسی خود بدین نکته اشاره می کند، و می گوید:

روانه ساخت آن شاه جهاندار

مرا شیخ مزار غازی خوانکار

نمی کردم قبول آن پایه دار

که از قهر شاه عالم بیندیش

ز ترس شاه منصب در نکردم

شدم دور از در سلطان به ناچار

مرا شیخ مزار غازی خوانکار

۱ - دیوان حامدی (صفحه ۳۹)

۲ - دیوان حامدی (صفحه ۴۰)

حامدی این رانده شدن از دربارشاهی را نتیجه سعایت و سخن چینی حامیدان می‌داند، و در شعر خود به آن اشاره می‌کند، و قصیده‌ای در اعتباز به رشته نظم می‌کشد. ^۱ و اینک چند بیت از آن قصیده در اینجا درج می‌شود:

من سك این آستان بودم ولیکن چشم بد
دور از آن در دورم افکندست از آن عالیجناب
منکه بودم از عطایت غرقه در فاز و نصیم
میکشم اکنون در دور چرخ انواع عذاب
یارب آن اقبال و دولت کوی که از روی کرم
که گهی با بنده می‌کردی به دلجوئی خطاب
تا مرا از چشم خویش افکنیدی آن دولت نماید
آن همه نعمت تو پنداری خیالی بود و خواب
آفتابا گر گناهی دیده‌ای، از ملا پنهان
تو برب به تیغ میزنی سهل است، روی از من متاب
در جهان رسم قدیم است، از بزرگان مرحمت
وز، فرودستان خطا، والله اعلم بالصواب
حامدی مدتی در آن آرامگاه خونکار به شیخی و مجاورتی مشغول می‌شود، و به قرائت کلام الله مجید میسر دازد، و قاریان دیگر نیز در زیر دست او کار میکنند، چنانکه خود گوید:

شدم از جمله مستغفرین من	نهادم زیر امر شاه گردن
شدم مشغول شیخی عسارت	به هر روزی همی کردم زیارت
همی خواندم در آنجا شاد و خندان	چو حفاظ دیگر يك جزو قرآن
در آنجا بود سی حافظ موظف	که میکردند تیر بت دماشرفالی آخر ^۲

۱ - دیوان حامدی حسب حال نامه چاپ استانبول (صفحه ۴۰)

۲ - حسب حال نامه از دیوان حامدی (صفحه ۲۲)

۳ - حسب حال نامه (صفحه ۲۲)

حامدی پس از گذراندن روزگاری در خدمت سلطان به جهاد می‌رود و در اثر
 سعایت غمازان از منصب شیخی نیز معزول می‌گردد، زیرا او را به میخوارگی در آن
 مکان مقدس متهم می‌سازند، در اینوقت در اثر ناسازگاری روزگار و ادبای ترك استانبول
 می‌گوید: «به سوی شهر (بروسه) رهسپار می‌گردد، تا اینکه در آنجا عزلت اختیار
 مینماید، و از کردار و اعمال خود نادم و پشیمان می‌شود»^۱
 حامدی پس از مهاجرت از استانبول که به شهر (بروسه) می‌رود بسیار ناراحت
 می‌شود، و اظهار تأثر و حسرت می‌کند، چنانکه گوید:

چو من از آب استانبول گذشتم بسان آسیا سرگشته گشتم
 به شهر برسه در کنجی نشستم در خلوت به روی غیر بستم^۲
 در این میان یکی از دوستان حامدی او را برای رفتن به کشور ایران تشویق
 می‌کند، چنانکه گوید:

یکی گفتا به افلیس عجم رو که جانی سخت خوب است آن قلمرو^۳
 حامدی چون بعد از این واقعه در نتیجه قطع شدن حقوق به سختی روزگار
 می‌گذرانید دائماً در رنج و عذاب به سر می‌برد، تا اینکه پس از یکسال دوباره از جانب
 سلطان عثمانی به شیخی مزار دیگر، به نام (میردمیر تاش) منصوب می‌گردد، و به
 نحویکه از شادی آن سمت جدید يك تن غلام آزاد می‌سازد، و اینك چنین اشاره می‌کند:

چو سالی بگذراندم در فقیری ز عون ذوالمنن آمد بشیری
 که شه دادت مزار میرد میر تاش قناعت و رز و کنجی گیر و خوش باش
 چو شاهنشاه عالم یسار کردم ز شادی يك غلام آزاد کردم^۴
 مولانا حامدی به دیوان سعدی و نظامی علاقه داشته و آنها را مطالعه کرده
 است. و چند بیتی نیز از اشعار نظامی را تضمین نموده است، چنانکه خودش گوید:

۱ - حسب حال نامه از دیوان فارسی مولانا حامدی (صفحه ۴۶)

۲ - مقدمه ترکی دیوان حامدی (صفحه ۲۳)

۳ - دیوان فارسی مولانا حامدی - چاپ استانبول (صفحه ۵۲)

۴ - " " " " " " (صفحه ۵۴)

کنون این حالها چون گشت معلوم ^{یکایک} بر ضمیر خسرو روم
 بدان ای حامدی کاین دم بحکایت ^{مطول} گر شود، گسردده شکایت
 بیار این لحظه از بهر تمامی ^{به} تضمین این دوسه بیت نظامی
 نظامی تا به یکی گستاخ روئی ^{که} با دولت کنی گستاخ گوئی الخ
 مولانا حامدی در حق سلطان محمد مدح گفته و خود را بالقول داعی خطاب
 کرده است :

هر کس به آب دیده نصیبی کند، هوس
 ما را اگر نصیب شود دیدن تو بس

کاین آفتاب دولت و اقبال سرمد است
 ماه لقای حضرت سلطان محمد است.^۱

حامدی بجز دیوان اشعار فارسی کتابهای دیگری نیز به رشته تحریر درآورده
 است، که از جمله آنها کتاب مقررات ابن بیطار است که حامدی به امر شاه آن را نوشته
 است، و اینک در اشعار خود چنین اشاره میکند :

در استنبول به امر حضرت شاه
 نوشتم مقررات ابن بیطار
 دهان حامدی چون طوطی و چرخ
 به شکر نعمت بادا شکر بار.^۲
 کتاب دیگر او دلایل الاعجاز است، که باز به امر شاه به تألیف آن پرداخته
 است، و اینک بدین ترتیب بیان میکند.

نوشت حامدی شاعر اندو استنبول
 به امر شاه کتاب دلایل الاعجاز
 تمام کرد به سلف جمادی الاول
 به یمن همت این پادشاه بنده نواز...
 حامدی در حق مولانا جلال الدین محمد بلخی نیز تاریخ ولادت گفته و او را
 ستوده است. چنانکه از مضمون اشعارش که در این باب به نظم کشیده است، این

۱ - دیوان فارسی حامدی (صفحه ۵۴)

۲ - دیوان فارسی چاپ استانبول مولانا حامدی (صفحه ۶۶)

۳ - د د د د د د د د (صفحه ۳۳۹)

مطلب آشکار میشود.^۱

حامدی در جواب معماهای مولانا جلمی شاعر نامی و عارف شهر ایران به اسم سلطان محمد اشعاری گفته که مطلع و مقطعش این است:
بر روی شوق شد رخ آن ماه مهربان در تابخانه دل تنگم چراغ چنان
سلطان دین خلیفه حق شاه بحر و بر سلطان محمد بن شهنشه مرادخان^۲.
حامدی فرزندی نیز داشت، که نامش محمود بود، و در حق وی نیز تاریخ ولادت گفته است، که در دیوان اشعارش مندرج میباشد و بدین قرار است:

به عشر اول ماه جمادی الآخر

که سال هشتصد و هفتاد و پنج هجری بود

ز برج خاکی من گشت اختری طالع

به ساعتی فرح انگیز و طالعی مسعود،

درون گلشن مداحی شه عالم

کمینه حامدی شاعر است و او «محمود»^۳.

مولانا حامدی زایچه‌ای نیز (جدول) به زبان فارسی وضع کرده است، که دارای سی و دو سؤال است، و در جواب هر سؤال در طالع يك بيت يا دوبیت جواب گوید، و اسم آن را (جام سخن گوی) گذارده است.^۴
حامدی این کتاب (جام سخن گوی) را نیز در اشعار خود نام برده و چنین گوید:
هر چیز که پرسى تو از این دایره ایدل

گوید به تو از آن نامشده «جام سخن گوی»

این را تو به صورت فکر کنز ره معنی

مانند باغی است پر از لاله خود روی

۱ - برای کسب اطلاع از این اشعار به (صفحه ۳۳۸) دیوان حامدی مراجعه کنید.

۲ - دیوان فارسی حامدی چاپ آستانبول (صفحه ۳۸۷)

۳ - د د د د د (صفحه ۱۵۸)

۴ - مقدمه دیوان حامدی به زبان ترکی (صفحه ۷۱) -

در باغچه حامدی اشعار معانی است
حرفش گل و میوه سخن و جدول آن جوی^۱.
حامدی غزل (۳۵۳) حافظ را نیز تضمین کرده است، و اینک چند بند از آن
تضمین در اینجا نقل می شود:

تا یاد لعل و عارض دلبر نمیکنم
جان را به عشق دیده منور نمیکنم
غیر از هوای باده احمر نمیکنم
من ترك عشق و شاهد و ساغر نمیکنم
صد بار توبه کردم و دیگر نمیکنم
تا چشم من ز خاک ره دوست گشته دور
گوئی جدا است مردمك دیده ام ز نور
هرگز به هیچ حال من رند تا صبور
باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور
با خاک کوی دوست برابر نمیکنم
عشقم نموده ره به سوی باده کهن
تا بر کند نهال غم را ز بیخ و بن
با پیر می فروش چو می گفتم این سخن
شیخم به طیره گفت برو ترك عشق کن
محتاج جنگ نیست برادر نمیکنم
هر چند رند و مفلسم و بینوای دهر
از خوان لطف دوست مرا نیز هست بهر
زین درد گو خطیب بکش خویش را به قهر
این تقویم تمام که با شاهدان شهر
ناز و کی شمه بر سر منبر نمیکنم

ای حامدی غم لب او عین نعمت است
عشق قدش نشان بلندی همت است

خاک در حبیب سرای سعادت است
حافظ جناب پیر مغان جای دولت است

من ترك خاك بوسی این در نمی گنم.^۱

حامدی در بعضی از غزلیات خود از خواجہ حافظ شیرازی استقبال کرده است، چنانکه در غزل زیر که از او نقل می کنیم، از غزل (۱۳۳) حافظ که با مطلع زیر شروع می شود:

صوفی نهاد دام و سر حقہ باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقہ باز کرد
استقبال کرده است:

صوفی کله نهاد و سر طاس باز کرد
آغاز حیلہ یا فلک طاس باز کرد
چون دف خورد ز دست قضا سیلی قدر

از بهر آنکه همچونی افشای راز کرد
زاهد برای بادۂ لعل تو چون کدو
بگشود لب به حسرت و گردن دراز کرد

اول به خون دیده وضو فرض عین دید
هر دل که پیش قبلۂ رویت نماز کرد
چشمم به هجرت تو ز جهان گوشه نی گزید

بر روی مردمان ز غمت در فراز کرد
هر بینوا که راست به کویت نهاد روی

همچون مسافر نیست که میل حجاز کرد

۱ - دیوان حامدی قسمت غزلیات (صفحه ۴۷۳)

هر کس که خاک پلای تو شد، همچو حامدی

را و را خدا از ملک جهان بی نیاز کرد.^۱

شیخ عبدالله شبستری و شعر فارسی

شیخ عبدالله شبستری که فرزند شیخ محمود شبستری عارف نامی و صاحب مثنوی گلشن راز می باشد، از شعرای فارسی گوی آسیای صغیر بوده و در سال ۹۲۶ هجری از سمرقند به خاک عثمانی رفته است. سلطان سلیم پادشاه وقت در اکرام و اعزاز او بیفزود. و مقدم او را به خاک آسیای صغیر محترم شمرد، وی مردی کامل و فاضل بود. و در علم ریاضی زحمت کشیده بود، و مثنوی شمع و پروانه را به شمع و پروانه به نام سلطان سلیم به نظم آورد، علاوه بر این شیخ عبدالله در قواعد معما رساله ای بنام سلطان سلیم تألیف کرد، که در آن رساله امثله قواعد معما همه به نام سلطان سلیم یا سلیمی یا سلیمشاه یا سلطان سلیم خان بیرون می آید، و سلطان سلیم مقرر کرد، هر روزی آنچه عثمانی علوفه او تعیین کردند، و هر دو یا سه ماه پنج هزار آنچه انعام او فرمود، و این معما که اسم سلیم از آن بیرون می آید، از آثار او می باشد:

قومی که به راه طلبت افتادند نقد دل و دین ز شوق وصلت دادند،

خود شوق تو در اهل درم یکدرمی نگذاشت ولی بی درمان آزادند.^۲

شیخ عبدالله در فنون شعر مهارت کامل داشت، و معماهایی از او باقی است.

شیخ عبدالله شبستری قصیده ای نیز در مدح سلطان سلیمان عثمانی گفته که از هر یک مصراع اول آن تاریخ جلوس بر تخت و مصراع دیگرش تاریخ فتح رودس استنباط می شود. و اینک یک بند از آن قصیده فتحیه در اینجا نقل می شود:

ز داو پره اقبالوی بوده آن فتح چنین جامه طالع نماید چنان فتح

عدو آشیانی که طیاره کرده کند طائر توپ او بی گمان فتح

۱ - دیوان حامدی قسمت غزلیات (صفحه ۳۹۲)

۲ - تذکره مجالس النفاوس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۶ و سالنامه پارس،

تاریخچه ادبیات بقلم آقای سعید نفیسی سال ۱۳۲۷. (صفحه ۲۶)

بلی دایم از ناز قهر هزیران کند یمن عالی آن خودمان فتح
 کند رأی عالی آن شاه مقبل به اقدام عالی جمیع جهان فتح
 بود نام او فاتح درج احسان کند کام اقدام وی ملک جهان فتح
 جز از عون اعلای این شاه فیروز که از قلعه دین کند جاودان فتح
 شود نه حاصل معالی تعالی به اعوان جاه سلیمان مکان فتح

مسیح زمان زبده آل عثمان

محمد نفس شاه سلطان سلیمان^۱

شیخ عبدالله شبستری قصیده‌ای نیز در مدح سلطان سلیم گفته است، و اینک
 چند بیت از آن قصیده نقل می‌شود:

بدین صفت که حریمش محل حاجات است

عرض دگر نکشد هیچ منت از جوهر

اگر به قهر کند جانب سپهر نگاه

وگر به عین عنایت کند به خاک نظر

ز بیم قهر و ز امید رحمتش بی شک

سپهر زیر شود، در زمان و خاک زیر^۲

و قصیده‌ای نیز در وصف بهار ساخته است، که چند بیت از آن نقل می‌شود:

به وصف باغ که چون روی گلر خان رعناست

اگرچه غنچه دهان بسته است، گل گویاست

چنان به باغ عزیز است، مقدم یاران

که چون رسید، روان سبزه از زمین برخاست

در آب صاف افتاده است عکس گل گویی

که عکس آن گل رخساره در تصور ماست

۱ - تذکره مجالس الفائن از حکیم شامقزوینی (صفحه ۴۰۷)

۱ - تذکره مجالس الفائن حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۹)

پی نثار قدوم شه ربیع به باغ
 شکوفه گشت، درم ریز و باد در یغماست.^۱
 و شیخ فنون شعر را نیکو میدانسته، از جمله این اشعار است، که بر سهیل
 دایره نوشته شده است، و دوازده عبارت است، که بر محیط دایره مسطور است، و از
 هر کدام دو بیت مستزاد حاصل آید، که مجموع ۴۸ بیت مستزاد باشد:

هستم چو سگ کویت	بنما قد و رخساره
هر دو لب چون شکر	زلفین سمن بویت
شد درد مرا چاره	ای دلبر سیمین بر
از نگهت، کیسویت	رفت این دل صد پاره
شد جان بلا پرور	در آرزوی رویت
مردم من بیچاره	یکره سوی من بنگر ^۲

از دوازده کلمه که محیط دایره است چهل و هشت بیت مستزاد حاصل می شود
 و هم چنین این معما و اظهار مضمر نیز بدو منسوب است «معما به اسم میر دوست».
 مرا دل یافت با آن دوست پیوند پیاپی سوی دل تأثیر افکنید.

و این رباعی از اوست

ای دوست فلک بر من بیچاره بسی کرده است ستم که نیست آگاه کسی
 کرده است تراهدم هر خار و خسی آتش زده در جان و دلم هر نفسی.^۳

شیخ عبدالله غزل نیکو می سروده است و این غزل از اوست:

روان شد محمل جانان و من حیران از آن رفتن

نه بی او می توان بودن و نه با او می توان رفتن

گذشت او تند و من بر خاک ره جان می کنم بی او

نه صبر این چنین بودن نه تاب آن چنان رفتن

۱ - تذکره مجالس النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۴۶۹)

۲ - تذکره مجالس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۷)

۳ - تذکره مجالس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۷)

ندیدم روی جانان سیر و وقت جان سپردن شد
 درینا کام دل نادیده خواهم از جهان رفتن
 مکن نسبت به قد خوش خرامی یار طوبی را
 کجا طوبی تواند همچو آن سرو روان رفتن
 مگو عزم سفر دارد نیازی از سرکوش
 که نتواند ز گلشن بلبل بی خان و مان رفتن.^۱

و این دو تاریخ در يك مصراع در وفات سلطان سلیم ساخته شده است.
 سلیمی آن شهنشاهی که دایم ز عیش داشت ، اهل شرك ذلت
 به اندك علتی رخت از جهان بست قضای آسمان بود، آن نه علت
 قصوری شد، ممالك راز فوتش که دولت فوت شد، از اهل مملت
 شود هر يك از آن تاریخ فوتش «قصور مملکت» یا «فوت دولت».^۲

مولانا شمس الدین بردعی

دیگر از شرای فارسی گوی کشور عثمانی مولانا شمس الدین بردعی میباشد،
 وی به ملازاده و بردعی زاده معروف و مشهور است، حاشیه ای بر شرح ایساغوجی
 نوشته است که سبب شهرت وی شده است، بردعی شخصی ذوفنون بود و اکثر کتب
 مشهور را مانند تفسیر قاضی و شرح هدایه حکمت، میرك جنگی و آداب بحث مسعودی
 حاشیه کرده است. او در سال ۹۱۷ از خراسان به دیار روم مهاجرت کرد و سلطان سلیم
 او را معزز و محترم داشت و استاد غلامان خاص مقرب خود گردانید، مولانا بردعی
 در شعر پارسی مهارت داشت، وی از قصیده مولانا شرف تتبع کرد، و سلطان سلیم در
 مقابل قصیده مصنوع او سیصد سکه طلا جایزه داد، و يك طاقه پوستین سمور بدو
 بخشید، و هشتاد آقچه عثمانی علوفه هر روزه او مقرر کرد. و این ایات از قصیده
 مصنوع اوست که در آن صنعت شعری به کار رفته است:

۱ - تذکره مجالس النفايس از حکیم شاه قزوینی (صفحه ۳۶۸)

۲ - د د د د د (صفحه ۳۶۸ و ۳۶۹)

تجنیس تام

ای تاج و تخت ملک به ذات تو پایدار
سر های دشمنان تو بادا به پای دار

ترصیع یا تجنیس ناقص

می ییزد از سلام تو گل های مکرمت
می ریزد از کلام تو مل های خوشگوار

تجنیس زاید

از مویه همچو موی شدم از غم حبیب
از ناله همچو نال شدم از فراق یسار

تجنیس زاید

چون جام لاله جامه به صد پاره کرده ام
از ذوق تا به نامه مرا کرده نامدار

تجنیس ناقص

هادم درون سینه دلی پر شرار و آه
زین فرقه رقیب و از این زمره شرار

تجنیس مکرر

مردیم در فراق تو وصلت نداد دست
ماندیم بی مجال تو در لاله زار ، زار

تجنیس خط

تا بسته ام به زلف تو دلخسته توام
هرگز نجسته ام ز تو پسته دهن نگار

رد عکس

مردم همه شکار کنند آهوان دشت
آهوی چشم تو همه مردم کند شکار

تضاد

بی نور روی ظلمت و زلف توأم شدست
شادی غم و دوا الم و گل بسان خار

التفات

غیر از غم تو نیست کسی دستگیر ما
ای غم تو باش یار که هستی همیشه یار

استعاره

دست دلم به دامن زلفت نمی رسد
زان رو فتاده است ، به پای غم استوار

ردالعجزالی الصدر

بار تن است ، جان که در او در دیار نیست
یارب نگاه دار ، تن بنده راز بار

ایضاً

تار است ، روز من چو شد ، اندر فراق او
زان طره معنبر و زان جعد تار تار

ایضاً

شد اشکبار چشم من از دیدن رخت
زان سلان کز آفتاب بود چشم اشکبار

ایضاً

خواهی که آن نگار بگیری کنار خویش
از خون دل به رخ غم آن یار را نگار

ایهام

زین سان فرامش مکن ای ماه خرگهی
آخر گهی به سوی من خسته کن گذار

تجنیس مکرر

گیسوی دسته دسته تو برده عقل وهوش
زان دسته دسته ، دسته سنبل عبیردار

سؤال و جواب

گفتم به غالیه تو بهی یا عبیر و مشک
گفتا که خاک درگه سلطان شهریار
شاه بلند مرتبه سلطان سلیم شاه
کش در سم سمند بود چرخ خاکسار

تنسیق الصفات

بحر کرم ، محیط سخا ، ابر مکرمت
دریای جود ، کان عطا ، کوه اقتدار

تضمین

ذرات کون هست ، به ذات تو مفتخر
« ای کائنات را به وجود تو افتخار »
درگاه بارگاه تو شد قبله گاه خلق
« ای بیش از آفرینش و کم ز آفریدگار »

تجملات العارف

یارب که ذات با برکات جناب تست
یا سایه خداست و یا لطف کردگار ؟
بوئی ز باغ لطف تو گر بگذرد به دهر
گلزار و لاله زار شود، دشت کوهسار
سیاقه الاعداد

ای تخت و بخت و دولت و تاج و نگین و ملک
یک یک به خاکپای تو افتاده بنده وار
باغ عدالت تو که سر سبز و تازه باد
در هر بهار تازه تر است، از بهار پارس
حشوق بیخ

گردد فلک به گرد سرت هر صبح و شام
زان رو فتاده در سر چرخ این چنین دوار
حشوم لیخ

غیر از تو کیست آنکه بود دستگیر ما
ندعو و نستعینک باللیل والنهار
تأکید المدح بمای شبه الذم

نتوان به ذات پاک تو گفتن جز اینکه تو
داری همیشه از ستم و ظلم و جور عار
تضاد

شد بهار مورد در دم رزم و نبرد تو
در دور بزم و مجلس تو گشته ورد خار

اشتقاق

از یمن لطف وجود تو دارم بسی یمین
و در تیسر التفات تو دارم بسی یسار
خواهد محب دشمن تو خویش را ولی
و دشمنت پایدار محب تو پایدار
و به چه عدل و چه امنیت است این
یارب ز باد فتنه دوران نگاه دار

ضرب المثل

زیبی دگر گرفت جمالت ز خط بلی
باشد همیشه رونق باغ از بنفشه زار

محتویات النقاط

کرده مدام دوره اسلام را مدار
داده دوام درگاه او ملک را مدار

اللفز فی القلم (چیستان)

آن چیست کان به شکل طویل است و مستدیر
پوشد قنای لعل و بنوشد همیشه قار
ریزد به وقت سیر زیبایش مدام مور
دارد همیشه در شکم خود سه چار مار
اصل و نژادش ارچه بود از عرب ولی
باشد همیشه نسل وی از هند و زنگبار
گنگ است و گرچه هیچ نکوید سخن ولی
دارم من این غزل ز زبانش به یادگار

ذوقافیتین

برد از دلم بنفشه همچون شبیه قیاس
 افتاد در دلم نه هیوای لیت خمیار
 زلف تو و دل من و هر جا دلی که هست
 صبر و قیاس و چار ندارند آن عیار
 شمشاد را به سرو تو نسبت چنان کنم
 زلف و عشرت مرتب
 گیسو و خال و زلف و رخ همچو ماه دوست
 هشتک است و عنبر است و بنفشه است و لاله زار
 هر يك ز چشم و ابروی یار آفت دل است
 آن يك خدنگ دارد و این يك کمان به کار
 جمع به الف
 باشد دلم چو گیسوی جانان سیه ولی
 آن گشته ، پاره پاره و این گشته ، تار تار
 تشبیه مطلق
 رویت چو آفتاب جهان تاب نیورینش
 زلفت چو ظلمت شب دیجور گشته تار

تشبیه تفضیل

نیکی کجاست چشم چنین آفتاب را

شب را کجاست ، خاصیت نافه نثار

تشبیه اضافه

ترکس چو چشم تست دلم خسته بهر چیست

چون ماه روی تست چرا درکشی زیاد

تشبیه مشروط

بودی چنار و امس و چو بالائی دلکشست

گرداشتی ؛ خرام خوشی سرو یا چنار

تشبیه تسویه

ویران شده چو خانه دل چشم خانه ام

آن از جفای بی حد و وین ز اشک بی شمار

سرو بلند و سنبل مشکین و لعل تو

از جان رهود صبر و ز دل برد اختیار

تشبیه عکس

در راه دوستان تو و دشمنان تو

خارش بود بسان گل و گل بسان خار

آب حیات و نافه چین داری ای پری

در لعل جانفزا و خم زلف تابدار

یار غم و مصاحب درد و الم شدم

زبان چو یار نشد ، هیچ برکنار

تشبیه‌موازی

هستم ز جان غلام سگ کویت ای حبیب
بستم به خاک سم سمند تو ای سوار
دارم امید آنکه به سویم کنی گذر
دایم دو دیده بر در و هستم در انتظار
بازار خویش و که چه بازار داشتم
بازار من شکست ، یکی سر و گلستان
قلب

مار دو زلف جمد خم آندر خم توام
پیچید چون طناب و به دل ساخت رام مار
راغ است، و باغ جای همه کس ز خوش دلی
مین با هزار داغ گرفتار کنج غاب
مایمل دیار مرد درم را ید لأم
راید کلام انس و سناها ملک دیار
شوخی و غمزه تو بسی بسته پای عقل
جانی و خسته بسته تو جان من ایار (۲)
مسکین تنم که گشته غم و گشته بخت بین
محنت شکسته پشت و غمش گشته پیشمار
شادی و غم چو می گذرد پس ز بهر چیست
شکر و شکایت از روشی چرخ بی مدار (۳)
شد مدتی که می کند از بهر مقدمت
ابرو و چشم من در و گوهر بر اونثار
ز افلاک عطر سای تو شد باد مشک بیز
وز قامت روان تو گشته است بی قرار

گر حاسدم به شعر زند طعنه بآک-هست
 سبک را ز نو نه ملاه بوه بانک بی شمار
 از یار چود و لطف تو بستم خمیده شد
 خواهم خمیده تر شود این بار زیر یار
 تا گردش سپهر و قرار زمین بود
 تا هست نور ثابت و سپار بر قرار
 بیادا گذشته قبه خرگاهت از فلک
 بادا کشیده چتر تو بر نیلگون حصار^۱

علی پاشا و شعر پارسی

مؤید مکر از شعر الهی که در آسیای صغیر به زبان پارسی شعر گفته، علی پاشا پسر افراسیاب پاشا می باشد، وی پس از پدرش پاشائی و حکومت بصره را از سلطان روم تصاحب کرده او مرید دار و خوش اخلاق بود، و به زبان های فارسی و ترکی و عربی آشنائی کامل داشت، و در انواع معرفت و طریق عرفان اطلاعاتی کسب کرده، بعد از علی پاشا در الحادیت بزرگان به تحقیق و تتبع می پرداخت، و در بزم آرایسی و فنون سپاهیکری بی مانند بود، هم چنین او به حضرت علی (ع) اخلاص کامل داشته و در وقت نماز گزارنده به قاضی و پیشوایان که از جانب سلطان روم تعیین می شد، اقتداء نمی کرد، و در خلوت نمازش را به آیین شیعه ادا می کرد، علی پاشا گاهی اوقات شعر می گفتند و در شعر «مصری» تخلص داشت، شعرش حسین پاشا نیز مانند پدر دارای صفات جمیله بوده، و به حکومت بصره منصوب گردید، ولی دزائیر اختلاف با سلطان روم به مسافرت هند و ستان مجبور شد، و اینک اشعار زیر که از علی پاشا باقی مانده است، درج می شود:

از نسیم آه ممی جویم ده جستانامه را
 تا به افسونی مکن یابم دل حیوانه را

^۱ تذکره مجالس النفاوس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۷۰ تا ۳۷۷)

گر زعفران زلف خود بخود نگردد دور نیست زلفش را زانوی صاحب خانه
 غیرت « صبری » صبا را از سر کوشش برانند
 تو باید دید از زلف تو دست شانه را.

قاضی شیخ کبیر

قاضی شیخ کبیر پدر شمس الدین محمد لطیفی که مشهور به قاضی زانو او دیلی
 است، می باشد او در زهد و تقوی و پارسائی بی نظیر بود، پدر و پسر هر دو شاعر پیشه
 بوده و به شغل قضاوت نیز اشتغال داشتند؛ قاضی در عین حال که طبیعت خاکی بود،
 شغل فتوی و تدریس را عهده دار بود، و این قصیده را به فارسی در مدح امیری
 گفته است.

زهی امیر فلک رفعت ملک لظنوار

ایتر رفعت و کان طینت و زلال انیس

هوا لطافت و آتش نهیب و ارض و قار.

و پسر او شمس الدین محمد لطیفی که مشهور است، در حدائق سن جمیع
 اخلاق حسنه و صفات جمیله را دارا بود، و اشعار بسیاری از او به زبان فارسی بجا
 مانده است وی قصیده ای گفته که دو لفظ سایه و خیمه را در هر یک از مصراع های
 آن آورده است، که از نظر ادبی و صنعت شعری بسیار جالب است، و این است

چند بیت از آن قصیده:

سحر ز خیمه برون رفت و سایه زد به چمن

به سان خیمه گل سر و سایه پرور من

۱ - قاموس الاعلام ترکی جلد چهارم (صفحه ۴۵۵) (۱۳۹۶)

۲ - تذکره مجالس النفاوس حکیم محمد خورینی (صفحه ۳۹۶) (۱۳۹۶)

چو خیمه کا کل او سایه بان شده بر گل
 ز سایه خیمه زده سنبلش به روی سمن
 دلا چو سایه مشو زیر خیمه گردون
 بکش ز خیمه گردون سایه اش دامن
 به زیر سایه دل شو که خیمه ایست ز نور
 سری چو سایه فرو بر به زیر سایه تن
 بجوی سایه خیمه که زیر دلش بس است
 برای سایه درویش خیمه پیراهن
 مرو به سایه خیمه که از شکوفه باغ
 درخت خیمه شد و سایه کرد بر گلشن^۱
 وی بعد از مدتی درویشی اختیار کرد، و در حال وفات این یک بیت را گفت:
 نشد اقبال دوران از سرافرازی هوس مارا

به درویشی سرافرازیم، این اقبال بس مارا.^۲
 پدرش قاضی شیخ کبیر هنگام جنگ شاه اسماعیل صفوی با سلطان سلیم عثمانی
 اسیر افتاد، و با اینکه حکم قتلش صادر شده بود، در نتیجه علم و کمال و فضلی که
 داشت، بخشیده شد، و آزاد گردید، و سلطان روم او را مورد عنایت و اکرام قرار داد،
 وی در فن انشاء نیز بیهمتا بود، و تاریخ سلطان سلیم را نوشته و تاریخ ابن خلکان
 را نیز ترجمه کرده است، و اشعار زیادی از او در تذکرها باقی است، که بدین مختصر
 اکتفا گردید.^۳

فضولی بغدادی و شعر فارسی

فضولی «محمد بن سلیمان» که به فضولی بغدادی معروف است، از اعظم شعرای

۱ - تذکره مجالس النفاوس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۹۵)

۲ - تذکره مجالس النفاوس (صفحه ۳۹۶)

۳ - تذکره مجالس النفاوس (صفحه ۳۹۶)

دولت عثمانی به‌شمار می‌رود، فضولی در حله به دنیا آمده و در بغداد بشو و نمایافته و بدین جهت به بغدادی مشهور شده است، فضولی را به‌صورتها از جمله شعری ترک می‌دانند در صورتی که وی اشعار فارسی خوب گفته و علاوه بر این در خارج از کشور ترک بزرگ شده است، فضولی پس از فتح بغداد به دست عثمانی ها تبعه عثمانی شد، (۱۵۳۵/۹۴۰) به عقیده گیب^۱ وی در کمال آسانی به ترکی و فارسی و عربی شعر می‌گفته است. فضولی مدتی در خدمت سلیمان خان عثمانی به سر برده و طرف توجه شاه قرار گرفته است، و علت این تقرب آن بود، که وی اشعاری در فتح عراق ساخته و به سلطان تقدیم داشته بود، و این فتح به وسیله صدر اعظم سلطان سلیمان ایراهیم پاشا صورت گرفته بود.^۲

وی در نظم و نثر مهارت و در اشعار ترکی عظیمی نوائی دوم شعر جمع می‌شود، و همچنین او در مقاله نویسی معروف بود، و مقاله بلینی نیز از او باقی است، او رساله حسن و عشق و لیلی و مجنون را بسیار خوب نوشته و شهرت دارد، و کتاب « حدیقه السعداء » که ظاهراً ترجمه روضه الشهداء حسین واعظ می‌باشد، از آثار اوست.^۳

فضولی بغدادی شیعه اثنی عشری بوده. اشعاری در منقبت ائمه اطهار گفته است، و همچنین لغز و معما از او باقی است، و خمسه بلینی نیز از او به یادگار مانده است، فضولی در سال ۹۷۰ وفات یافته و آرامگاهش در حله زیارتگاه مردم می‌باشد، تألیفات منظوم او عبارتند از:

- ۱ - به ترکی: دیوان غزل و قصاید شاه و گدا، لیلی و مجنون، مناظره بنک و باده و روضه.
- ۲ - به عربی: دیوان غزل و قصاید.
- ۳ - به فارسی: دیوان غزل و قصاید، زهد و زاهد، صحت و مرض، بنک و

۱ - جلد سوم کتاب گیب (صفحه ۷۰ تا ۱۰۷)
 ۲ - جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۴۴۵)
 ۳ تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم (صفحه ۱۸۰)

بالا و بساطی عامه اخصار او از روی شمعین در خیوه هفت هزار بیت می باشد. (۱۰۰۵)
 این فیوضی عامه المشقه ثلاثی کامل داشته و دیوان هایش در ترکیه و تبریز
 بجانب شرق است. وی قصیده الحی در فتح سلطان سلیمان عثمانی سروده در مقطع قصیده
 از حمد و حسن نام می برد و در غرض از این که سلطان سلیمان را در غایت
 عزیز پادشاه جزو بر سلطان سلیمان آنکه هست (۱۰۰۶) (۱۰۰۷)
 در تحق پادشاه وقت و قضات زمان خود و امر اندخ زیادی گفته و بخصوص
 سلطان سلیمان را بیشتر به فارسی و ترکی توصیف کرده است و ترکیب بندهای نثر
 و شیرین نیز از او باقی مانده است، که بسیار جالب است و اینک برای نمونه قسمتی
 از آن می گفتند هلا در زیر تو خفته می شود (۱۰۰۸) (۱۰۰۹)

روح را وسوسه شوق بدن بر درخا آید
 یقه را دغدغه ذوق نظر پیدا شد
 سینه خالیم آتشکده گشت
 منزل درد سرم جلوه گه سودا شد
 شاهد پرده نشین اثر فطرت من
 پرده انداخت زرازو به جهان رسوا شد
 دل و جان و تن من مایل دنیا گشتند
 در میان من و جان و دل و تن غوغا شد
 عاجز و بی کس و مغلوب چو دیدند مرا
 هر سه در سلسله ضبط کشیدند مرا
 تا اینکه گوید :

اقتدای تن و جان و دل شیدا کردم
 مدتی عاشقی شاهد دنیا کردم
 بهر آرام تن و کام دل و راحت جان
 رفقا بردم و اسباب مهیا کردم
 گشت اسباب پریشانی من در عالم
 بهر جمعیت خود هر چه تمنا کردم
 بودم آسوده گرفتم ره تشویش لقب
 داشتم راحت دل دغدغه پیدا کردم
 هیچ سوداگره از کار دل من نکشود
 چون شدم عاجز و ترک همه سودا کردم
 عشق پیدا شد و گفتا که رفیق تو منم
 آتش افکند ز غیرت به دل و جان و تنم
 به غم عشق کلی کرد گرفتار مرا
 در عجب آتشی انداخت به یکبار مرا

گاه در جلوه در آورد قد رعنا را
 گاه بنمود خم طره طرار مرا
 گاه سویم نظر از ترکس شهلا افکند
 گاه با زلف سیه کرد گرفتار مرا
 سوخت بر سینه ام از آتش محنت صد داغ
 ریخت خون جگر از دیده خوبار مرا
 آه از آن سیمبر و سرو قد و لاله عندار
 که دمداد به جفا می دهد آزار مرا
 میشود شاد دل او به دل آزاری من
 هیچکس رحم ندارد به گرفتاری من
 کرد ذوق می این پند موافق مستم
 همه بر هم زدم از قید علایق رسم
 غرقه بحر شدم از نظرم رفت سراب
 بت من بود بت من بت خود بشکستم
 یافتم راه به سرحد حقیقت ز مجاز
 مرده بودم به حیات ابدی پیوستم
 دست بر دامن آف عشق زدم بهر لقا
 که ز دستم نرو در رود از هم دستم
 شد یقینم که کدورت همه در ملک فتاست
 طالب ملک بقایم پس از این تا هستم
 یارب از کار فضولی بگره غم بگشا
 ز مجازش برهان راه حقیقت بنما

فضولی به خدمت حضرت شهابی پاشا مکتوبی نوشته که آن نیز در دیوانش

۱ - دیوان فضولی (صفحه ۴۷) برای کسب اطلاع بیشتر از کلیه ترجیع بندها به دیوان

فضولی مراجعه کنید.

به چاپ رسیده است به عقیده فضولی که در ساقی نامه اش اشاره کرده هفت جام باید خورد، و اینک « کیفیت جام هفتم » از ساقی نامه او را در اینجا نقل می کنیم:

بیا ساقی آن شهد شیرین مذاق	که ما را بدو هست صد اشتیاق
بده پیش از این تلخ کامم مدار	بدین تلخکامی چو جامم مدار
بیا ساقی آن نشئه پر کمال	که کامل از او می شود اهل حال
به من ده که دفع ملالی کنم	و زین جهد کسب کمالی کنم
بیا ساقی آن لعل یاقوت رنگ	که سنگ است بر شیشه نام و رنگ
به بین مستقیم مست تر کن مرا	« به هفتم قدح » بی خبر کن مرا
که در نشئه اولین بسی حجاب	کنم شمه ای شرح حال خراب ^۱ .

احمد داعی و آثار فارسی او

یکی دیگر از شعرای ذواللسانین آسیای صغیر احمد داعی می باشد وی نامش احمد، نام پدرش ابراهیم و نام جدش محمد است، محل تولد شاعر ظاهر اگر میان است، احمد داعی اغلب روزگار به مسافرت و جهانگردی گذرانده است، راجع به تحصیلات وی اطلاع صحیحی در دست نیست، و همین قدر می توان گفت، که وی از شعرای قرن نهم و معاصر سلطان محمد عثمانی بوده است، زیرا در اشعار خودش به نام او اشاره کرده است، چنانکه گوید:

ای غیاث دین حق سلطان محمد شهریار

آفتاب بخت و دولت سایه پر دردمدار^۲.

احمد داعی به ترکی و فارسی آثار و تألیفاتی دارد، و اینک به ذکر یکایک آنها می پردازیم: ^۱ - آثار منظوم: ۱ - دیوان ترکی - ۲ - ترجمه مقدمه تفسیر به ترکی ۳ - جاماسب نامه ترجمه از فارسی ۴ - چنگ نامه به ترکی ۵ - عقود الجواهر

۱ - دیوان فضولی ساقی نامه چاپ استانبول (صفحه ۱۱۵)

۲ - دیوان ترکی احمد داعی چاپ استانبول سال ۱۹۵۲ (صفحه ۱۳) و ترجمه

طب نبوی (صفحه ۳۸۸)

به فارسی ۶- دیوان فارسی ۷- مطایبات به ترکی ۸- وصیت‌نوشته‌ها و ان به پسرش
هر مرتبه ترکی ۹- ...

II آثار منشور

۱- اشکال خواجه نصیر طوسی به ترکی ۲- ترسل به ترکی ۳- ترجمه
تعبیرنامه به ترکی ۴- ترجمه تفسیر به ترکی ۵- جنان جنان به ترکی ۶- سراج القلوب
به ترکی ۷- ترجمه طب نبوی به ترکی ۷- مفتاح الجنة به ترکی ۹- وسیلة الملوك
لاهل السلوك به ترکی و چون منظور ما بحث در آثار فارسی او می باشد، بدین سبب
از آثار فارسی او چند نمونه در اینجا ذکر می کنیم. از آناری که احمد داعی به فارسی
نوشته است، یکی کتاب عقود الجواهر است که تقریباً به تقلید کتاب نصاب الصبیان
نوشته است، و معانی کلمات و لغات را توضیح و معنی می نماید. و مانند مؤلف کتاب
نصاب الصبیان به همان وزن و قافیه به نظم کشیده است، و این چند بیت از کتاب
عقود الجواهر از منحصراً نمونه در اینجا نقل می شود:

حفظ، تصور، تحریر، توفی چه خود را نگه داشتن، نوم حقتن
تأست، تلفظ چه اندوه خوردن تبارك چه در یافتن، مشی رفتن
مخاشات، بشاشت، نصارت، طراوت بود تازه رویی، تفتح، شکفتن
شجاعت، بسالت، بطالت، دلیری بچو تسهیل و تیسیر، آسان گرفتن
کثیر و قلیل است، بسیار و اندک حدیث و معانی سخن، قول گفتن
فعل، فاعل، فاعول، فعلول، فعلولن سعادت چه باشد، نصیحت شنفتن
و در قطعه دیگر همان کتاب به بحر خفیف چنین گوید:
و حق بختن هلال شد همه نو فتوح بکشادن و رهیمه گرو
امر معنوم کار واجب و زرع کشت و یوم الخطا در روز درو
فاعلاتن، مفاعلن فعلین یند داعی به گوش جان بشنو.

۱- کتاب عقود الجواهر ضمیمه دیوان داعی (صفحه ۲۶۸) ۲- به نقل از کتاب عقود الجواهر، چاپ استانبول (صفحه ۲۷۸) ۳- ...

دیگر از آثار منظوم فارسی او چنانکه در فوق اشاره شد، دیوان اشعار فارسی می باشد، که در آن به گفتن اشعار فارسی مبادرت جست و به نفر شعر فارسی در کشور روم همت گماشته است. و از مضمون بعضی از اشعار فارسی وی معلوم می شود، که شاعر مورد بحث در کشور آسیای صغیر غریب بوده و در نتیجه تصادف و مهاجرت بد آن کشور افتاده است، چنانکه خود گوید:

(اشعار در مدح حاجی خلیل بگ وزیر وقت)

افتخار جهان امن کبیر کیست ؟ پاشای کامران وزیر
عمدة الملك خیر دولت و دین پادشاهی است بلکه او نه امیر
دل و دست تو معدن و ذریا قلم و تیغ تو بشیر و نذیر
گوش دار از کمال لطف و کرم وصفه حالی که همیکنم تقریر
توبه حشمت بسی شریف و کبیر من به قلت بسی وضع و صغیر
اندرین عصر تو غریب جهان اندرین ملک تو غریب و فقیر
اندرین سبب خواستم به حضرت تو عرضه دارم ز تحفه های صغیر
تا اینکه گوید: «... که بود تحفۀ الفقیر»^۱ تحقیر در
داعی اندر دعا که عذر نمود عذر او چون دعای خود بیند

در آخر اشعار فارسی خود شاعر به خط خود چنین نوشته است:

«حرره مولفه الضعیف الراجی عفور به اللطیف فی طلبه الساعی احمد المعروف
بالداعی فی اواسط الآخر السنة ست عشرة و ثمانمائة هجرية»^۲
پس اندرین نوشته خود شاعر روشن می شود، که وی این اشعار فارسی را در سال
۸۱۶ هجری گفته و به تدوین دیوان خود اقدام کرده است، و هم چنین زندگی شاعر
را در قرن نهم هجری محرز و مسلم می دارد. احمد داعی اشعار دیگری نیز به فارسی

۱ - دیوان و کلیات احمد داعی قسمت اشعار فارسی (صفحه ۲۲۸)

۲ - به نقل عین عبارت از دیوان داعی (صفحه ۲۲۸)

گفته و دیوان فارسی او جداگانه چاپ شده است. و از قرار معلوم وی از روزگار بسیار بجفادیده و متأثر و متالم شده است، چنانکه گوید:

متاع من سخن است و سخن شناسم نیست

مرا رسد که رسانم بر آسمان فریاد

چه ظلمها که رسید از جفای چرخ به من

که شرح درد دل آن نمی توانم داد

احمد داعی با اینکه زیاد قدردانی در حقش به عمل نیامده است، با این وصف به روزی مقسوم و تقدیرات اعتقاد داشته است، چنانکه اشاره می کند:

کاتب نحن قسمنا که به دیوان ازل

هر برای که نوشتست مقرر باشد

غم فردا محصور ای ساده دل اندر پی رزق

می رسد با تو یقین آنچه مقدر باشد^۱

از قرار این گفتار و بیانات داعی معلوم می شود که کتاب عقودالجواهر را که شرح آن گذشت، برای مطالعه پادشاه وقت سلطان محمد عثمانی نوشته است، و اینک عین عبارت او را که بد آن اشاره می کند، و هم چنین خاطر نشان می سازد، که اصل کتاب را که از آثار رشیدالدین عمر الوطواط بوده به نظم کشیده و نامش را عقودالجواهر نهاده است در اینجا نقل می کنیم:

و بعده چنین گوید مؤلف ترکیب ساعی احمد داعی اصلح الله شأنه و صانه عمماً
شانه مختصری که موسوم است به حمد و ثنا در لغت و منسوب به نام فاضل علامه الوری
استاد البریه فی البر رشیدالدین عمر الوطواط طاب ثراه. الخ و این عقود
زواهر را به اسم عقودالجواهر موسوم گشته به رسم خزانه معموده سلطان زاده جهان
برگزیده زمین و زمان، نور حقیقه اهل ایمان و نور حقیقه عدل و امان بیت :
خورشید سعادت امانی مقصود مراد زندگانی

۱ - دیوان فارسی احمد داعی چاپ استانبول (صفحه ۵۰)

۲ - دیوان فارسی احمد داعی چاپ استانبول (صفحه ۵۳)

الامير الكبير الامجد ملك الروم والعرب والعجم غياث الدينا والدين
 سلطان محمد بن بايزيد بن مراد بن اورخان بن عثمان فتح الله الملك والدين بطول بقاينما
 و اقرعيتهما به مشاهدت لثاقلهما هأمول است، كه به نظر عنايت ملحوظ گردايميده،
 به شرف مطالعه قبول محفوظ دارد.^۱

مولانا باقى و شعر پارسی

مولانا باقى از جمله شعرائى است كه در آسيای صغير به گفتن اشعار فارسى
 و تركى مبادرت ورزيده و آثار گرانبهايى در ادبيات از خود به يادگار گذاشته است،
 وى در اول جوانى به تحصيل دانش اشتغال داشته و در اندك زمانى علم و معرفت
 زيادى اخذكرده است، او به گوشى نشينى و كناره گيرى از مردم قناعت كرده و با جد
 بليغ و كوشش فراوان بر معلومات خود مى افزوده است، تا اينكه از امثال و اقران
 عصر خود گوى سبقت را ربوده است، و از دانشمندان به نام خود به شمار رفته است.
 در او ايل زندگانش در اثر نامساعد بودن روزگار به فلاكت و بدبختى گرفتار
 شد تا اينكه در عصر سلطان سليمان خان عثمانى طرف توجه او قرار گرفته و به شرف
 صحبت وى نایل آمده است.^۲ صاحب تذكرة مجمع الخواص او را ملك الشعراى روم
 ناميده و در شهر حلب با او شخصاً ملاقات كرده است، مؤلف همان تذكرة مگويد باقى
 چلبى با من شوخى هاى عجيب و غريبى مى كرد و خواجه زاده اى به نام يوسف چلبى
 داشت، كه حقيقه يوسف ثانى بود، و شاعر از وى اطاعت مى كرد.^۳ اشعار باقى چلبى
 محكم و استوار و داراى معنای نفيس و مفهوم سوزناك است، شعر او از تكلف و
 تصنع عارى بوده است، و ديوان او را از بهترين ديوان هاى تركى مى دانند، قضايده
 سليس و روان و غزلياتش بسيار شينوا و دلپذير است، وى از اكابر شعر اى زمان و افاضل
 بلغاى عصر خود در كشور روم به شمار مى رفت، و گويند تمامى شعر اى روم عطر

۱ - به نقل از مقدمه ديوان احمد داعى به تصحيح و حواشى اسماعيل حكمت (۱۱۱-۱۱۰)

۲ - مقدمه آلمانى ديوان باقى (صفحه ۱۲) چاپ لندن سال ۱۹۱۱

۳ - تذكرة مجمع الخواص صادق كتابدار ترجمه دكتور خيامپور (صفحه ۱۹۶)

غزلبرایی را از او آموخته‌اند.^۱ دیوان باقی در سال ۹۹۴ هجری تحریر یافته و در مقدمه آلمانی آن به عبارت زیر از اتمام آن سخن می‌راند و می‌گوید: «تم الديوان بعون الله الملك العنان على يدى اضعف العباد يعقوب المنقاد عفا عنه العافى وحرر فى شهر رمضان المبارك سنة ۹۳۴» و باز پس از عبارت فوق عبارت دیگر عربی که دال بر اتمام تمام آثار و کلیات باقی می‌باشد نقل شده است و آن این است:

« تمت تمام بعون الله الملك العلام و حسن توفيقه فى اوایل ربیع الآخر فى سنة سبع و سبعین و تسمأ نه حرره الفقير ابراهيم بن حاجي محمد العوجوى » کلیات دیوان باقی چلبی شامل غزلیات، مخمسات، مقطعات، مطلقیات به فارسی و ترکی می‌باشد.^۲ و اینك يك غزل فارسی از دیوان او در اینجا نقل می‌شود:

قصه عشق دگرگونه زبانی دارد

آن نه سربست که تفریر و بیانی دارد

آنکه در عشق تو بادود دل و چشم ترست

سایه بید و لب آب روانی دارد

بنا خیال ذهن و باده لعلت جانم

در سرا پرده دل عیش نهائی دارد

روئی اقبال به درگاه تو آرد خورشید

که در این قصر دل آفرود مکانی دارد

تا که در دل هوش عشق تو دارد باقی

نه غم جان و نه اندوه جهانی دارد.^۳

باقی يك قسمت از غزل‌های حافظ را تضمین کرده و از عهده آن به خوبی

برآمده است، و اینك بخش نمونه چندیند از آن تضمین را در اینجا نقل می‌کنیم:

۱- مقدمه آلمانی دیوان باقی (صفحه ۲۳-۲۲).

۲- مقدمه دیوان باقی (صفحه ۳۷).

۳- دیوان باقی (صفحه ۴۵۳).

توئی که وصف تو جز سایه الهی نیست
 به عدل و داد عدیل تو پادشاهی نیست
 بر آن خدای کز آن راستر گواهی نیست
 جز آستان توأم در جهان پناهی نیست
 سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
 تو گوش هوش چو باقی به قیل و قال مده
 مچو و خیال و دل و دین بدین خیال مده
 دل اردهی بجز از چشم آن غزال مده
 خزینه دل حافظ به زلف و خال مده
 که کارهای چنین حد هر میاهی نیست
 چو من ز دود دل خود علم برافرازم
 هزار کشور جور و ستم بر اندازم
 نه سوی قبضه شمشیر دست می یازم
 عیدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم
 که تیغ ما بجز از ناله ها و آهی نیست
 به حال عاشق دلریش خود نگاهی کن
 به دادخواهی او معدلت پناهی کن
 به کشور دل درویش پادشاهی کن
 مباحث در پی آزار و هر چه خواهی کن
 که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست ... الی آخر
 مولانا باقی علاوه بر تضمین غزل حافظ غزل نجاتی رومی که پیش از او ملک الشعرای
 روم بوده است، و هم چنین غزل سلطان مراد و سلطان سلیمان عثمانی را تضمین
 کرده است.

فصل چهارم :

لاحقه

بلید دانست بجز از شعرائی که در فصل سوم از آنان بحث کردیم ، شعرای دیگری نیز در آسیای صغیر در قرنهای دهم و نهم در نشر شعر پارسی کوشش کرده و آثاری از خود به یادگار گذارده‌اند، و اینک ما این شعر را نیز در فصل چهارم به صورت لاحقه‌ای به رشته تحریر می‌آوریم.

مولانا فخر خلخالی

مولانا فخر خلخالی از فرزندان مشایخ خلخال میباشد . وی صاحب فضل و کمال بود ، و طبع شعر داشت ، و جهت سنت پسر مفتی روم علی چلبی تاریخ ذیل را گفت :

مفتی مملکت علی چلبی	آنکه باشد ز سرغیب آگاه
قره‌العین خویش را سنت	چونکه کرد آن امین سرالله
بهر تاریخ سنتش گفتم	انه سنة رسول الله

پس از مدتی فرزند دیگر مفتی که به نام فاضل چلبی که بسیار وجیه و زیبا بود، به سرای دیگر شتافت مولانا فخر این تاریخ را نیز درباره او بگفت :

پی تاریخ آن گل در گلستان به حسرت گفت بلبل «وای فاضل»

و این دوبیت زیر ازینک غزل او در اینجا درج میشود :

خواهم از عشق بتی شیفته و زار شوی
تا ز حال من دیوانه خبر داری شوی
تاکی ای غنچه بشکفته به رگم من زار
همچو گل خنده زنان هم نفس خارشوی... الخ
مولانا فخر رسم و آیین عشق و عاشقی جوانان را در روم پایه گذاری کرد، و
خود نیز عاشق جوانی به نام «باقی» شد، و در راه این عشق دیارادر بدرود گفت.^۱

صبری

صبری نیز یکی از شعرای قرن دهم هجری کشور عثمانی است، وی
پسر حافظ کتابخانه فاتح بود و به حسابداری بغداد نیز تعیین شده بود و مدتی در آن
شهر اقامت گزیده و هم در آنجا وفات یافته است، او به فارسی و ترکی شعر گفته و
معماهایی نیز از او باقی مانده است. و اینک یکی از آن معماها در اینجا نقل
میشود:

خاک راه شهی که آوردی از پی توتیا برای منش
ای صبا کاهلی مکن بر خیز همچو سر مه به دیده در فکتنش.^۲

مولانا امینی و شعر پارسی

امینی مردی فقیر بود، که اصلش از سمرقند است، وی در موقع مراجعت از
سفر مکه معظمه به کشور روم آمده است، او اغلب غزلسرائی کرده و کمتر به قصیده
پردازي پرداخته است، مولانا امینی قصیده ای در تاریخ جلوس سلطان سلیمان گفته
است، که هر يك مصرع آن تاریخ جلوس شاه فوق الذکر را میرساند «۹۲۶ هـ» و چون
این قصیده به سبک شعرای پارسی گوی ایرانی سروده شده. از نقطه نظر ادبی حائز
اهمیت میباشد، بدین جهت در این جا آنرا نقل میکنیم:

۱- تذکره مجالس النفايس (صفحه ۳۹)

۲- قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۹۳۵) جلد چهارم

بداده زمان ملکت کامرانی به کلوش عهد و سلیمان ثانی
 چو قصیر هزاران بدو بوده چاکر چو داراب کردی صدش دیده بانی
 شه عاقل عهد سلطان سلیمان کزو نوشد آیین صاحب قراقی
 ندیدم بهدین چو او شهر یازی به خوبی وعدل و حسن و جوانی
 ز جان بوده او ماحی کفر و بدعت به ارکان دین هست حامی جانی
 به زیبائی او گلی در چمن نیست بود ایمن او هم زیاد خزانی
 به وی عقل با نکته دانی نلافد نلافد به وی عقل در نکته دانی
 چو آمد لب لعل او در تکلم به احباب از او کرده گوهر فشانی
 زهی نکته دانی که ما بیدل ترا وجودت شده مایه زندگانی
 دم معرکه بردلان جهان را به تو کم رسد دعوی پهلوانی
 به شیرین زبانی به دل جای کردی به دل جای کردی به شیرین زبانی
 به جاه و شرف مهر اوج جلالی به میدان جرأت قباد زمانی
 ز سالی که مالک ترا داده املاک نشانش دهم من بیاید بدائی
 از این شعر این بیدل و دین معز و ن دهد جمله مصرع از وی نشانی
 ز بیدادی دور «امینی» ملول است بود لطف از دادم از وی ستانی
 جهان تا بود در پی جور جوئی بر ارباب دین هم بر اهل معانی
 نگهدار جان لطف الله بادت ز آفات و بی رحمی آسمانی.^۱

امینی این قصیده را در روزگار وزارت ابراهیم پاشا به عرض رسانید، و در
 مقابل برای مولانا امینی سه هزار آقچه عثمانی جایزه داده شد، تا اینکه امینی با
 این پول قابل ملاحظه توانست به شغل تجارت بپردازد، و آن را برای خویش وسیله
 تأمین معاش سازد.^۲

محمد رضا و شعر پارسی

محمد رضا پاشای تبریزی یکی دیگر از شعرائی است که در اوایل شباب

۱- تذکره مجالس النفاث (صفحه ۳۰۶)

۲- تذکره مجالس النفاث (صفحه ۳۰۷)

به همراهی پدرش به کشور آسیای صغیر رفته است، او از بنی اعمام محمد حسین چلبی به شمار میرود، که در عباس آباد اصفهای مسکن داشت، محمد رضا در اثر بروز استعداد و قابلیت خویش مدتی پاشائی مصر را عهده دار شده و از اهالی آن کشور صدمات زیادی دیده است، سپس مدتی به پادشاهی حبشه منصوب شده و از آنجا به زیارت بیت الحرام مشرف گشته تا اینکه در همانجا وفات یافته است.

و این ابیات از او در تذکرها نقل شده است:

ای فلک ما اسیر بند توایم
فکر ما را از این نکوتر کن
دو رفیقیم مختلف اوضاع
وضع ما را به هم برابر کن
یا بیایمون مردمی او را
یا مرا نیز مثل او خر کن

وله ایضاً

تا کی خرد به وسوسه ام گمراهی دهد
کو غفلتی که از تو مرا آگهی دهد
مفلس ز استطاعتم و خوشدلم که دوست
دامان وصل خویش به دست تویی دهد
وله

ز آه و ناله نیاسود يك نفس لبها
فغان گنه حوصله سوز است شعله تب ما
ز بسکه آتش شوق تو مدعا سوز است
عیان نگشت به ما هم هنوز مطلب ما

میرزا مخدوم

او پسر میرسید شریف است و دارای فضیلت علمی و اخلاقی میباشد، در عصر خودش شهرت و معروفیت پیدا کرد و به علت اتهام داشتن به مذهب تسنن به کشور عثمانی مهاجرت نمود، و در دربار حضرت خواندگار تقرب حاصل کرد، او طبع شعر

۱- تذکره نصر آبادی تألیف طاهر نصر آبادی اصفهانی چاپ تهران ۱۳۱۷ (صفحه ۶۹)

داشت، و این ابیات در تذکرها به نام او باقی است، و به اشرف متخلص می باشد:

گذشتم از همه اندیشه تا قضا چه کند
گذاشتم به خدا کار تا خدا چه کند
به سلامت من میخون قبا نمی زبید
کسی که چاک کند پیرهن قبا چه کند
به دست خمر و به دل شرک و بر میان زناز
بدین طریق کسی روز ماجرا چه کند
یکن به اشرف بیچاره آنچه می خواهی
تو پادشاهی و او کمترین گدا چه کند.^۱
میلی

به این اسم از شعرای قرن دهم کشور عثمانی دو نفر را می توان نام برد، که یکی از آنها قاضی حلب بوده و در همانجا وفات یافته است. وی در حسن خط و تسلط در زبان فارسی معروف بود، و به دو زبان فارسی و ترکی اشعاری دارد، این یک بیت اثر طبع اوست:

ترا ای نوش لب کام دل و جان می توان گفتن

به جان بخشی لب را آب حیوان می توان گفتن.

دومی زکریا افندی قاضی استانبول بوده که به سمت قاضی عسکری هم نایل آمده است، وی بعضی کتب علمی را نیز حاشیه کرده و در السنة ثلاثه نیز «فارسی-ترکی - عربی» اشعاری دارد.^۲

حکیمی

حکیمی ایرانی الاصل و اهل قزوین بوده و از شعرای ایران به شمار میرود، وی در زمان شاه اسمعیل صفوی در ایران می زیست و چون از اهل سنت و جماعت بود، بنای مهاجرت را گذاشت، ابتدا به دیار بکر رفت، و سپس به کشور عثمانی روی

۱ - تذکره مجمع الخواص صادقی کتابدار (صفحه ۴۲) ترجمه دکتر خیامپور

۲ - جلد ششم قاموس الاعلام ترکی تألیف شمس الدین سامی (صفحه ۴۵۴)

نهاد، و در عصر سلطان مرادخان ثالث در آن کشور بطور انزو او گوشه نشینی روزگار می گذرانید، او اشعار فارسی زیاد گفته و این یک بیت از آثار فارسی او است:

عاقبت در گلخن اندوه و محنت شد مقیم
دل که هر دم فکر گشت بوستانی داشتی

کمال پاشازاده

کمال پاشازاده «شمس الدین احمد بن سلیمان» از مشاهیر علمای اسلامیّه و ترکهای دانشمند عثمانی می باشد، وی از اهالی ادرنه است و جدش از امراء بود، در ایام صباوت به تحصیل علوم پرداخته، در سفرهای سلطان بایزیدخان ثانی نیز شرکت جسته است.

او در مدت کم تحصیلات خود را به پایان رسانیده و در بعضی مدارس ادرنه به شغل مدرسی اشتغال داشته است، بعد از مدتی قاضی ادرنه شده و در سال ۹۲۲ هجری به سمت قاضی عسکری آناتولی منصوب شده است، و در سال ۹۲۵ نیز او را معزول کرده اند، وی در عصر سلطان سلیمان خان سال ۹۳۲ هجری به سمت شیخ الاسلامی مفتخر گشته و لقب مفتی الثقلینی یافته است مدت هشت سال بر مسند شیخیت تکیه زده است. تا اینکه در سال ۹۵۰ هجری وفات یافته و در زاویه حظیرة محمود چلبی داماد احمد چلبی بخاری به خاک سپرده شده است. کمال پاشازاده در فقه و تفسیر و حدیث و سایر علوم شرعیه و ادبیات اسلامی اطلاعاتی کامل داشت، او حاشیه ای ناتمام بر تفسیر کشاف نوشته و کتابهای «التفیر» و «التنقیح» از تألیفات مشهور او می باشد. وی بجز اینها کتابهای دیگری نیز به رشته تحریر کشیده از جمله «نگارستان» را به تقلید گلستان سعدی نوشته و در زبانهای سه گانه فارسی - عربی - ترکی اشعاری سروده است، پاشازاده بیش از یکصد کتاب و رساله تألیف نموده و تاریخ آل عثمان را نیز به ترکی ادبی نوشته است.^۲

۱ - جلد سوم قاموس الاعلام ترکی تألیف شمس الدین سامی (صفحه ۱۸۶۲)

۲ - جلد پنجم قاموس الاعلام (صفحه ۳۸۸۵) برای کسب اطلاع بیشتر از احوال او به کتاب شقائق النعمانیه صفحات (۴۲۴-۴۲۰) مراجعه کنید.

فغانلی زاده « مولانا علی چلبی بن امرالله بن عبدالقادر الحمیدی » از مشاهیر علمای عثمانی بوده در سال ۹۱۶ هجری در شهر اسپارته به دنیا آمده است، جدوی از معلمین سلطان محمدخان ثانی بود، او پس از اتمام دوره تحصیلات خود مدتی در شهر بروسه به شغل مدرسی اشتغال داشت، و در مدرسه حمزه بگ تدریس میکرد. سپس به شام و مصر و حلب و بروسه و ادرنه و استانبول قاضی تعیین شده در سال ۹۷۹ هجری در شهر آناتولی به سمت قاضی عسکری مفتخر گشته است، و در موکب سلطان سلیم خان به ادرنه مسافرت کرده به علت مبتلی بودن به مرض نفرس دارفانی را وداع گفته است. شاعر نامبرده در علوم شرعیه و ادبیه و زبان های سه گانه اطلاعاتی داشته از کتاب های مشهور او کتاب « اخلاق علائیه » می باشد. وی در سه زبان فارسی و عربی و ترکی اشعاری دارد و پندار صاحب « تذکره الشعراء » فغانلی زاده حسن چلبی می باشد، و این یک بیت از اشعار فارسی اوست:

به شرح های فراوان که عیش هجران کرد
شاه قلی بیگ به حالتی است، تن من که شرح نتوان کرد.

او به « قارپا اوغلی » مشهور بوده و از کشور آسیای صغیر است، وی استعداد فطری قابل ملاحظه ای داشت، و به مطالعه کتب و گذراندن با اصحاب ذوق استعداد بسیار تحایل نشان میداد، وی به شعر مولانا محتشم کمتی بسیار معتقد بود، چنانکه اگر کسی در پیش او به یک بیت مولانا محتشم اعتراض می کرد مورد علامت و سرزنش او قرار می گرفت، و گاهی بحدال و زد و خورد می کشید، از او اشعار ترکی و فارسی و رباعیات به جای مانده است.

فغانلی

وی نیز یکی از شعرای قرن دهم هجری عثمانی است، و از مدرسین آن قرن

- ۱ - قاموس الاعلام ترکی جلد پنجم (صفحه ۳۶۹۷)
۲ - تذکره مجمع الخواص صادق کتابدار (صفحه ۱۰۸) ترجمه دکتر خیامپور.

به‌شمار می‌رود او به ترکی و فارسی اشعاری دارد.^۱

شیخی

او نخستین شاعر عثمانی بود، که شعر افسانه‌ای سرود و در زمان فرمانروایی بایزید اول در گرمیان متولد شد، لقب شیخی بدین جهت به او داده شده بود، که در روزگار خود شیخ شعرای زمان خود بود، و در تصوف و عرفان مدرس بود، مدتی در سلك مریدان شیخ حاجی بایرام بانی فرقه بایرامی در اویش درآمد، کمی بعد مشغول تحصیل طب شد، و به امراض چشم توجه خاصی داشت، او پزشك خاص خاندان سلطنتی سلطان محمد اول بود، در آن زمان که سلطان شکست خورده بود و بسیار غمگین و گرفته به نظر می‌رسید او را برای معالجه آوردند، چون علت روحی بیماری را دریافت، به سلطان قول داد که به محض استماع خبر موفقیت بهبود خواهد یافت؛ و هم‌طور هم شد. سلطان مراد دوم شیخی را گرامی و معزز داشت، و او را به لقب ملك الشعرائی مفتخر کرد، و او را مأمور کرد که اشعار نظامی را به ترکی ترجمه کند، شیخی خسرو شیرین را انتخاب کرد، ولی عمرش وفا نکرد، که آن را به پایان رساند، و در زمان مراد دوم در کوتاهیه وفات یافت. خواهرزاده‌اش جمال کار او را تکمیل نمود، و غیر از شیخی شعرای ترکی دیگر نیز از قبیل آهی-جیلی و مؤیدزاده به این کار اقدام کردند، این يك پیت از اشعار فارسی شیخی است:

عقل ناقص کی دهد سر خدای

گوش کر کی آگه است از بانک نای.^۲

سیماعی

از شعرای قرن دهم عثمانی بوده و از عطار و قاسم انوار پیروی کرده و خود را مرید آنان یاد نموده است، چنانکه در يك بیت ترکی خود که ذیلا نقل می‌شود

۱ - قاموس الاعلام ترکی از شمس الدین سامی جلد ششم (صفحه ۴۵۱۲)

۲ - ترجمه از کتاب تاریخ شعر عثمانی کیمبرك (صفحه ۱۳۹-۱۶۸) و جلد چهارم

قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۸۹۴)

به آن اشاره می‌کند:

طبعیم چراغی قاسم انواردن ینار

بوی فنا دماغه عطاردن گلور.^۱

مولای ادریس بن حسام‌الدین البدلیسی

بتلیسی از نوادر دهر و از امرای اکراد بود، در زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی به جهت داشتن مذهب تسنن فرار کرده به دولت عثمانی پناهنده شد، سلطان بایزیدخان ثانی او را اکرام و اعزاز نمود، وی تاریخ آل عثمان را به فارسی نوشته است، و آن را به نام سلطان بایزید شروع کرده و «هشت بهشت» نام گذاشته است. وی زمان سلطان سلیم عثمانی به کردستان و هواجی آن ولایت اعزام گردید، و در وقت مراجعت مورد احترام و اعزاز سلطان قرار گرفت، و در سال ۹۶۱ هجری به رحمت ایزدی پیوست، و در جوار ابا ایوب انصاری مدفون شده است، قصاید عربی و فارسی از او باقی است، که مشهور است.^۱

مولانا خزانی

مولانا خزانی نیز از شعرای قرن نهم و معاصر سلطان سلیم عثمانی می‌باشد. او پسر مولانا یحیی سمرقندی است، و از اولاد قاضی خان به‌شمار می‌رود، در سال ۹۲۸ هجری با پدر پیرش از راه دشت قبیچاق به دربار پادشاه عثمانی آمد، و از آنجا به‌عزم زیارت مکه به سوی حجاز رهسپار گردید. و از جمله اشعار او این دو بیت زیر می‌باشد:

کجابر فرق مجنون مرغ راجای وطن بودی

اگر آه دل او گرم همچون آه من بودی

وله

از آن مجنونی و ژولیده موئی شد هوس مارا

که باشد در جهان لیلی وشی فریاد پس مارا

۱ - قاموس الاعلام، ترکی، جلد چهارم (صفحه ۲۶۲۴)

۲ - شقائق النعمانیة ابن خلکان (صفحه ۳۵۳) و قاموس الاعلام ترکی جلد دوم (صفحه ۸۱۱)

و این غزل از اوست

در دور ما ز کهنه‌سواران یکی می‌است
و آنکو دم از قبول نفس می‌زند نی‌است
دانی کغان ابروی خوبان سیه چراست
کز گوشه‌اش دود دل خلق در پی‌است
سنگ محك می‌است، می‌آرید در نظر
پیدا کننده کس و ناکس همین می‌است
این سلطنت که ما ز گدائیش یافتیم
دارا نداشت هرگز و کاووس را کی‌است
با بر رسید ناله زارت به گوش یار
لیلی وقوف یافت که مجنون در این حی‌است.^۱

میرعیانی

میرعیانی نیز از شعرای این دوره و در دربار آسیای صغیر میزیسته‌است. او سیدی بود، که به پوستین‌دوز معروف گشته و اصلش از خاك شیراز بود، مدتی قلندری پیشه داشت، و در آسیای صغیر در محله یهودان می‌نشست، و همیشه پسر زیبای یهودی در خدمتش به سر میبرد، تا اینکه در اثر صحبت او مسلمان شد. از این سبب میرعیانی را سید یهودان می‌گفتند. او مردی فاضل و بدیهه‌گو بود و این مطلب از اوست: بازم روانه گشت سرشک از دو چشم تر

از نور چشم خویش جدا می‌شوم مگر

و از اوست

چو رخ‌پوشی مرا اشک از دو چشم تر پدید آید

بلی خورشید چون پنهان شود اختر پدید آید.^۲

۱ - تذکره مجالس النفاث حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۲۷۸)

۲ - تذکره مجالس النفاث حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۹۲)

جعفر چلبی

جعفر چلبی از مشاهیر شعرا و خطاطان کشور عثمانی بود، وی در مدرسه محمود پاشا به شغل مدرسی اشتغال داشت، و به تاجی زاده ملقب شده بود، سلطان سلیم عثمانی او را مورد توجه و عنایت خویش قرار داده بود، و جزو ندیمانش به شمار میرفت، و در سفر و حضر اغلب اوقات او را از خود جدا نمی ساخت، تا اینکه در اثر تحریک و اتهام خصمانش در شهر آماسیه به قتل رسید، و در نزدیک جامع شریف در مسجد «نشانجی» مدفون گردید. جعفر چلبی در نثر نویسی و شعر پارسی مهارت داشت، و خط نیکو مینوشت، وی منظومه ای به نام «هوسنامه» دارد و قصیده ای در جلوس سلطان سلیم ساخته است، که مطلعش این است:

جان آفرین که بر کف ما نقد جان نهاد

بهر نثار مقدم شاه جهان نهاد ،

برادرش سعدی چلبی نیز شعر میگفت و خط نیکو مینوشت.^۱

خضر بک

خضر بک «چلبی بن جلال الدین» از بزرگترین علمای عثمانی بود، و پدرش به شغل قضاوت زندگی می گذرانید، او از اهل سیور حصار است، در علوم عقلی و نقلی مهارت داشت، و به شغل مدرسی رسیده است، و طرف توجه سلطان محمد قرار گرفته است، وی ابتدا در شهر بروسه مدرس بود. بعد در روم و آناتولی به شغل قضاوت پرداخته است، و پس از فتح استانبول قاضی آنجا شده و در سال ۸۶۳ همانجا وفات یافته است، او در ادبیات عربی و فارسی و ترکی اطلاعاتی داشت، و شعر نیز میگفت و به هر سه زبان آشنائی کامل رسانده بود، و به هر زبان شعر گفته است، خضر بک یک قصیده «نونیه» دارد که از اشعار مشهور او به شمار می رود، و این یک بیت از اشعار فارسی اوست که در اینجا درج می شود:

۱ - قاموس الاعلام ترکی تألیف شمس الدین سامی (صفحه ۱۸۱۹)

عشق را بیرون ز هفتاد دو ملت حالتی است

در میان جمع و کثرت عاشقان را خلوتی است

وی اشعار عارفانه نیز گفته است و بیت بالا از آن جمله است، که ذکر کردید و شاعر دیگری نیز به همین نام از شعرای دوره سلطان بایزیدخان ثانی و پسر احمد پاشا می باشد، و در سال ۹۱۴ وفات یافته است، و او نیز به فارسی و ترکی اشعاری دارد.^۱

صبحی

صبحی نیز از شعرای قرن دهم هجری بوده و از اهل بروسه می باشد، وی پس از اتمام تحصیلات به طریق قضا سلوك کرده و راه تصوف را پیموده است، او اشعار فارسی و ترکی گفته که اغلب آنها جنبه عرفانی دارد، و این دو بیت اثر طبع اوست:

حاجیان ره عشقیم و مقیم عرفات

عرفاتی که نشان می دهد از ذات وصفات

زائر کعبه دل کرده فداجان و سرش

بر در دوست نباشد به وسائط حاجات^۲.

عارف

عارف «فتح اله عجمی» معاصر سلطان سلیمان خان عثمانی می باشد، که اشعار فارسی زیاد گفته و سمت شهنامه چی سلطان را داشت، او در سفرها و جنگ های سلطان سلیمان همراه بوده و به فارسی شعر گفته است، پدرشاعر نیز از ادبای مبرز عصر و خطاطین زبردست آن زمان به شمار می رفت، عارف با معیت القاص میرزا بهروم آمده و از آنجا به مصر سفر کرده در تاریخ ۹۶۹ هجری بدرود حیات گفته است. مقداری اشعار ترکی و فارسی از او باقی است، و این دو بیت از اوست، که در مدح شاه گفته است:

۱ - قاموس الاعلام ترکی شمس الدین سامی (صفحه ۲۰۴۷) جلد سوم

۲ - قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۹۳۵) جلد چهارم

محیط جلالی شها همچویم جلیل العطا یا جمیل الشیم
همه موج حلمی و عز و علا همه چشمه علم و بذل هم^۱.

فوری

فوری «مولانا احمد بن عبدالله» از شعرای قرن دهم هجری عثمانی بوده و به دست غزان اسیر و گرفتار آمده است، و او را به اسم غلامی دست به دست فروخته اند، وی با استعداد طبیعی که داشت به تحصیل علم طب پرداخت، و از جانب محیی الدین عربی به تبلیغ دین مأمور گردیده به سمت مدرسی نیز رسیده است.

او در معیت سلطان سلیمان به نخبوان سفر کرده به سمت مفتی شام مفتخر گشته است، تا اینکه در سال ۹۷۸ هجری در شام بدرود زندگانی گفته است، او را حاشیه‌ای به نام «در رغرر» باقی است، و تألیفات دیگری نیز بدو منسوب است، وی به سه زبان عربی و فارسی و ترکی شعر میگفت و دیوان اشعار سلطان سلیمان خان عثمانی را نیز جمع و تدوین کرده است، و دیوان اشعار مرتبی هم دارد.

قادری

قادری (سالف الترجمه) «شیخ عبدالقادر بداونی» از شعرای این دوره بوده این يك بيت از اشعار فارسی او میباشد:

به صد امید قاصد میفرستم سوی آن بدخو

معاذاله از آن ساعت کز او نومید برگردد.

عبدالعزیز

یکی دیگر از شعرائی که در آسیای صغیر به زبان شیوای فارسی شعر گفته عبدالعزیز است، که معروف به «ام الواندازه افندی» میباشد، وی در قرن دهم هجری میزیسته و در بعضی مدارس به شغل مدرسی اشتغال داشت، و در برخی قضاوتها نیز

شرکت می‌جست، و بدین ترتیب مدتی به قضاوت گذراند. قادر در سال ۹۵۲ هجری جهان را بدرود گفت، اشعار عربی و فارسی از او باقی مانده و این دو بیت زیر از اثر طبع او می‌باشد:

کی بود یارب که کوی یار را منزل کنم
جان و دل از کعبه مقصود او حاصل کنم
میکنم هر دم دعائی دارم امید قبول
ز آن که با اخلاص خالص از صمیم دل کنم

عبدالوهاب صابونی

و همچنین در عصر سلطان سلیمان عثمانی شاعری به نام عبدالوهاب صابونی از مقربین دربار به شمار میرفته و از علمای به نام محسوب میشده است، مولد این شخص شهر همدان بوده که بعداً به کشور روم مهاجرت کرده است، و مدتی نیز در کشور مصر و شام گذرانده است وی در معامه‌پارت مخصوصی داشت، و کتابهای درعنوانهای «ملا خداوندگار» «نوای خروس» «صراط مستقیم» دارد که از منظومه‌های معروف او شمرده میشوند. اشعار فارسی و ترکی بسیار نیز بدو نسبت داده‌اند، و این یک بیت از آن جمله است:

آب حیوان لب بر سر چاه ذقنت
عادنی نیست مگر معجزه آن دهن است.^۲

مولانا محمد مذهب کرمانی

مولانا محمد مذهب کرمانی نیز از شعرای دربار عثمانی می‌باشد، او جوانی زیبا و خوش سیرت بود، و در حسن و جمال به یوسفش تشبیه میکردند، خط نیکو مینوشت و شعر خوب میگفت، وی در آخر کار در استانبول در مدت ده روز بایدرش به مرض طاعون درگذشت، و این مطلع فارسی اثر طبع اوست:

۱- جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۰۷۸)

۲- جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۱۱۳)

غنیمت است زمانی به همدمان بودن
که يك زمان نتوان عمر را ضمن بودن.

مولانا فرخی

مولانا فرخی از شعرای پارسی‌گوی کشور آسیای صغیر و صاحب فضل و کمال بود، او در انواع و اقسام شعر اطلاعی داشت، و در ابتدای کار قصیده بی نظیر در استانبول ساخت، که يك مصراع آن تاریخ جلوس به سلطنت سلطان سلیم را نشان میدهد، و مصراع دیگرش تاریخ فتح قلعه بلغراد را می‌رساند این يك بیت از قصیده مزبور است:

این نظم خوش که میدهد از آب خضر یاد
تاریخ سلطنت بود و فتح بلغراد.
و این يك بیت دیگر در تاریخ جلوس سلطان سلیمان خان ثانی «۹۲۶» هجری سروده شده است:

جهانها جوان شد به صد شادمانی	جهانی به عدل سلیمان ثانی. ^۱
ز نوع هنر هر چه گویی رسیده	به آن رأی پیرش به عهد جوانی.

مولانا فتح‌الله کاتب

همچنین مولانا فتح‌الله کاتب نیز از جمله کتاب بی نظیر به شمار میرفت، و در دربار عثمانیان اشتهار تمام داشت، به انواع خط آشنا بود، و چون حافظه قوی داشت؛ اشعار بسیاری از شعرا را حفظ کرده بود؛ این شاعر در عصر سلطان سلیم به فرمان او از تبریز به استانبول دعوت شد؛ و به سمت کاتبی سلطان سلیم مفتخر گشت؛ مولانا کاتب با وجود فضل و کمالی که داشت؛ معاش خود را به سختی میگذرانید؛ مولانا شعر نیز میگفت و این دوبیت اثر طبع اوست:

۱- تذکره مجالس النفايس- حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۴۰۰)

۲- (صفحه ۴۰۴)

چهد ای بیوفاکز ما نکردی یاد بگنشتی
چراغ عیش ماگشتی روان چون باد بگنشتی

و از اوست

به دور آن دهن ای غنچه به که لب نگشائی
که پرده ات بدرد آخر و به هیچ بر آیی^۱

جلال چلبی

دیگر از شعرائی که در این قرن در آسیای صغیر به فارسی شعر گفته و جزو دانشدوستان و ادبای آن دیار محسوب میشده است، جلال چلبی است، نام وی حسین بوده و از اهل مناستر میباشد، ابتدا از اصحاب تیمار بود، بعد جزو قلندران آن عصر به کشور عربستان و شام و حلب مسافرت کرد، و در شهر حلب طرف توجه جعفر پاشا بگه آنجا قرار گرفت، و بالاخره افتخار دامادی وی را به دست آورد، چون جعفر پاشا لالای سلطان سلیم ثانی بود، جلال چلبی از مقر بین درگاه شد، ولی بعضی از حسودان و کوته نظران بر مقام مورشک و حسرت بردند، تا اینکه او را دوباره به مناستر تبعید نمودند؛ و در آنجا دنیا را وداع گفت. وی به حسن خط و فضل و کمال مشهور و معروف بود.^۲

مولانا سدید

مولانا سدید طبیب قزوین بود، مدتی در شهر ادرنه به شغل طبابت اشتغال داشت، و طبیب مخصوص دربار سلطان عثمانی بود، وی در عین حال هزال و بذله گو بود، این يك بيت از اوست:

دهان نداری و صد نکته در دهان داری
میان نداری و صد فتنه در میان داری.

مولانا سدید روزی با شخصی در علم صرف به مباحثه پرداخته بود، و آن شخص

۱- تذکره مجالس النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۸۱)

۲- قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۱۸۲۲) جلد سوم

میکفت این صیغه ثلاثی مجرد است، و مولانا سدید میگفت، نه این ثلاثی مزید است، تا اینکه بعد از بیان مباحثه آن شخص این شعر را گفت:

ماهر دو، دو صرفیم ای خواجه سدید

مثل من و تو دیده ایام ندید

فرقی که میان من و تو هست پدید

ما ماده خر مجردیم و تو مزید^۱

«فضلی»

فضلی از شعرای قرن دهم عثمانی است، نامش ابوالفضل پسر مشهور ادریس -- بتلیسی میباشد، از دوران صباوت و صغر سن باریقت و کمالات از ناصیه اش میبارید. و اغلب در صحبت سلاطین و وزراء به سر میبرد و در ادبیات ترکی و فارسی و عربی ید طولائی داشت، فضلی قوه حافظه قوی داشت و از این جهت محفوظات قابل توجهی در سینه اش مخزون بود. او مردی خوش محضر و ظریف بود، و به حضرت سلطان بایزید قصایدی تقدیم داشته که در مقابل از طرف او احسان و اکرام به سزا یافته است. مدتی این شاعر به مکتب و مدرسه داری اشتغال ورزیده در سال ۹۸۲ هجری جهت انتظام مراسم خج به سوی حجاز و هسپار شده است، و در اثنای راه بدرود حیات گفته است، وی در السنة ثلاثه اشعار زیادی گفته و آثار ادبی بیشتری از او باقی مانده است، دیوان او به تقلید دیوان حافظ تدوین شده است، و این یک بیت از اشعار فارسی او میباشد:

پر برگ گل از نرگس تر آب میزنی وز لب گلاب بر شکر ناب میزنی^۲

فردوسی

فردوسی از شعرای قرن دهم عثمانی که مشهور به «اوزون فردوسی» یعنی فردوسی طویل است میباشد، او از اهل بروسه بوده و در تاریخ مهارت کامل داشت نامبرده به نام سلطان بایزید خان ثانی شاهنامه ای سروده که ۳۸۰ جزو میباشد، و پس از تقدیم به حضرت شاه هشتاد جزو آن انتخاب شده است، شاعر از این عمل سلطان

۱- تذکره مجالس المنفائس (صفحه ۳۸۴)

۱- قاموس الاعلام ترکی جلد پنجم (صفحه ۳۴۱۵)

بایزید؛ هلتنگ شده به تقلید فردوسی آن شاعر رزم گوی نابغه ایران هجو به ای ساخته به سوی خراسان فرار کرد و در آن ولایت به رحمت ایزدی پیوست، چنانکه قبلاً ذکرش گذشت، در دیوان احمد داعی نیز از فردوسی ذکری رفته است.^۱

عرشی

عرشی را میتوان از شعرای قرن دهم هجری کشور عثمانی شمرد که در بلاد آسیای صغیر روزگار میگذراند، اسم او «محمد» و اهل «بکپارا» بوده است، او در تاریخ نویسی مهارت خاصی داشت، غزلیاتش نیز معروف و مقبول بوده است، در ابتدای امر «چابکی» تخلص کرده بود، بعد به «عرشی» مبدل ساخت، و عاقبت الامر در شهر استانبول دنیا را وداع گفت. این يك بيت از اشعار فارسی او میباشد:

غلغل شعر من به عرش رسید ز آن سبب شد تخلصم عرشی^۲

عزمی

وی از شعرای قرن دهم هجری و اهل استانبول میباشد، در زمان سلطان محمد بن مراد خان ثالث روزگار میگذراند، او در انشا و کتابت مشهور عصر خود بود، و به زبانهای عربی و فارسی و ترکی شعر میگفت، و به فرمان سلطان سلیم خان ثانی منظومه «مهر و مشتری» شیخ محمد عطار را به ترکی ترجمه کرده، اما نتوانسته است، آنرا به پایان رساند، بالاخره در سال ۹۹۰ هجری چراغ زندگانش خاموش گشته است.^۳

عالی

این شاعر نیز از شعرای قرن دهم به شمار میرود، اسمش «مصطفی» و منسوب به «کلیبولی» است. او ابتدا طریق علمی پیش گرفته بعد تغییر رویه داده به اضروم مسافرت کرده، و در آنجا سمت دفتر داری را داشته است، وی کتابهای زیادی تألیف کرده که از جمله آنها مهر و ماه، مطلع الانوار، مهر و وفا، روضة اللطائف، نادر المحارب

۲- جلد پنجم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۳۸۱)

۳- جلد چهارم ، ، ، (صفحه ۳۱۴۲)

۳- ، ، ، ، (صفحه ۳۱۴۹)

میباشد که همه به صورت نظم تألیف یافته اند. علاوه بر کتابهای مذکور فوق کتابهای دیگری نیز مانند انیس القلوب و هفت مجلس و غیره نوشته است، همچنین وی دیوان فارسی و ترکی دارد و کتاب «ایها الولده» امام محمد غزالی را در عنوان «تحفة الصلحاء» ترجمه کرده است.^۱

عارفی

عارفی نیز از شعرای قدیمی کشور عثمانی و ذواللسانین بوده است. فامش «حسین» و از شهر استانبول است، وی در شعر و انشاء و حسن خط مشهور عصر خود بود یکم مرتبه به مصر سفر کرده است و در آسیای صغیر طرف توجه سلطان سلیمان خان قرار گرفته و از طرف پادشاه مزبور برای او مناصبی داده شده است، تا اینکه در سال ۹۵۹ هجری رخت از این سرای بر بسته است، او یک قصیده لامیه دارد و اشعار ترکی و فارسی و اشعار صوفیانه بسیاری از اوباقی است، و این یک بیت از اشعار اوست که تقریباً به ملمع شباهت دارد که نیمش ترکی و بعضی از کلمات آن فارسی و یک جمله‌ای عربی میباشد:

حیه عارفنه وجود اشیاء گورینور جمله کنفش فی المآء
توضیح اینکه در این بیت بجز کلمه «گورینور» که به معنی دیده میشود است کلمه ترکی مشاهده نمیشود.^۲

سعدی

«سعدی چلبی» برادر تاجی زاده جعفر چلبی میباشد، که شعر و انشایش مانند برادرش مشهور بود، او پس از مرگ برادرش مدتی منکوب و مطرود افتاد، سپس در نتیجه نوشتن نامه‌ای به مصر طرف توجه شاه وقت قرار گرفت، و به اخذ جایزه مفتخر گشت، او سمت مدرسی صحن را داشت، و بر شرح مفتاح و وقایع حواشی نوشته است، و در سال ۹۲۲ هجری در گذشته است. وی قصاید عربی نیز دارد، از جمله

۱- جلد چهارم ناموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۰۵)

۲- ، ، ، ، (صفحه ۳۰۴۲)

عقاید نسفیه را به عربی به نظم کشیده است.^۱

شاهی

شاهی از شعرای ایرانی عصر شاه اسماعیل صفوی میباشد، وی در عصر سلطان سلیم خان عثمانی به دیار عثمانی مهاجرت کرده است، و این یک بیت از اشعار فارسی اوست :

تاج بکرنگی که صاحب دولت را بر سر است

این همه گل‌های سرخ باغ آل حیدر است^۲

شمسی

اصلش ایرانی و از شعرای قرن دهم کشور عثمانی به شمار میرود، که بعداً بدان دیار مهاجرت کرده است، وی منظومه‌ای به نام «دمرغ» دارد که به حضرت سلطان سلیم تقدیم داشته است، و به این اسم چهار شاعر دیگر نیز هستند که اهل کشور عثمانی محسوب میشوند.^۳

مشهدی

مشهدی از شعرای عثمانی و معاصر سلطان محمد خان ثانی میباشد، وی فتوحات او را با تقلید شاهنامه فردوسی حاوی چهار هزار بیت به نظم کشیده است ولی به اتمام آن توفیق پیدا نکرده است، و مطلع آن بدین قرار است.

به نام خداوند دادار پاك برآورنده آتش و باد و خاك
خداوند جان و خداوند هوش خداوند روزی ده و رازپوش^۴.

سروری

سروری «مصطفی بن شعبان» از شعرای عثمانی و اهل «کلیبولی» میباشد، پدرش مردی ثروتمند و مالک بود، و در مدرسه‌ای که قاسم پاشا تأسیس کرده بود مدرسی میکرد، وی بعد از مدتی عزلت اختیار نمود، و سپس به معلمی سلطان مصطفی از

۱ - جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۵۷۳)

۲ - د د د (صفحه ۲۸۳۹)

۳ - د د د (صفحه ۱۸۷۳)

۴ - د د د (صفحه ۲۸۷۳)

پسران سلطان سلیمان خان قانونی منصوب گشته است، و از قرار معلوم پس از شاهزاده مذکور فوق بی وظیفه مانده و در سال ۹۶۹ هجری وفات یافته است، او مثنوی شریف و گلستان و بوستان سعدی و دیوان حافظ را شرح کرده ولی اغلاط و اشتباهاتش زیاد است زیرا به زبان فارسی زیاد مسلط نبوده است، این شاعر سه دیوان دارد و بجز از این، شاعری دیگر نیز به نام سروری که ایرانی الاصل بوده و منسوب به دربار سلطان سلیم خان عثمانی میباشد، در آن دیار به شاعری پرداخته است.^۱

سعدالدین افندی زاده

سعدالدین افندی زاده «محمد چلبی افندی» از علمای دوره سلطان محمد خان ثالث و سلطان احمد خان اول به شمار میرود، او پسر سعدالدین افندی صاحب «آلف الترجمه» میباشد، در سال ۹۷۵ در بر و سه تولد یافته در سال ۱۰۰۰ هجری ملای مکه شده و در ۱۰۰۴ هجری قضاوت استانبول و آنطولی به عهده او گذار شده است، سپس دو سال معزول مانده در سال ۱۰۰۷ قاضی عسکر ایل روم و در سال ۱۰۱۰ به شیخ الاسلامی رسیده است. در سال ۱۰۱۷ دوباره به سمت شیخ الاسلامی انتخاب گردیده است، و پس از هفت سال فتوی و ابقاء در این مسند در سال ۱۰۲۴ به مرض طاعون درگذشته است. او به سه زبان ترکی و فارسی و عربی آشنائی کامل داشت و اشعار و مقالاتی در هر سه زبان از او باقی مانده است.^۲

سائلی

سائلی اهل عراق بوده و از شعرائی است که در خراسان نشو و نما یافته است، بعد به آسیای صغیر رفته و در آنجا روزگار میگذرانده است، و این یک بیت فارسی از اوست:

چنان به صورت آن آفتاب خیرانم که تیغ گرزدم چشم خود نیوشانم.^۳

۱ - قاموس الاعلام ترکی جلد چهارم (صفحه ۲۵۵۸)

۲ - جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۵۶۹)

۳ - د د د د (صفحه ۲۵۲۹)

سحابی از شعرای پارسی گوی دوره سلطان سلیم خان عثمانی میباشد وی از

طایفه امناست ، ولی سحابی دیگر نیز در آسیای صغیر به شعرسرائی پرداخته که از اهل همدان بوده است ، وی عالم و ادیب بود و در سفر شرق سلطان سلیمان عثمانی از طرف قدری افندی تقدیر شده است ، تا اینکه بعد از آمدن شاعر به روم طرف توجه و عنایت مخصوص شاه قرار گرفته کتاب «کیمیای سعادت» را ترجمه کرده است ، و پس از گذراندن سنین عمر در سال ۹۷۰ هجری زندگی را بدرود گفته است ، سحابی به فارسی و ترکی اشعاری دارد .^۱

زینتی

زینتی از شعرای قرن دهم عثمانی و اهل سیروز میباشد ، وفات او را در سال ۹۶۳ هجری نوشته اند ، و این يك مصراع فارسی از اشعار اوست :

دامن آلوده و دستار پویشان یخه چاک.^۲

ریاضی

ریاضی از شعرای قرن دهم هجری و از اهل اسکوپ میباشد ، او در زبان فارسی مهارت تام داشت ، و جناس و ایهام بسیار میگفت .^۳

ملا واقف

ملا واقف از شعرای پارسی گوی آسیای صغیر بوده و اصلش از ولایت خلخال میباشد . او ابتدا به تحصیل کمالات پرداخته و از مثنوی مولانا جلال الدین محمد و اشعار نظامی گنجوی تتبع نموده است ، وی اکثر اشعار مثنوی مولانا و خمسه نظامی را حفظ داشت و به حقیقت سخن این دو شاعر عالیقدر پی برده بود ، ملا واقف در مذهب تسنن شهرت کامل داشت ، و بدین جهت غربت اختیار کرده به دیار آسیای صغیر

۱ - جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۵۳۹)

۲ - د د د د (صفحه ۲۴۴۴۹)

۳ - جلد سوم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۳۸۵)

مهاجرت نموده وهم در آن کشور وفات یافته است ، اشعار زیر اثر طبع او میباشد :

تاراج دل ز عریده جویان چو عام شد

آسایشی که بود به مردم حرام شد

شب سیر ماهتاب نمودی و ماه نو

بالید آنقدر که به يك شب تمام شد .

وله ایضاً

صد شیوه ناپخته ز ایام بر آید

تا کام جگر سوخته خام بر آید

همت به گدائی ندهد راه و گره

مقصود دو عالم به يك ابرام بر آید

از دل گذرد ناولك آن ترك سیه چشم

آهسته تر از مو که بر اندام بر آید

وایضاً از اوست

در سینه خار خاری بود ، از جفای یارم

امروز دیدمش مست ، گل کرده خار خارم

رنگم پریده از رخ ، هوشم رمیده از سر

افتاده است چشمی ، گویا به روی یارم^۱ .

حکیم ابوطالب

حکیم ابوطالب از شعرای پارسی گوی کشور عثمانی بوده اصلش از شهر تبریز

است ، وی طبیب حاذق و ماهری بود و فضل و کمالی به سزا داشت ، او به کشور عثمانی

مهاجرت کرده ، در خدمت جمفر پاشا عزت و احترامی تمام یافت . دوباره به تبریز

مراجعت کرد و به علت ناسزاگویی به دولت صفویه در عصر شاه عباس به دست لشکریان

مقتول گردید . اشعار زیر اثر طبع اوست :

۱ - تذکره نصرآبادی تألیف میرزا محمد طاهر نصرآبادی اسفهان (صفحه ۲۵۷)

طالب نداشت تاب نگاه تو روز وصل
 پوشید چشم و دادن جان را بهانه ساخت
 واز اوست
 بازم از افسون سخن بند تمنا کرده‌ای
 خوش در بیطاقنی بر روی ماوا کرده‌ای
 حیرت عشق تو دارد غافل از یاد توأم
 رفته‌ای از خاطرم تا در دلم جا کرده‌ای
 چون توأم از تو دل برداشتن ای غم که تو
 ترك عالم از برای خاطر ما کرده‌ای
 وله ایضاً
 دل راکی آن طاقت بود کز فکر جانان بگذرد
 بایکجهان لب تشنگی از آب حیوان بگذرد
 من راه هجران رابه خود هرگز نمیدادم ولی
 آتش ره خود وا کند، چون در نیستان بگذرد.^۱

بدیع الزمان میرزا

بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزای بایقرا بعد از پدر با برادر
 کوچکترش مظفر حسین میرزا به معارضه آغاز کرده ابتدا به خدمت شاه اسماعیل
 صفوی رفت، و چندی در تبریز ساکن شد، تا با سلطان خواند کار به روم رفته، و در
 استانبول پناه گرفت، و پس از ۱۴ ماه اقامت در آن شهر به مرض طاعون درگذشت،
 وی طبع شعر داشته و در قتل پسرش محمد مؤمن میرزا رثاء گفته است، و این رباعیت
 از آن رثاء میباشد:

وزیدی ای صبا بر هم زدی گل‌های رعنا را
 شکستی ز آرمیان شاخ گل نورسته مارا.^۲

۱ - تذکره نصرآبادی (صفحه ۶۷)

۲ - تذکره آتشکده آذر تألیف لطفعلی خان آذر بیگدلی چاپ کلکته ۱۲۳۹ هجری
 (صفحه ۲۰) و تحفه سامی سام میرزا صفوی (صفحه ۱۲)

عهدی

عهدی نیز جزو شعرای قرن دهم عثمانی محسوب شده و اسمش «احمد» میباشد. او اهل بغداد بود، و تذکرة الشعرائی دارد، که شامل تراجم احوال شعرای عصر خود میباشد.^۱

عنقا

عنقافامش «حسین» و از شعرای قرن دهم هجری عثمانی است، او اصلاً شیرازی بوده و بعد به کشور آسیای صغیر مهاجرت کرده در شهر استانبول متوطن شده است، اشعار فارسی و ترکی از او به جا مانده است.^۲

عیشی

بدین نام دو نفر از شعرای قرن دهم عثمانی را میتوان ذکر کرد، که اولی اهل بغداد است و دومی اهل قزوین میباشد، که به واسطه داشتن مذهب تسنن به دیار دروم مهاجرت کرده است.^۳

غنی

مولانا عبدالغنی از مشاهیر علما و شعرای عثمانی بوده و از قصبه «کرده» میباشد. او اول به طریق علمی منسوب بود، سپس شغل مدرسی پیشه ساخت، و در این اثنا مراسم حج به جای آورد، و پس از مراجعت از سفر مکه و زیارت بیت الحرام قاضی استانبول شده است، وی اشعار و منشآت زیادی دارد، و ظاهراً بر جاشیه تجرید حاشیه‌ای نوشته است، او به فارسی و ترکی شعر گفته است، و این یک بیت از اشعار فارسی اوست:

حباب آسانرفت از سر هوای جام جم بیرون
از آن از بزم می هرگز نخواهم زد قدم بیرون^۴

۱ - قاموس الاعلام ترکی جلد پنجم (صفحه ۳۲۲۷)

۲ - قاموس الاعلام ترکی جلد پنجم (صفحه ۳۲۲۴)

۳ - جلد پنجم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۴۲۳۱)

۴ - جلد پنجم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۲۷۶)

محمد امین

محمد امین از شعرای قرن دهم هجری به شمار میرود، وی ایرانی‌الصل بوده و از شهر قزوین می‌باشد. و زادگاهش قصبه‌آبهر از توابع زنجان است، بعدها به کشور عثمانی مهاجرت کرده و به فارسی و ترکی اشعاری گفته است.^۱

مصلح‌الدین کاملی

وی از مشاهیر علما و شعرای قرن دهم دولت عثمانی می‌باشد، و در یکی از مدارس ثمانیه به مدرسی اشتغال داشت، و از محضر درس ابوالسعود افندی استفاده میکرد، در تکلم زبان فارسی قدرت و مهارتی داشت، و خط نسخ و تعلیق را بسیار نیکو مینوشت.^۲

معصوم

معصوم «ملا محمد» از مشاهیر شعرای قرن دهم هجری عثمانی بوده اصلش از خراسان است، وی به دیار عثمانی مهاجرت کرده ابتدا به طریق قضا و شغل قضاوت اشتغال داشته و سپس درروم به سمت ملائی منصوب شده است، او به فارسی و ترکی اشعاری دارد.^۳

میری

میری پسر یکی از سادات ایرانی بود که پدرش به کشور عثمانی مهاجرت کرده و او در شهر بروسه متولد شده است، اسمش یحیی و به لقب (کشمیری زاده) ملقب می‌باشد. وی در سال ۹۹۵ هجری سمت نقیب‌الاشرافیه را داشت، علم و فضلش معروف و مشهور بود و منظومه «مهر و مشتری» محمد عطار را به ترکی ترجمه کرده است.^۴

فرقه حروفیه و نسیمی

-
- ۱ - قاموس الاعلام ترکی جلد ششم (صفحه ۴۱۸۷)
 - ۲ - « ، ، ، ، (صفحه ۴۳۱۲) »
 - ۳ - قاموس الاعلام ترکی جلد ششم (صفحه ۴۳۲۸)
 - ۴ - قاموس الاعلام شمس‌الدین سامی جلد ششم (صفحه ۴۵۱۲)

سید عمادالدین نسیمی از مشاهیر شعرای قرن نهم آسیای صغیر بوده و در ناحیه نسیم بغداد متولد شده است، وی پس از گردش بسیار در اکناف عالم به بلاد آسیای صغیر مهاجرت کرده است. او ظاهراً در عصر سلطان مراد خان اول بدان کشور رفته و پیرو فرقه حروفیه گذشته در آنجا نشو و نما یافته است، بدین جهت او را جزو شعرای فرقه حروفیه محسوب میدارند، وی به فارسی و ترکی شعر گفته و دیوان اشعاری دارد و در سال ۱۲۹۸ هجری در یک مجلد در استانبول به چاپ رسیده است، نسیمی از مشرب تصوف و عرفان برخوردار شده و در اشعارش بدان اشاره کرده است، او شاگردی به نام «رفیعی» داشت، که کتاب «بشارت نامه» از تألیفات او میباشد. گویند وی در اثنای مسافرت هنگام ورود به شهر حلب وفات یافته است. ولی بعضی از مورخین ترك را عقیده بر این است که او را در شهر حلب به جرم فساد عقیده پوست کنده‌اند، در هر حال تاریخ وفات او را به سال ۸۲۰ هجری دانسته‌اند، و این يك بیت از اشعار فارسی اوست:

سنبلیش گفت ملک حسن مراست

کج نشسته است و راست میگوید.

نسیمی دیوان ترکی نیز دارد، که يك نسخه خطی از آن در کتابخانه شخصی آقای محمد نخجوانی در تبریز موجود است.

۱- فرقه حروفیه را شخصی به نام فضل‌اله نسیمی استرآبادی در عصر سلطنت تیمور تأسیس کرد، پیروان این عقیده در ایران دوام نکردند، اما در کشور آسهای صغیر محیط مساعدی برای نشر عقاید خود به دست آوردند، و به تدریج پیشرفت نمودند، پیروان این فرقه از خود آثار زیادی در نظم و نثر به یادگار گذاشته‌اند، و به فارسی و ترکی شعر گفته‌اند، تعالیم فضل‌اله مؤسس این فرقه در کتانی به اسم «کتاب جاویدان کبیر» که نسخه خطی آن در کتابخانه ایاصوفیه استانبول و موزه بریتانیا موجود میباشد، به رشته تحریر درآمده است. برای اطلاع بیشتر از فرقه حروفیه به کتابهای: از سمدی تاجامی ادوارد براون و حبیب‌السیر و کشف‌الظنون و جلد اول تاریخ عثمانی گیب «صفحه ۳۳۶»، مراجعه کنید. تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم (صفحه ۵۷).

۲- جلد ششم قاموس الاعلام ترکی «صفحه ۴۵۷۶»

نسیمی را بعضی از محققین در فاصله زمان فضولی بغدادی و نظامی گنجوی بزرگترین شاعر به شمار می آورند برای نسیمی در آذربایجان شوروی نیز ارزش قائل هستند و او را از شخصیت‌های بزرگ ادبیات آذربایجان شوروی می دانند از قرار معلوم نسیمی به زبان‌های عربی و فارسی و ترکی دیوان داشته است ولی قصیده دیوان‌های فارسی و ترکی در دست است و از دیوان عربی آن اطلاع صحیحی نداریم، نسیمی ملمعاتی دارد که مهارت او را می رساند. نسیمی اشعار غنائی گفته و در آثارش تجلیل و ستودن انسانها سر لوحه برنامه او محسوب می شود زیرا در طریقت فرقه حروفیه این ستایش جزء مراسم آنهاست.

در نشریات آذربایجان شوروی تخلص او را ابتدها شمی و بعد نسیمی دانسته اند، اما به قول رضاقلی خان هدایت در تذکره ریاض العارفین زادگاه او شهر شیراز است و در تاریخ ادبیات آذربایجان شوروی مولد او را شماخی نوشته اند و بدین سبب آنان وی را شروانی نامیده اند زیرا نسیمی مدتی هم در باکو اقامت گزیده است، چنانکه خود گوید:

ای نسیمی چون خدا گفت ان ارضی واسعة

خطه باکو به جا بگذار کاین جای نویست

در نشریات آذربایجان شوروی تاریخ تولد شاعر را ۱۳۶۹ میلادی نوشته اند و سال وفاتش بین سالهای (۱۴۰۴ - ۱۴۲۷) اتفاق افتاده است. (۸۲۰ هجری) ولی اولی صحیح به نظر می رسد، دوران زندگی نسیمی بایک سلسله حوادث و وقایع رنج آور مصادف بود زیرا آشوب و خونریزیهای امیر تیمور و جانشینانش از یک طرف و جنگهای صلیبی از طرف دیگر و اختلاف پادشاهان و حکمرانان اسلامی از سوی دیگر، عرصه را برای شعر او دانشمندان تنگ می کرد، نسیمی هم مانند سایر اندیشمندان نود و دوست عصر خود رستگاری انسان را در مرتفع ساختن اختلافات مذهبی می دانست و با کشت و کشتار و خونریزی مخالف بود، چنانکه گوید:

مسجد و میکده و کعبه و بتخانه یکی است

این غلط کرده ره کوچه ما خانه یکی است

چشم احوال ز خطا گرچه دو بیند يك را

روشن است این که دل و دلبر و جانانه یکی است

به عقیده حروفیان خدای مسلمانان و تثلیث مسیحیان و موسی کلیمیان همانا خود آدم است و هر کدام از فرزندان این آدم مظهری از خدای یکتاست ، و به اول و آخر و یدایت و نهایت و وعده فردا معتقد نبودند .

حروفیان نیز مانند حسین بن منصور حلاج انا الحق گفته اند و بعضی تصور کرده اند که آنان به خدائی خویش اقرار کرده اند در صورتیکه نسیمی این مقام و مرتبت را به خود و فضل اله نسیمی استرآبادی منحصر نمی داند و به طور اعم هر فرد انسان را سزاوار این مقام علوی می شناسد .

نسیمی از این که از دریای متلاطم حیرت و سرگردانی رسته خرسند و راضی است و آن را با مقام سلطنت برابر نهاده است :

زین سلطنت چه بهتر در عالم ای نسیمی

کز خاك پای فضلش بر سر نهادی افسر

به طور مجمل نسیمی خدایرستی را در نوع دوستی دانسته و بشر را به مقام پروردگاری ترقی داده است و او خدا را روح مطلق و بشر را ترکیبی از جسم و جان دانسته است :

طریق رسم دو بینی رها کن ای احوال

که يك حقیقت و ماهیت است روح و بدن

نسیمی از این رو به بشر عشق می ورزد زیرا او را مظهر خدا می داند و تجلی جمال حق را در چهره انسان مشاهده می کند :

نسیمی در رخ خوبان جمال الله می بیند

بیا بشنو ز گفتارش بیان سر سبحانی

نسیمی در آشکار گردانیدن اسرار چنان افراط کرد که از منصور حلاج نیز سبقت گرفت و به قول خود او اگر منصور زنده بود به خونریزی او فتوی می نوشت :

گر انا الحق های ما را بشنود منصور مست
هم به خون ما دهد فتوی و هم دار آورد
نسیمی وقتی که به شهر حلب وارد می شود ، آزادی خواهان را دور خود جمع
می کند و جوانی شعر اورا در یکی از محافل به آواز می خواند به مطلع :
حق بین نظری باید تا روی مرا بیند

چشمی که بود خود بین کی روی خدا بیند
جوان را به دادگاه می برند و شاعر شعر را ازاو می پرسند جوان به نام خود
استناد می کند و حکم قتلش را امضاء می کنند نسیمی خبر دار شده خود را به دادگاه
می رساند و خود را سراینده شعر معرفی کرده جوان را از مرگ رهائی می بخشد
گویند هنگامی که به فتوای قاضی حلب پوست نسیمی را کردند در نتیجه
خونریزی چهره اش به زردی گرایید ، مخالفان اورا ترسو خواندند نسیمی این شعر
را گفت :

آندم که اجل موکل مرد شود آهم چو دم سهرگهی سرد شود
خورشید که پر دل تر از آن چیزی نیست در وقت فرو شدن رخس زرد شود
نسیمی در غزل از عطار و نظامی و مولوی متأثر است ، نسیمی در دیوان فارسی
خود به حافظ هم توجهی داشته است و از غزل های او استقبال کرده است .
ملك را می نهد خطش چو طفلان لوح در دامن

الا ای حافظ قرآن تو این هفت آیت از بر کن
و یا اینکه

چو هست از روی شمس الدین نشان شمس خاور را
بیا در روی شمس الدین سجود شمس خاور کن
از دیوان فارسی نسیمی دو نسخه دست نویس در اتحاد جماهیر شوروی موجود است
که یکی در لنین گراد و دیگری در تفلیس و هر دو از آثار خطی گرجستان می باشند
تاریخ تحریر نسخه لنین گراد به قرن شانزدهم نزدیک است ولی نسخه تفلیس در
ماه شعبان ۸۷۸ تحریز یافته است و محرران درویش محمد بن قنبر علی مداح است .

دیوان فارسی نسیمی در سالهای ۱۲۶۰ - ۱۲۹۸ هجری قمری در استانبول چاپ شده است و در سال ۱۹۲۶ میلادی سلمان ممتاز قسمتی از دیوان فارسی را **توأم بادیوان ترکی در باکو چاپ کرده است**.

قدر مسلم این است که هیچ يك از نسخه‌ها کامل و بی عیب نیست. و ظاهراً کامل‌ترین دیوان فارسی نسیمی وسیله نشریات آذربایجان شوروی با مقدمه حمید محمدزاده به چاپ رسیده است.^۱

غزل‌های نسیمی از مهر و عاطفه و نوع دوستی مملو است و او در اشعار غنایی از يك عشق ملکوتی مایه می‌گیرد و بادیدن آثار و مناظر طبیعت خاطر اتش تجدید می‌شود و یاد از معشوق می‌کند چنانکه با تماشای گل روی دلدارش را به یاد می‌آورد و بادیدن هلال ابروی معشوق در نظرش مجسم می‌گردد و اینک محض نمونه چند غزل از دیوان فارسی او نقل می‌کنم:

مشتاق گل از سر زش خار نترسد
حیران رخ یار ز اغیار نترسد
عیار دلاور که کند ترک سر خویش
از خنجر خوئریز و سر دار نترسد
آن کس که چو منصور زند لاف انا الحق
از طعنه نامحرم اسرار نترسد
ای طالب گنج و گهر از مار میندیش
گنج و گهر آن برد که از مار نترسد
گر بی بصری می‌کند انکار من از عشق
سهل است و چه غم عاشق از این کار نترسد
در عشق چو بیم سر و جان است ولیکن
ای دلبر از اینها دل عیار نترسد

اندیشه ندارم ز رقیبان بد اندیش
 از خار جفا عاشق گلزار نترسد^(۱)
 در سایه فضل ایمن از آفت نسیمی
 کان شیر دل از پنجه کفتار نترسد
 وله ایضاً
 دلدار ما به عهد محبت وفا نکرد
 دل برد و رفت و هیچ دگر یاد ما نکرد
 میخواست او که وعده به جای آورد ولی
 طالع مخالف آمد و بختم رها نکرد
 جان مرا که درد فراقش به غم بسوخت
 لعل لبش به شربت نوشین دوا نکرد
 بنیاد خشم و عریده با ما نهاد و رفت
 از راه صلح باز نیامد دوا نکرد
 چشمش به تیر غمزه مرا زد بلی بلی
 ترك است چشم یار من اصلش خطا نکرد
 گفتم جفا و جور تو با ما چراست، گفت
 بنمای دلبری که به عاشق جفا نکرد
 بوسی به جان ز لعل لبش خواستم نداد
 آن دلبر این معامله با ما چرا نکرد
 ما عاشقان یکدل و یکروی و مهربان
 جوری دگر نماند که آن بی وفا نکرد
 از رویش آنکه گفت بیوشان نظر مرا
 بی دیده هیچ شرم ز روی خدا نکرد

یارب ندانم آن بت نامهربان چرا
بیگانه گشت و یاد من آشنا نکرد
شکر خدا که هست نسیمی به فضل حق
رندی که عمر در سر زرق وریا نکرد
وله ایضاً

واشعار زیر که دراستقبال غزل مشهور حافظ :
(یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور ...)
سروده شده از حیث تعداد ابیات از غزل بیشتر است ولی جزو غزلیات در
دیوانش چاپ شده است :
تکیه کن بر فضل حق ای دل زهجران غم مخور
وصل یار آید شوی ز آن خرم ای جان غم مخور
گر چه جانشوز است در دهجریاران صبر کن
کز وصال او رسی روزی به درمان غم مخور
بی گل خندان نمائد دایم اطراف چمن
غنچه باز آید شود عالم گلستان غم مخور
گر چه از درد فراق ای جان ز پا افتاده ای
از کرم دستت بگیرد فضل یزدان غم مخور
گر چه خوردی ، مردم از دست فلک صد گونه زهر
هم به تریاکی رسی زین چرخ گردان غم مخور
گر پریشان روزگاری بی سر زلف نگار
بسته ای چون دل در آن زلف پریشان غم مخور
بی لب خندان او شبها شدی گر اشکبار
باز بینی روز وصل ای چشم گریان غم مخور
يك دو روزی دور اگر گردید بر عکس مراد
همچنین دایم نخواهد گشت دوران غم مخور

گرچه مشکل می‌نماید بر دل عاشق فراق
 چون کند وصلش عنایت گردد آسان غم مخور
 در ازل چون بسته‌ام با عشق او عهد درست
 تا ابد عشقش بر آن عهدست و پیمان غم مخور
 سلسبیل و کوثر و جنات عدن و حور عین
 وصل یار است گرتو حاصل کرده‌ای آن غم مخور
 نیست از تیر ملامت عاشقانرا خوف و باک
 گر تو ز ایشانی یقین از تیسر باران غم مخور
 گرچه دنیا را نبی زندان مؤمن گفته است
 چون ماخلد نیست این زندان ز زندان غم مخور
 چون ترا با وصل جانان اتصال سرمدست
 گریه صورت غایب است از دیده جانان غم مخور
 چون به فضل حق تعالی عارف اسماء شدی
 اسم اعظم را بخوان از دیو و شیطان غم مخور
 وقت آن آمده که بکشاید نسیم از روی لطف
 نافه‌ای ز آن جعد زلف عنبر افشان غم مخور
 گرچه رنجوری ز رنج دیو باشد خلق را
 حرزجان عاشقان چون هست قرآن غم مخور
 جور گردون گرچه بسیار است و قهرش بی‌شمار
 رحمت رحمان چو بی‌حدست و پایان غم مخور
 گر جهان از فتنه یا جوج پر طوفان شود
 چون توئی با نوح در کشتی ز طوفان غم مخور
 گر سوادالوجه فی الدارین حاصل کرده‌ای
 گنج قارون داری و ملک سلیمان غم مخور

هم رسی روزی به مقصود از در شاهی که او
 می دهد کام دل درویش و سلطان غم مخور
 چون ندارد پیش حق چندان وقاری ملک و مال
 گر نشد جمع آن ترا خوش باش و چندان غم مخور
 کنت کنزاً مخفی از ادراک هر بی دیده است
 چون تو داری گوهر آن گنج پنهان غم مخور
 از سقا هم چون شراب معرفت نوشیده ای
 هستی آن خضری که داری آب حیوان غم مخور
 چون ز غواصان دریای الوهیت شدی
 در دل دریا شو ، از گرداب عمان غم مخور
 صورت نقش جهان کان است و معنی گوهرش
 چون توئی گوهر شناس ای گوهر کان غم مخور
 چون در دکان حرص و آرزو شهوت بسته ای
 زین تجارت نبودت یکذره خسران غم مخور
 روی و موی آن نکار ایمان و کفر عاشق است
 گر به دین آورده ای ای عاشق ایمان غم مخور
 جان عاشق را چو مسکن روضه دارالبقاء است
 گر شود روزی سرای جسم ویران غم مخور
 گوی و چوگان سر زلفش کن ای دل جان و سر
 میل آن چوگان اگر داری ز چوگان غم مخور
 گر هوای کعبه داری در سرای عاشق چوما
 ساز راهش خون دل کن وز مغیلان غم مخور
 ای نسیمی با تو چون دارد نظر فضل اله
 قید و زندانش همه لطف است و احسان غم مخور^۱

نامهای اشخاص

اسرائیل ۱	
ارسلان بیغو ۱	
اتراك ۶، ۱	
الب ارسلان ۴، ۲	
امرای دانشمندیه ۸، ۵	
ایلخانان مغول ۳۳، ۳۲، ۲۶، ۵	
ارمیانوس ۷	
آبافاخان ۱۱	
ارطغرل ۳۴، ۱۱	
اغوز ۱۱	
آل عثمان - دولت عثمانی - عثمانیان ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۵۶	
اورخان ۳۴، ۱۳، ۱۲	
آقا ۱۳	
امیران ۳۷، ۲۰	
ادیبان ۲۰	
ابوحنیفه ۲۱	
ادوارد براون ۴۹، ۳۵، ۳۲	
امیر تیمور ۱۶۹، ۷۰، ۶۹، ۶۱، ۵۲، ۴۸، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴	
احمد فریدون ملقب به توقیعی ۳۵	
امپراطور مانول ۳۸	
اقراسیاب ۳۸	

امرای نصاری
 آق‌قویونلو ۴۹،۴۱،۳۹
 اسفندیاریان ۳۹
 امیرالمؤمنین ۴۲
 ایلدرم بایزید عثمانی (اول) ۴۰،۳۸،۳۷،۳۶،۳۵
 امینی ۸۴،۴۶
 آل‌جلایر ۴۹
 الغ‌بیک ۶۲،۵۰،۴۹
 اسکندر بن عمر شیخ ۵۰
 ابراهیم سلطان بن شاهرخ ۵۰
 امیرعلیشیرنوازی ۱۲۵،۶۹،۶۳،۵۱
 اتابکان ۵۹
 احمد داعی ۱۳۴،۱۳۳،۱۳۰،۱۳۰،۷۸،۶۴
 ابراهیم ۷۰
 ابن بیطار ۱۰۵
 افراسیاب پاشا ۱۲۲
 ابراهیم پاشا ۱۳۱،۱۲۵
 امیرکبیر ۱۳۲
 ابراهیم بن حاج محمدالموجوی ز. ک مولانا باقی ۱۳۶
 اشرف (رک) میرزا مخدوم ۱۴۳
 آهی ۱۴۸
 اباایوب انصاری ۱۴۸
 ام‌الولدزاده افندی ۱۵۴
 ابوالصعود افندی ۱۶۸
 ابن‌الخطیر ۱۷۸
 بیغو ۱
 بایجو ۵
 بهاء‌الدین ولد ۱۷۸،۱۷۴،۹۷،۲۲،۱۷،۱۶
 بهاء‌الدین احمد بن محمود طوسی ۳۲،۲۶
 بایزیدخان اول ۱۵۸،۱۴۸،۱۴۷،۹۳،۷۸،۷۳،۶۸،۵۷،۵۶،۳۵

بايزيد دوم ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۶۳، ۷۶، ۱۴۵، ۱۵۸
 بوردق بهادر ۳۸، ۳۷
 بديع انگوريه‌ای ۲۸، ۲۹
 بهاء‌الدين محمد ۲۹، ۳۲
 بايسنقر ۴۸، ۵۰، ۶۲
 باقی چلی ۱۳۵
 بديع‌الزمان ميرزا پسر سلطان حسين بايقرا - ۱۶۶
 پاوه دوکورتی فرانسوی ۶۹
 پاشايان عثمانی ۹۶
 پروانه رجوع شود به (معين‌الدين) ۱۷۶
 ترکان غزا
 تالينخ
 تنش بن البارسلان ۴
 ترکان ۳۰، ۳۶
 تاجی زاده ۱۵۹، ۱۶۱
 جلال‌الدين خوارزمشاه ۹
 جلال‌الدين قراطای ۱۰
 جامی ۵۰ رک مولانا جلال‌الدين عید الرحمن جامی
 جلال‌الدين محمد دوانی ۶۳، ۶۸، ۷۲، ۷۶
 جمال (خواهرزاده شیخی) ۱۴۷
 جلیلی ۱۴۸
 جعفر چلبی ۱۵۰، ۱۵۱
 جلال چلبی ۱۵۶، ۱۵۷
 جعفر پاشا بگ ۱۵۷، ۱۶۵
 چغری بیگ ۱
 چابکی ۱۵۹ رک (عرشی)
 حکیم محمود انگوريه‌ای ۲۷، ۲۹
 حسام‌الدين سالدرد (دختر) ۲۹
 حمیدیان ۳۹
 حاجی بیگ هموجه ۶۸
 حمزه بیگ ۶۸

حسین ۸۴

حامدی رک مولانا حامدی ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸

حافظ ۱۰۷، ۱۰۸ رک خواجه حافظ ۱۳۷

حضرت علی ۱۲۲

حسین پاشا ۱۲۳

حاجی خلیل بگ ۱۳۲

حکیمی ۱۴۴

حاجی بایروم ۱۴۷

حکیم ابوطالب ۱۶۵

خلیفه عباسی ۴۲

خوارزمشاهیان ۸

خواجه سرایان ۱۳

خواجه اصفهانی ۴۴، ۶۷

خلیل سلطان ۴۹، ۵۰

خواندمیر ۵۰

خواجه حافظ ۶۱، ۷۶، ۷۹، ۱۳۸

خسرو ۶۱، ۷۶، ۷۹، ۸۲

خواجه عطاء الله کرمانی ۸۲، ۷۲، ۹۰

خواجه جوی کرمانی ۹۰

خوانکار رک سلطان محمد اول ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳

خواندگار ۱۴۳، ۱۶۶

خاقان چین ۱۷۲

خوارزمشاه (محمد) ۱۷۴

خواجه یونس ۱۷۷

دقاق ۱

درویش محمد بدخشی ۷۵

ذوالقدریان ۳۹

رکن الدین سایمان شاه ۸۰، ۸۱، ۹۰، ۱۰۸، ۱۹۰

رکن الدین قلج ارسلان ۲۲، ۲۳

راوندیان ۲۷

رشید الدین عمر الوطواط ۱۳۴

ریاضی ۱۶۴

راوندی ۱۷۱

رفیعی ۱۷۰

زکریا افندی ۱۴۴

زینتی ۱۶۴

سلاجقه - سلجوقیان - سلجوقی - ۱-۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۶،

۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۰، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۷۱، ۷۸، ۸۰،

سلجوق ۱۳، ۴

سلیمان ۴، ۷، ۱۵، ۳۵، ۳۶، ۳۷

سلطان محمود غزنوی ۱۰، ۱۵

سلیمان بن کبخسرو ۱۰

سلطان سلیمان خان قانونی ۱۲، ۱۳، ۴۵، ۴۶، ۸۴، ۸۵، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۶،

۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۳،

سلیم سوم ۱۳

سلطان ولد ۱۷، ۲۲، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۶۳

سمیدالدین فرغانی ۲۸

سیدبرهان الدین محقق ترمذی ۳۱

سلطان احمد جلایر ۲۶، ۵۶

سلطان محمد اول ۳۶، ۳۷، ۷۳، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۷،

سلطان محمد غازی ۳۶، ۳۸، ۶۷، ۶۸، ۹۲

سلاطین مصر ۳۹

سلطان سلیم اول (عثمانی) ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۶۱، ۶۷، ۷۰، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲،

۸۳، ۸۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳،

سلطان حسین بایقرا ۵۱، ۶۲

سلطان ابوالغازی حسین رگ سلطان حسین بایقرا ۶۲

سلطان محمد فاتح ۶۳، ۷۲، ۷۶، ۸۹، ۱۴۳

سلیمان بن ایلدرم بایزید ۶۵

سلطان مراد خان غازی (اول) ۶۹، ۱۳۸، ۱۶۹

سلطان محمد عثمانی (رگ) سلطان محمد فاتح ۷۲، ۷۴، ۸۹، ۹۰، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۱،

سلطان محمد بن مراد خان ۷۵، ۹۲، ۱۵۹، ۱۶۲،

سلیمان چلبی ۷۹

ساحلی ۹۳، ۷۹
 سعدی ۱۰۴، ۸۶
 سلطان محمد بن بایزید ۹۲ - ۱۳۴
 سلیمان بن قتلش ۱۸، ۱۵، ۷، ۴
 سهروردی (شیخ شهاب الدین) ۲۱، ۲۰، ۱۰
 سلیمی ۱۰۹
 سلیمشاه ۱۰۹
 سلطان سلیم اول ۱۵۹، ۱۱۳
 سلیمان ثانی ۱۴۱
 سلطان مراد خان ثالث ۱۴۴
 سماعی ۱۴۸
 سعدی چلبی ۱۶۱، ۱۵۱
 سروری (مصطفی بن شعبان) ۱۶۲
 سعدالدین افندی زاده (محمد چلبی افندی) ۱۶۲
 سلطان محمد ثالث ۱۶۳
 سلطان احمد خان اول ۱۶۳
 سائلی ۱۶۳
 سجایی - ۱۶۳، ۱۶۴
 شیخ صدرالدین قونوی ۲۸، ۲۲، ۱۸
 شاعران ۴۰، ۲۰
 شمس الدین اصفهانی ۲۶، ۲۵، ۲۲، ۲۰
 شمس الدین تبریزی ۳۱، ۲۲
 شمس الدین احمد افلاکی ۲۵
 شرف الدین ابوالفضل حبیب بن ابراهیم ۲۸
 شیخ صلاح الدین زرکوب قونوی ۳۱، ۲۹
 شیخ کریم الدین بکمر ۳۱
 شاهرخ بن تیمور ۶۴، ۶۱، ۶۰، ۵۷، ۵۲، ۴۰، ۳۹، ۴۸، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵
 شاه منصور ۳۶
 شاه شجاع مظفری ۳۶
 شاهزادگان ۳۹
 شاه اسماعیل صفوی ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۴۸، ۱۴۳، ۱۲۵، ۴۳، ۴۲، ۴۱
 شیخ عبدالله شبستری ۱۱۲، ۱۰۹، ۴۵، ۴۳

شيخ محمود شبستري ۱۰۹،۴۳
 شمس الدين بردعي (ملازاده) (بردعي زاده) ۱۱۳،۴۳،۱۱
 شيخ حرعالملي ۵۳
 شمس الدين محمد بيگ ۶۸
 شمس الدين محمد لطيفي ۱۲۴،۱۲۳
 شاه قلبي بيگ ۱۴۶
 شيخ ۱۴۷
 شاهی ۱۶۱
 شمسی ۱۶۱
 شاه عباس ۱۶۵
 شرف الدين ۱۷۸
 شيخ مجد الدين اسحاق ۱۸۴
 صوفيه ۱۰
 صدر الدين قونوي ۲۳
 صليبيون ۳۹
 صفويه ۶۸،۵۴،۵۳،۵۲
 صبري ۱۲۳
 صاحب شمس الدين ۱۸۲
 طغرل بيگ ۴،۲،۱
 طغرل سوم ۸
 طورغوزيان ۳۹
 طهماسب صفوي ۸۵
 ظهير الدين قاريابي ۹۰،۱۹
 عميد الملك كندري ۳
 علاء الدين كيقباد (سلطان) ۱۰۹،۸،۵،۱۰،۱۱،۱۵،۱۲،۱۸،۲۰،۲۶،۵۸،۷۸،۱۷۴
 عز الدين كيكاس بن كينخسرو قلج ارسلان ۱۹،۹،۸،۲۰،۲۲،۲۳،۲۶،۵۸
 علاء الدين داود شاه ۲۵،۱۶
 عين القضاة همداني ۲۱
 عراقي ۲۳
 علم الدين قيصر ۲۵
 عارف چلبی فريدون ۳۱

عثمان ۳۹، ۳۴
 عیسی بن بایزید ۳۷، ۳۵، ۲۰
 عاشق پاشا ۷۶
 عزالدین قلج ارسلان بن سلیمان ۹، ۸، ۷، ۵، ۴
 عزالدین قلج ارسلان بن مسعود ۲۸
 علی پاشا ۱۲۳، ۱۲۲
 علی چلبی ۱۳۹
 عطار ۱۶۹، ۱۴۸
 عبدالعزیز ۱۵۴
 عبدالوہات صابونی ۱۵۴
 عرشی (محمد) ۱۵۹
 عزمی ۱۵۹
 عالی مصطفیٰ ۱۵۹
 عارفی ۱۶۰
 عہدی (احمد) ۱۶۷
 عنقا ۱۶۷
 عیشی ۱۶۷
 غزنویان ۲، ۱
 غیاث الدین مسعود ثانی ۷، ۶، ۵
 غیاث الدین کیخسرو ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵
 غیاث الدین کیخسرو ثانی ۱۰
 غیاث الدین مسعود بن کیخسرو ۱۱
 غازان خان ۱۱
 فاطمہ خاتون ۲۹
 فریدون بیگ منش رک منشآت فریدون بیگ ۴۱، ۳۹، ۳۶، ۳۵
 فخرالدین بہرامشاہ ۱۵
 فخرالدین عراقی ۲۲
 فضل اللہ استرآبادی ۱۶۹، ۵۲
 فریدالدین احمد تفتازانی ۷۲، ۶۸، ۶۳
 فضولی بغدادی ۱۲۶، ۳۵ (محمد بن سلیمان) ۱۳۰
 فاضل چلبی ۱۳۹

- فوری ۱۵۳
فضلی ۱۵۸
فردوسی ۱۵۸ (فردوسی طویل) و ۱۵۹
فغفور ۱۷۲
قابوس و شمگیر ۱۰
قآن ۱۰
قاضی سراج الدین ۳۵
قانی ۲۶
قطب الدین شیرازی ۲۸
قرايوسف ۵۶، ۳۹، ۳۷، ۳۶
قراقویونلو ۴۹، ۳۹
قرامانیان ۳۹
قزلارسلان ۵۹
قبولی رك مولانا قبولی ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۹۳، ۹۰، ۷۹، ۷۹
قتلمش بن اسرائیل ۱۸
قتلش (شهاب الدوله) ۱۸
قاضی شیخ کبیر ۱۲۵، ۱۲۳
قاضی زاده اردبیلی ۱۲۳
قباد ۱۴۱
قنالی زاده (مولانا علی چلبی بن امرالله بن عبدالقادر الجمیدی) ۱۴۶، ۱۴۵
قارپاوقلی
قاسم انوار ۱۴۸
قاضی خان ۱۴۹
قادر ۱۵۳
قاسم پاشا ۱۶۲
قدری افندی ۱۶۲
کیخسرو بن سلیمان ۱۱
کیقباد بن فرامرز ۱۱
کمال الدین کامیار ۲۰
کیخسرو بن قلع ارسلان ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۸۱، ۲۸
کریم آقسرائی ۲۸

کسری ۳۸

کمال الدین اسماعیل ۹۴،۸۳،۷۹،۶۱

کاووس ۱۵۹،۱۴۱

کمال پاشا زاده (شمس الدین احمد بن سلیمان) ۱۴۵،۱۴۴

گیب ۱۲۵،۷۷،۷۶،۶۴،۶۳،۶۲،۴۷،۳۲

گورکانی رک امیر تیمور ۳۸

میکائیل ۱

موسی ۳۷،۱

ملکشاه ۴،۲

معین الدین پروانه (سلیمان پسر مذهب الدین علی کاشی) ۲۴،۲۳،۲۲،۱۱،۶،۵

۱۸۰،۲۸،۲۵

ملك دانشمند ۷

ملك فرنگك ۸

محمد دوم ۴۰،۱۲

محمد سوم ۱۳

مراد چهارم ۱۳

مصطفی سوم ۱۶۲،۱۳

موفق الدین محمد بلخی (مولوی) ۲۹،۲۶،۲۵،۲۴،۲۳،۲۲،۱۸،۱۶

۱۰۵،۹۷،۸۱،۷۱،۶۳،۳۲،۳۱،۳۰

مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی ۷۹،۷۵،۷۴،۷۲،۶۸،۶۳،۵۷،۵۴،۲۳

۱۰۶،۹۲

محمد بن علی بن سلیمان راوندی ۲۷

محبی الدین عربی ۱۵۳،۲۹،۲۸

محبوی انگوریه ای ۲۹،۲۸

محمد بن بایزید ۲۹،۳۵

محبی رک (سلطان سلیمان قانونی) ۴۵

منول ۵۱،۴۸

مولانا نظام الدین شامی ۱۵۰

میرزا عبداللطیف فرزندان الغ بیگ ۵۱

مجلسی (ملا محمد باقر) ۵۴

مولانا مشرقی (کاسه گر) ۵۷

مولانا قديمى (نقاره چى) ۵۷
 محمدجهان پهلوان ۵۹
 مولانا حامدى ۶۶، ۷۴، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۷
 مولانا باقى ۶۶، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰
 مولانا قبولى ۶۷، ۷۶، ۹۷
 محمدبيگ قرقماق اوغلو ۶۸
 موسى چلبى ۶۸
 ميرك جنگى ۱۱۳
 مير حيدر مجذرب ۶۹
 مؤيدالدين عبدالرحمن چلبى ۷۵
 مولانا بهاء الدين على
 مولانا ادائى ۸۷، ۸۸
 ملاى روم رك (مولانا جلال الدين محمد بلخى) ۹۷، ۹۷
 ميردمير تاش ۱۰۴
 محمود فرزند حامدى ۱۰۶
 مولانا شرف ۱۱۳
 مسعودى ۱۱۳
 مولانا فخر خلتالى ۱۳۹، ۱۴۰
 مولانا امينى ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
 محمد رضا ۱۴۲
 محمد حسين چلبى ۱۴۲
 ميرزا مخدوم ۱۴۳
 مير سيد شريف ۱۴۳
 ميلى ۱۴۴
 محمود چلبى ۱۴۵
 مولانا محتشم ۱۴۶
 مؤيدزاده ۱۴۸
 مولى ادرىس بن حسام الدين البدلىسى ۱۴۸
 مولانا خزائى ۱۴۹
 مولانا يحيى سمرقندى ۱۴۹
 مير عياني ۱۵۰

مولانا محمد مذهب کرمانی ۱۵۵
 مولانا فرخی ۱۵۵
 مولانا فتح الله کاتب ۱۵۶
 مولانا سدید ۱۵۷
 مشهدی ۱۶۲
 ملاواقف ۱۶۴
 مظفر حسین میرزا - پسر سلطان حسین بایقرا - ۱۶۶
 محمد پسر بدیع الزمان میرزا ۱۶۶
 مؤمن میرزا ۱۶۷
 مولانا عبدالغنی ۱۶۷
 محمد امین ۱۶۸
 مصلح الدین کاملی ۱۶۸
 معصوم (ملا محمد) ۱۶۸
 مشکورد کتر محمد جواد استاد دانشگاه ۱۸۰
 معتقد عثمان ۱۸۲
 میری ۱۶۹ (یحی) ملقب به (کشمیری زاده)
 محمد نجوانی (صاحب کتابخانه در تبریز) ۱۷۰
 نظام الماک ۳
 نصاری ۶
 نظام الدین حصیری ۲۰
 نجم الدین دایه ۱۸
 نظام الدین احمد ارزنجانی ۱۹
 ندیمه ۱۳
 نیازی ۴۶
 نظامی ۱۰۴، ۷۴ و ۱۶۴
 نبی ۱۲۶
 نشانجی پاشا ۱۲۹
 نجاتی رومی ۱۳۸
 نهالی ۱۴۷
 نسیمی (سید عماد الدین) ۱۶۹، ۷۰
 وزیر ۴۲

وزیر اعظم ۱۳، ۱۲
ولد چلبی افندی ۳۲
وزیران ۲۰
ملا کوخان ۶، ۵
همای (جلال الدین) ۲۹
یکی چریان ۱۳

نامهای مکانها و قومها و دینها

«الف»

آبستان ۱۴

آذربایجان ۷۲

ارمنستان ۵۷

ارزنجان ۲۰، ۱۹

اسفراین ۱۱

آسیای صغیر ۳۳، ۳۲، ۲۹، ۲۸، ۲۶، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۱۸، ۱۶، ۱۵، ۱۲، ۱۱، ۹، ۶، ۵، ۴، ۲

، ۷۰، ۶۷، ۶۴، ۶۳، ۶۱، ۶۰، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۴۷، ۴۱، ۴۰، ۳۷، ۳۴

، ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۳۵، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۲، ۱۰۹، ۹۸، ۹۵، ۷۶، ۷۳، ۷۲، ۷۱

، ۱۷۹، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۰، ۱۴۶

ازضروم ۱۶۳، ۸۵

، استانبول ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۰۵، ۱۰۳، ۷۸، ۷۵، ۴۵، ۴۰، ۱۳، ۸

۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۶

اسلام ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۵، ۷

اسلامی ۱۴۵، ۲۱

اسماعیلیه ۳۳

آسیای مرکزی ۶۱۱

آقچه ۱۴۸، ۱۲۳، ۱۲۰، ۶۵، ۶۴

آقشهرقونیه ۱۹

آماسیه ۱۵۶، ۱۵۱

آمد ۱۴

ایرانی ۱۵،۲،۱۶۹

ایلخانی ۳۸،۳۷،۵

ایران ۱۶۹،۷۷،۶۳،۶۲،۶۱،۵۸،۵۷،۵۶،۵۵،۵۴،۵۲،۵۱،۴۸،۴۴،۳۷

ادرنه ۱۵۲،۱۵۱

آفاتولی ۱۵۴،۱۵۲،۱۵۱

اسپارته ۱۴۶

اسکوپ ۱۶۷

«ب»

بخارا ۱

بروسه ۱۶۹،۱۵۸،۱۵۱،۱۴۶،۱۰۳،۶۷،۱۳،۶

بغداد ۱۶۹،۱۶۸،۱۴۰،۱۲۰،۸۴،۹،۷،۲

بصره ۱۲۳

بکپارار ۱۶۳

بلغ ۵۶،۵۵

«ت»

توقات ۳۴

تبریز ۱۶۶،۱۶۵،۱۲۶،۷۳،۴۹،۴۸

ترکیه ۱۷۲،۱۲۶،۵۲

ترکی ۶۶،۶۵،۶۴،۶۳،۶۲،۶۱،۶۰،۵۶،۵۲،۵۱،۵۰،۴۹،۴۶،۴۵،۴۲،۴۰،۳۲،۳۰

، ۱۳۶،۱۳۵،۱۳۱،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۲،۹۵،۸۴،۷۷،۷۴،۷۳،۶۹،۶۸،۶۷

، ۱۶۴،۱۶۳،۱۵۹،۱۵۸،۱۵۴،۱۵۳،۱۵۱،۱۴۸،۱۴۷،۱۴۶،۱۴۵،۱۴۴،۱۴۰

۱۷۰،۱۶۹،۱۶۸،۱۶۷

«ج»

جانب ۱۲

جامع شریف ۱۵۱،۹۹،۶۵

جزیره ۱۴

«ج»

چالدران ۶۵

چین ۱۷۳،۳۷

«ح»

حبشه ۱۴۲

حجاز ۲۵،۵۳،۱۶۲،۹۱

حلب ۱۷۰،۱۵۷،۱۵۶،۱۴۶،۱۳۵،۷۳

حله ۱۳۶:۱۳۵

حروفیه ۱۷۳،۱۷۲

«خ»

خابور ۱۲

خاک عثمانی ۱۶۹،۱۰۹،۶۲،۶۱،۵۶،۳۹،۳۷

خراسان ۱۶۹،۱۵۳،۱۱۳،۵۳،۱۱،۸،۰۲

خلخال ۱۶۷

«د»

دیاربکر ۱۴۴،۹۰۴

دربار عثمانی ۹۸

دشت ۱۱۳

دهلی ۵۴

درویشی ۱۲۴

«ر»

رودس ۱۲۰،۹۹،۹۸،۶۷

روم ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۱۳، ۱۰۴، ۹۳، ۷۵، ۴۴، ۳۳، ۳۱، ۲۲، ۲۰، ۱۷، ۱۱، ۸، ۶، ۵

۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۸، ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۴۰

ری ۲

روس ۴۹۲

« ز »

زنجان ۱۶۸

« س »

سرخاب تبریز ۱۹

سمرقند ۱۴۷، ۱۰۹، ۵۰، ۴۹، ۴، ۸، ۱

سلانیک ۶۰

سنی ۶۵، ۳۲، ۲، ۱

سلیمانیه ۶۶

سوریه ۲

سنت و جماعت ۱۴۸: ۱۴۶، ۱۴۴، ۵۳، ۲۱، ۱۲

سیواس ۵۱، ۶، ۵

« ش »

شام ۱۸۴، ۱۷۲، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۶، ۷۲، ۹، ۸، ۴

شبه جزیره بالکان ۱۴

شیعه ۱۲۶، ۱۲۳، ۵۳، ۲۱

شیراز ۳۶

شیخی ۱۱۵، ۱۰۳، ۱۰۱، ۲۲

شیخ الاسلامی ۱۵۱

« ص »

صفاهان - اصفهان ۹۹، ۹۸

« ع »

عارضی ۴۱

عجم ۱۳۴: ۱۰۴

عثمانی ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۰۰، ۹۹

۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۱

عراق ۱۵۱، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۳۶، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲، ۸۴، ۵۶، ۵۲، ۴۱، ۸، ۵، ۲

عرب ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۳، ۱۳۴

عباس آباد اصفهان ۱۴۹

عربستان ۱۵۶

« ف »

فارس ۹۷،۴۹،۴۴،۴۱

فارسی ۵۳،۵۲،۵۱،۵۰،۴۹،۴۸،۴۵،۴۴،۴۳،۴۲،۴۱،۴۰،۳۵،۳۲،۳۰،۲۵،۲۱،۲۰،۱۵،۱۰،۵،۰

۹۳،۸۶،۸۴،۷۸،۷۶،۷۳،۷۱،۷۰،۶۸،۶۷،۶۵،۶۴،۶۲،۶۱،۶۰،۵۸،۵۶،۵۵

۱۴۸،۱۴۷،۱۴۶،۱۴۵،۱۴۴،۱۴۰،۱۳۶،۱۳۵،۱۳۱،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۲

۱۷۰،۱۶۹،۱۶۸،۱۶۷،۱۶۴،۱۶۳،۱۵۹،۱۵۸،۱۵۴،۱۵۳،۱۵۱

فریژیا ۷۵

فلورن یا فلوری ۹۲،۹۰

فرقه بایرامی ۱۵۳

« ق »

قپچاق ۱۵۴

قرآن ۱۰۳،۱۲،۱

قیصریه ۱۳،۱۲

قونیه ۱۸۴،۱۷۴،۷۳،۳۰،۲۸،۲۵،۲۴،۲۱،۱۷،۱۰،۸،۷،۶

قلعه منشار ۱۵

قلعه بلغراد ۱۶۰

قسططنیه ۴۰،۳۷

قاضی عسکر - قاضی عسکری ۱۶۶،۱۵۱،۱۵۰

قزوین ۱۶۷،۱۲۴

« ک »

کرده (قصیه) ۱۷۰

کرمان ۱۴۸،۳۴۲

کلیبولی ۱۶۴،۱۶۳

کرکوت ۵۹

کفه ۱۱۳

کنگریه ۱۳۱
کتابخانه فاتح ۱۴۷
کوتاهیه ۱۵۳
کتابخانه ایاصوفیه ۱۷۲

«گ»

گرمیان ۱۳۰ ، ۱۳۹
گرستان ۳۳

«ل»

لارنده ۲۱ ، ۱۹

«م»

مسلمان ۱۵۰،۹۶،۲۳،۶،۱
مرو ۱۰
موصل ۱۱
مازندران ۱۱
مسلمانی ۶
ملطیه ۱۳
میافارقین ۱۳، ۱۵
مغرب ۸
مقبرة الشعراء ۴۲
مولویه ۵۵
ماوراءالنهر ۳۲
مکه معظمه ۷۲، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۸۱
مصر ۷۴، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۷۲
مفنیسا ۹۹
میخانه ۸۳
میکده ۸۰
مسیح ۱۱۰
مفتی ۱۳، ۱۳۹، ۱۵۳
موزه بریتانیا ۱۶۹
مفتی الثقلینی ۱۵۰

مدرسه حمزه بك ۱۵۲

مدرسه محمود پاشا ۱۵۵

مسجد نشانجی ۱۵۶

مناستر ۱۶۱

«ن»

نعلبند ۵۵

نظامیه بغداد ۳

نیشابور ۲

نسفیة ۱۶۵

نقیب الاشرافی ۱۷۱

«ه»

هرات ۷۳، ۶۲، ۵۱، ۵۰، ۴۸

هند ۱۷۲، ۱۲۳، ۵۲، ۴۹

همدان ۱۶۳، ۱۵۴

«ی»

یاسی چمن ارزنجان ۱۵

یزد ۹۰

فهرست نام کتابها

- آتشکده یزدان ۱۰۳
 اشکال خواجه نصیر طوسی ۱۴۰
 التنبیه ۱۵۱
 آلتنیح ۱۵۱
 ألف الترجمة ۱۶۵
 اخلاق علائیه ۱۵۲
 انیس القلوب ۱۶۳
 باده ۱۳۵
 بشارت نامه ۱۷۲
 تذکره روز روش ۱۱۱
 ترجمه طب نبوی داعی ۱۴۰
 تفسیر قاضی ۱۲۳
 تذکره الشعراء (عهدی) ۱۷۰
 ترجمه منظمه مهر ومشتري عطارد ۱۶۳
 ترجمه کتاب ایها الولد امام محمد غزالی ۱۶۴
 ترسل احمد داعی ۱۳۱
 تحفة الصلحاء ۱۶۰
 تاریخ آل عثمان ۱۴۵ ، ۱۴۹
 تذکره الشعراء قنالی زاده ۱۵۲
 تعبیر نامه ۱۶۳
 جاویدان کبیر ۵۲ ، ۱۷۲
 جام سخن گوی ۱۲۹ ، ۱۰۶

جاماسب نامه ۱۳۹
 جنان جنان ۱۴۰
 چنگک نامه ۱۳۹
 حديقة السعداء ۱۳۵
 خمسة فضولي ۱۳۵
 خسروشيرين نظامی ۱۵۳
 خمسة نظامی ۱۶۷
 ديوان کمال ۱۰۰
 ديوان خسرو ۱۰۰
 دلائل الاعجاز ۱۲۶
 دررغرر ۱۵۳
 ديوان حافظ ۱۶۲، ۱۶۶
 ديوان فارسی عالی ۱۶۰
 رسالة حسن ۱۲۶
 راحة الصدور ۲۷، ۱۷۱، ۱۷۳
 رباب نامه ۵۴
 روضة الشهداء ۱۳۵
 رند و زاهد ۱۳۵
 روضة الكتاب ۵۳
 روضة اللطائف ۱۶۳
 زاچه ۱۱۷
 سير الملوك ۱۱
 ساقی نامه ۱۲۶، ۱۳۹
 سراج القلوب ۱۴۰
 شاه و گدای فضولی ۱۳۵
 شرح ايسا غوجی ۱۲۳
 شاهنامه ۱۶۲
 صحت و مرض ۱۳۵
 صراط مستقیم ۱۵۹
 فصوص الحکم ۲۳، ۲۸

فرهنگ ایران زمین ۲۸
 فيه مافيه ۵۳
 قانون الادب ۵۵
 کامل التعبير ۲۸
 كشف الظنون ۱۶۹
 کليله و دمنه ۲۶
 گلستان و بوستان ۱۶۲
 لمعات ۲۳
 لیلی و مجنون ۱۲۶
 مناظره بنگ و باده ۱۳۵
 مطایبات ۱۳۱
 مفتاح الجنة ۱۳۱
 مناقب العارفين ۲۵، ۳۲
 مجموعه قوانین ۴۰
 مثنوی شمع و پروانه ۱۳۵
 منظومه مهر و مشتری ۱۷۲
 مخزن الاسرار نظامی ۱۵
 مرصاد العباد ۱۸
 مثنوی گلشن راز ۱۰۹
 مهر و ماه ۱۶۰
 مطلع الانوار ۱۶۰
 مهر و وفاء ۱۶۰
 منظومه ده مرغ ۱۶۵
 مثنوی شریف ۱۶۲، ۱۶۴
 نصاب الصبيان ۱۳۱
 نادر المحارب ۱۶۰
 نگارستان ۱۴۵
 نوای خروس ۱۵۹
 وصیت نوشیروان به پسرش ۱۳۹

وسيلة الملكوك لاهل السلوك ١٣١

هداية حكمت ١١٣

هوسنامه ١٥٦

هفت مجلس ١٦٠

هشت بهشت ١٥٤

فهرست منابع و مآخذ

- الف - مآخذ فارسی :
 - ۱ - تاریخ ادبیات ادوارد براون انگلیسی (از سدی تاجامی) با ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت تهران چاپخانه بانک ملی ایران .
 - ۲ - تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم (از صفویه تا عصر حاضر ترجمه مرحوم رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶ .
 - ۳ - تاریخ حبیب السیر تألیف غیاث الدین خواندمیر ۱۲۷۱ هجری قمری .
 - ۴ - تاریخ ترکیه تألیف سرهنک لاموش فرانسوی ترجمه مرحوم سعید نفیسی تهران چاپخانه مجلس ۱۳۱۶ .
 - ۵ - سبک شناسی مرحوم ملک الشعرای بهار جلد دوم و سوم تهران وزارت فرهنگ ۱۳۲۱ شمسی .
 - ۶ - تاریخ آل سلجوق تألیف یحیی بن محمد المعروف به ابن بی بی چاپ استانبول .
 - ۷ - تذکره مجالس النفائس تألیف امیر علیشیرنوائی ترجمه محمد شاه قزوینی ۷۹۶ چاپخانه بانک ملی ۱۳۲۳ به تصحیح علی اصغر حکمت .
 - ۸ - تذکره تحفه سامی تألیف سام میرزا صفوی با تصحیح و مقدمه مرحوم وحید دستگردی .
 - ۹ - احسن التواریخ تألیف محمد فریدیگ (حسن بیگ روملو) ترجمه عبدالباقی اصفهانی ۹۶۵ هجری تهران ۱۳۳۲ .
 - ۱۰ - دیوان خطی سلطان سلیم ترک متعلق به کتابخانه ملک تهران به شماره ۴۶۲۰ .
 - ۱۱ - مجمع الفصحاء تألیف رضاقلی خان هدایت چاپ تهران ۱۲۹۵ هجری .
 - ۱۲ - تاریخ ادبیات دکتر صفا چاپ تهران جلد دوم ۱۳۳۶ .
 - ۱۳ - تذکره نصر آبادی تألیف میرزا محمد طاهر نصر آبادی اصفهانی تهران ۱۳۱۷ .
 - ۱۴ - کلیات دیوان مولانا حامدی چاپ استانبول ۱۹۴۹ .
 - ۱۵ - کلیات دیوان مولانا قبولی چاپ استانبول ۱۹۴۸ که اصل آن متعلق به کتابخانه

- ایاصوفیا به شماره ۳۹۵۷ میباید .
- ۱۶ - دیوان فارسی احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
- ۱۷ - دیوان فارسی باقی چاپ آلمان ۱۹۱۱ .
- ۱۸ - تذکره مجمع الخواص تألیف صادقی کتابدار ترجمه دکتر خیامپور چاپ تبریز ۱۳۲۷ .
- ۱۹ - کلیات دیوان فضولی طبع استانبول ۱۳۱۵ .
- ۲۰ - زندگانی مولانا جلالالدین محمد تألیف مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر تهران ۱۳۴۳ .
- ۲۱ - تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق تهران ۱۳۲۱ .
- ۲۲ - منشآت فریدون بیگ منشی چاپ استانبول در دو جلد تاریخ تألیف ۹۸۲ هجری قمری متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی .
- ۲۳ - تذکره آتشکده آذر تألیف لطفعلی خان آذربیکدلی چاپ تهران ۱۳۳۷ .
- ۲۴ - مثنوی ولدی یا ولدنامه انشاء بهاءالدین بن مولانا جلالالدین محمد مشهور به مولوی به تصحیح جلالالدین همائی تهران ۱۳۱۵ .
- ۲۵ - طبقات سلاطین اسلام تألیف استانیلین پول ترجمه مرحوم عباس اقبال تهران ۱۳۱۲ .
- ۲۶ - نفعات الانس من حضرات القدس تألیف مولانا عبدالرحمن جامی به تصحیح مهدی توحیدی پور تهران ۱۳۳۶ .
- ۲۷ - دیوان مولانا جامی به اهتمام پژمان تهران اذانتشارات حسین محمودی .
- ۲۸ - مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار تألیف محمد بن محمد مشهور به کریم آقسرائی چاپ آنقره ۱۹۴۴ میلادی به تصحیح دکتر عثمان توران .
- ۲۹ - شعر فارسی در عهد شاهرخ تألیف دکتر احسان یارشاطر تهران ۱۳۳۴ .
- ۳۰ - سالنامه پارس (تاریخچه ادبیات ایران) به قلم مرحوم سعید نفیسی سالهای ۱۳۲۷ - ۱۳۲۶ - ۱۳۳۳ .
- ۳۱ - اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور چاپ تهران سال ۱۳۴۹ .
- ۳۲ - تاریخ ادبیات دکتر فریور .
- ۳۳ - کلیات دیوان کبیر شمس تبریزی .
- ۳۴ - دیوان فارسی نسیمی چاپ آذربایجان شوروی باکو آذر نشر ۱۹۷۲ .
- مأخذ ترکی :
- ۱ - قاموس الاعلام ترکی تألیف شمس الدین سامی در ۶ جلد چاپ استانبول مطبعة مهران از ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۶ .

- ۲ - دیوان ترکی احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
- ۳ - دیوان ترکی باقی چاپ آلمان ۱۹۱۱
- ۴ - دیوان ترکی مولانا قبولی چاپ استانبول ۱۹۴۸ .
- ۵ - کتاب وسیلة الملوك لاهل السلوك احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
- ۶ - کتاب عقود الجواهر احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
- ۷ - ترکیات مجموعه سی استانبول اونیورسته سی سال ۱۹۴۶ .
- ج - مآخذ عربی :
- ۱ - بلدان الخلافة الشرقية تألیف لسترنج ترجمه عربی از فریتسیس و گورکیس عواد بغداد ۱۳۷۳ هجری قمری (۱۹۵۴م) .
- ۲ - شقائق النعمانية تألیف ابن خلکان ضمیمه جلد اول و فیات الاعیان .
- د - مآخذ انگلیسی :
- ۱ - تاریخ شعر عثمانی گیپ جلد اول و دوم چاپ لندن ۱۹۰۰ .

انتشارات دانشگاه تربیت معلم

شماره کتاب	نام کتاب	نام مؤلف
۱	سنگ شناسی	تألیف دکتر عبدالکریم قریب
۲	وجه تسمیه گیاهان	» دکتر ناصر مفتاح
۳	قواعد النحو	» دکتر قاسم توپسرگانی
۴	تاریخ فرهنگ ایران	» دکتر عیسی صدیق
۵	شیمی آلی	» دکتر کیوان نجم آبادی
۶	حدائق السحر	» دکتر قاسم توپسرگانی
۷	نظریه نسبیت خصوصی	» دکتر منوچهر تسلیمی
۸	شناختن کالیهها	» دکتر عبدالکریم قریب
۹	فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح الله امیر هوشمند
۱۰	تاریخ ایران در عهد باستان	» دکتر محمد جواد مشکور
۱۱	چگونه کانیهارا می توان شناخت	» دکتر عبدالکریم قریب
۱۲	سازمان و اداره آموزش و پرورش در ایران و فرانسه و آمریکا و ژاپن	» دکتر محمد مشایخی
۱۳	بالیدن	ترجمه مسعود رضوی
۱۴	کلیات تاریخ عمومی	تألیف دکتر اسماعیل دولتشاهی
۱۵	اصول تمرین دبیری	» دکتر سلیم نیساری
۱۶	بلورها	» دکتر عبدالکریم قریب
۱۷	آزمونهای روانی	تألیف دکتر ابراهیم هاشمی - دکتر حسن بطحانی
۱۸	سازمان و اداره آموزش و پرورش در انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی	» دکتر محمد مشایخی
۱۹	سبک خراسانی در شعر فارسی	» دکتر محمد جعفر محبوب
۲۰	مقالاتی چند درباره زمین	» دکتر عبدالکریم قریب
۲۱	اصول علمی تهیه، اجرا و استاندارد کردن تست	» یوسف اردبیلی
۲۲	دوره مختصر مکانیک استدلالی	» دکتر نصر الله حاج سید جواد
۲۳	اصول علمی طبقه بندی هدفهای تربیتی	ترجمه مسعود رضوی
۲۴	مجموعه نامه های خاقانی شروانی	به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی

شماره کتاب	نام کتاب	نام مؤلف
۲۵	سازمان و اداره آموزش و پرورش در آلمان غربی و هند	تألیف دکتر محمد مشایخی
۲۶	سنگ‌شناسی (چاپ دوم)	» دکتر عبدالکریم قریب
۲۷	شیمی آلی	» دکتر کیوان نجم‌آبادی
۲۸	تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان	» دکتر محمدجواد مشکور
۲۹	الکتریسته	» دکتر محسن علوی‌نژاد
۳۰	فیزیولوژی گیاهی	» دکتر مه‌لقا معتمد (قربانلی)
۳۱	زیست‌شناسی جانوری	» دکتر علیمحمد بهنیا
۳۲	تاریخ اروپا از کنگره وین تا جنگ جهانی دوم	» دکتر اسماعیل دولتشاهی
۳۳	کاروان علم در شاهراه فرهنگ	دکتر منوچهر تسلیمی
۳۴	جغرافیای زیستی	» دکتر سید محمد غروی
۳۵	راهنمایی در مدارس امروز	ترجمه شکوه نوابی‌نژاد
۳۶	جغرافیای اقتصادی ایران	تألیف و نگارش دکتر محمود جزیریان
۳۷	زمین‌شناسی فلات ایران	ترجمه عبدالکریم قریب
۳۷ مکرر	اطلاعات شغلی	ترجمه یوسف اردبیلی
۳۸	تاریخ قدیم	تألیف دکتر اسماعیل دولتشاهی
۳۹	زبان‌تازی در میان ایرانیان	» دکتر قاسم توپسرکانی
۴۰	شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر	» دکتر رضا خسروشاهی
۴۱	فهرست کتابهای روان‌شناسی	به اهتمام دکتر ابراهیم هاشمی
۴۲	تاریخ ایران	تألیف خانم دکتر اکرم بهرامی
۴۳	تاریخ معاصر ایران	» دکتر حسن نبوی
۴۴	سبک‌خراسانی در شعر فارسی (چاپ دوم)	» دکتر محمدجعفر محبوب
۴۵	زنان شاهنامه	» دکتر طلعت بصاری
۴۶	پارتیها یا پهلویان قدیم	» دکتر محمدجواد مشکور
۴۷	جوامع الحکایات	به کوشش دکتر جعفر شمار
۴۸	ده مقاله	تألیف دکتر محمود منصور
۴۹	ژنتیک - قوانین و مکانیسم	ترجمه و تألیف دکتر علیمحمد بهنیا
۵۰	کلیات تربیت بدنی	تألیف دکتر پرویز وانی
۵۱	نیروی انسانی و رشد اقتصادی	ترجمه حسین مؤتمن

شماره کتاب	نام کتاب	نام مؤلف
۵۲	الکتریسیته (چاپ دوم)	تألیف دکتر محسن علوی نژاد
۵۳	راهنمایی در مدارس امروز (چاپ دوم)	ترجمه شکوه نوابی نژاد
۵۴	جغرافیای اقلیمی	تألیف دکتر پریدخت فشارکی
۵۵	عقب ماندگی های ذهنی	« دکتر ابراهیم هاشمی
۵۶	شیمی آلی (جلد سوم)	« کیوان نجم آبادی
۵۷	از رنسانس تا کنگره وین	« دکتر اسماعیل دولتشاهی
۵۸	نیروی انسانی و رشد اقتصادی (جلد دوم)	ترجمه حسین مؤتمن
۵۹	مدیریت کتابخانه دانشکده ای	« پروین سلیمانی (امین صالحی)
۶۰	سنگواره ها	تألیف دکتر علی میثمی
۶۱	اطلاعات شغلی	ترجمه یوسف اردبیلی
۶۲	مکانیک موجی و کاربرد آن در شیمی	تألیف نصرالله حاج سیدجواد
۶۳	فیزیولوژی گیاهی (جلد دوم)	« دکتر مهلقا معتمد (قربانلی)
۶۴	اصول آموزش زبان	ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی
۶۵	شیمی معدنی (جلد اول)	تألیف دکتر اکبر رئیسی شبری
۶۶	کمکهای نخستین	« دکتر سدا کارامیانس
۶۷	آکوستیک (جلد اول)	« « حسین ابراهیمی
۶۸	الکتریسیته (جلد دوم)	« « محسن علوی نژاد
۶۹	تاریخ قرون وسطی	ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی
۷۰	شناسایی و رده بندی گیاهان نهانزاد (جلد اول)	نگارش : ضیاءالدین باقری